



پرسش‌ها و پاسخ‌ها - دفتر بیست و چهارم

پیامبر اعظم

(صلی الله علیه و آله و سلم)

سیره و تاریخ

تنظیم، تحقیق و اضافات

محمد باقر پورامینی

(با همکاری جمعی از محققان)

نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها
معاونت آموزش و تبلیغ - اداره مشاوره و پاسخ

پورامینی، محمدباقر ۱۳۴۷ -
 پیامبر اعظم ﷺ (سیره و تاریخ) / محمدباقر پورامینی؛ تنظیم و نظارت نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در
 دانشگاه‌ها، معاونت آموزش و تبلیغ - اداره مشاوره و پاسخ - قم: دفتر نشر معارف، ۱۳۸۵.
 ۲۴۰ ص (مجموعه پرسش‌های دانشجویی؛ بیست و چهارم: تاریخ و سیره: ۱)
 ISBN: 978-964-531-070-5 ۲۴۰۰۰ ریال
 فهرست نویسی براساس اطلاعات فیفا
 کتابنامه: ص [۲۲۱] - ۲۲۰: همچنین به صورت زیرنویس
 ۱. محمد، پیامبر ﷺ. ۵۲ قبل از هجرت - ۱۱ ق. - سرگذشتنامه. ۲. اسلام - تاریخ - از آغاز تا ۴۱ ق.
 ۳. اسلام - پرسش‌ها و پاسخ‌ها.
 الف. نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، معاونت آموزش و تبلیغ - اداره مشاوره و پاسخ.
 ب. عنوان: ج. عنوان: سیره و تاریخ.
 رده بندی کنگره ۹س ۹پ ۹۲۲/۹ BP
 رده بندی دیویی ۲۹۷/۹۲
 شماره کتابشناسی ملی ۱۱۳۸۵۴۸ ۱۳۸۵



■ پرسش‌ها و پاسخ‌ها: دفتر بیست و چهارم - سیره پیامبر اکرم ﷺ

- تنظیم و نظارت: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها
- معاونت آموزش و تبلیغ - اداره مشاوره و پاسخ
- مؤلف: محمدباقر پورامینی (با همکاری جمعی از محققان)
- ویراستار: سید مجید حسن‌زاده
- تایپ و صفحه آرایی: طالب بخشایش
- ناشر: دفتر نشر معارف
- نوبت چاپ: پنجم، پاییز ۸۸
- تیراژ: ۵۰۰۰ جلد
- قیمت: ۲۴۰۰ تومان
- شابک: ۹۷۸۹۶۴۵۳۱۰۷۰۵

«کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است»

مراکز پخش:

۱. قم: معاونت آموزش و تبلیغ نهاد، تلفن ۲۹۰۴۴۴۰
 ۲. قم: خیابان شهید، کوچه ۳۲، پلاک ۳، تلفن و نمابر: ۷۷۴۴۶۱۶
 ۳. فروشگاه شماره ۱ قم: خ صفائی، روبه روی دفتر رهبری، تلفن: ۷۷۳۵۴۵۱ نمابر ۷۷۴۲۷۵۷
 ۴. فروشگاه شماره ۲ تهران: خ انقلاب، چهار راه کالج، پ ۷۹۱، تلفن ۸۸۹۱۱۲۱۲ نمابر ۸۸۸۰۹۲۸۶
- نشانی اینترنت: www.nashremaaref.ir - پست الکترونیک: info@porseman.org

فهرست اجمالی

فهرست تفصیلی	۷
مقدمه	۱۵
ولادت و رشد	۱۷
نوجوانی و جوانی	۲۳
بعثت و دوران مکه	۳۹
هجرت و دوران مدینه	۶۹
دولت پیامبر ﷺ	۸۵
دوران فتح و گسترش	۱۲۱
روزهای پایانی حیات	۱۲۷
شخصیت و رفتار پیامبر ﷺ	۱۳۷
سنت پیامبر ﷺ	۱۶۷
اهل بیت پیامبر ﷺ	۱۷۹
خاندان پیامبر ﷺ	۱۸۵
پس از پیامبر ﷺ	۲۰۱
صحابه پیامبر ﷺ	۲۱۷
کلیدواژه‌ها	۲۲۹
کتابنامه	۲۳۱

فهرست تفصیلی

مقدمه ۱۵

ولادت و رشد

تبار محمد ﷺ

- پرسش ۱. نیاکان پیامبر اسلام را به ترتیب نام ببرید؟ درباره هاشم و خدمات او چه اطلاعاتی در تاریخ وجود دارد؟ ۱۷

ذبح عبدالله

- پرسش ۲. جریان واقعه ذبح «عبدالله»، پدر پیامبر اکرم، چه بود؟ ۱۸
- حوادث هنگام ولادت

- پرسش ۳. هنگام تولد پیامبر، چه اتفاقاتی روی داد؟ ۱۹
- دوران یتیمی

- پرسش ۴. دیدگاه قرآن در سوره ضحی، پیرامون دوران کودکی حضرت محمد ﷺ چیست؟ ۲۰

نوجوانی و جوانی

آیین محمد ﷺ

- پرسش ۵. پیامبر، قبل از نبوت، چه دینی داشت؟ ۲۳
- شغل

- پرسش ۶. پیامبر گرامی اسلام، چه شغل‌هایی داشته است؟ ۲۶
- «امی» بودن

- پرسش ۷. امی بودن که در قرآن بر پیامبر، پیش از بعثت، اطلاق شده، به چه معناست و آیا امی بودن، تأثیری در نزول وحی یا امانت‌داری او داشته است؟ ۲۷

● پرسش ۸. آیا یک فرد اُمّی، خود نمی‌تواند یک متن بیاورد؟ ۳۲

همسری خدیجه

● پرسش ۹. ازدواج خدیجه با پیامبر ﷺ چگونه بوده؛ چرا این ازدواج انجام گرفت و آیا

واقعاً خدیجه ۱۵ سال از پیامبر، بزرگ‌تر بوده است؟ ۳۴

زندگی خدیجه

● پرسش ۱۰. در مورد تاریخچه زندگی حضرت خدیجه رضی الله عنها قبل از ازدواج با پیامبر،

توضیحاتی بیان کنید. ۳۷

بعثت و دوران مکه

دعوت پنهانی

● پرسش ۱۱. دعوت سری پیامبر، چه مدت به طول انجامید؟ ۳۹

نخستین‌ها

● پرسش ۱۲. اولین ایمان آورندگان به پیامبر، از زنان و مردان، چه کسانی بودند؟ ۳۹

● پرسش ۱۳. حضرت علی رضی الله عنه، در چند سالگی به پیامبر ایمان آورد و چگونه اسلام آوردن

کودکی ده ساله، پذیرفته می‌شود؟ ۴۱

ایمان ابوطالب

● پرسش ۱۴. دلایل ایمان آوردن ابوطالب به پیامبر چیست؟ ۴۳

فراگیری دعوت

۱۵. آیا این ادعا که پیامبر در ابتدا فقط می‌خواست قریش را هدایت کند، ولی بعد از پیشرفت

در کار خود، تصمیم گرفت دعوت خود را به همهٔ مثل عرب و غیر عرب، تعمیم دهد،

سخن درستی است؟ ۴۷

سه اعجاز مهم

● پرسش ۱۶. حضرت محمد در طول رسالت ۲۳ سورهٔ خورشید معجزاتی داشت. به کدام یک از

معجزات او، به طور مستقیم، در قرآن کریم اشاره شده است؟ ۵۰

کیفیت معراج

● پرسش ۱۷. در شب معراج، طبق عقاید ما، عروج رسول خدا هم روحانی و هم جسمانی

بوده است؛ طبق نظریهٔ ماده و انرژی، عروج مادی، غیر ممکن می‌نماید؛ پاسخ این

سؤال چیست؟ ۵۳

معراج و دیدن خدا

- پرسش ۱۸. آیا پیامبر، در معراج، خدا را هم دید؟ ۶۰

دو کمان

- پرسش ۱۹. این که می‌گیرند در روز معراج، فاصله پیامبر تا خداوند متعال، دو کمان بوده است منظور چیست؟ آیا خدا یک وجودی است که در طرف بالا قرار دارد و برای رسیدن به او مثل -معراج پیامبر- باید به سمت بالا حرکت کرد و آیا برای وجود خدا، فاصله معنی دارد؟ ۶۳

زمینه‌های هجرت

- پرسش ۲۰. پیامبر در بیعت عقبه، با چه گروهی ملاقات کرد و ثمره آن چه بود؟ ۶۵

تصمیمی برای قتل

- پرسش ۲۱. کفار در چه مکانی تصمیم گرفتند پیامبر را به قتل برسانند و نظر قرآن، نسبت به این مسئله چیست؟ ۶۶

شبی بجای پیامبر

- پرسش ۲۲. لیلۃ المبیت چیست و چه واقعه‌ای در آن شب، به وقوع پیوست؟ ۶۷

هجرت و دوران مدینه

ورود پیامبر

- پرسش ۲۳. سیر تاریخی ورود پیامبر و مسلمانان به مدینه، چگونه بود؟ ۶۹

حملات پیشگیرانه

- پرسش ۲۴. آیا پیامبر و یارانش، حق داشتند که به کاروان ابوسفیان حمله کنند؛ حمله‌ای که مقدمه جنگ بدر شد؟ ۷۰

پیکار بدر

- پرسش ۲۵. با توجه به اهمیت جنگ بدر، نکاتی را در این باره توضیح دهید. ۷۲

جلوه‌های رهبری و فرماندهی

- پرسش ۲۶. ویژگی‌های فرماندهی حضرت رسول ﷺ در جنگ بدر، چگونه بوده است؟ ۷۴

اخراج بنی‌نضیر

- پرسش ۲۷. چه اتفاقاتی سبب شد که رسول خدا ﷺ قصد حمله به «بنی‌نضیر» و اخراج آنها را بگیرد؟ ۷۷

فرجام خیانت بنی قریظه

- پرسش ۲۸. جنگ پیامبر با یهودیان «بنی قریظه» چرا و چگونه اتفاق افتاد و سرانجامش چه شد؟ ۷۸

فتح خیبر

- پرسش ۲۹. درباره فتح خیبر و علت حمله مسلمانان به آن منطقه توضیح دهید. ۸۱

دولت پیامبر ﷺ

ولایت و زعامت سیاسی

- پرسش ۳۰. آیا پیامبر گرامی اسلام ﷺ از سوی خداوند دارای ولایت سیاسی و موظف به تشکیل حکومت بود؟ ۸۵

رای مردم در دولت پیامبر

- پرسش ۳۱. آیا ولایت و حکومت پیامبر اکرم ﷺ بر خواست و رای مردم مبتنی بود و اصولاً مردم و آرای آنان، چه جایگاهی در دولت پیامبر ﷺ داشتند؟ ۹۳

حکومتی با ساختار منظم

- پرسش ۳۲. آیا حکومت پیامبر اعظم ﷺ، دارای ساختار خاص و منظمی بود؟ ۱۰۲

تشکیلات اداری

- پرسش ۳۳. تشکیلات دولتی و اداری پیامبر اکرم ﷺ در مدینه الرسول، چگونه بود و آن حضرت در راستای تحقق مأموریت الهی خویش، چه سازمان‌هایی به وجود آورد؟ ۱۱۰

دوران فتح و گسترش

فتح مبین

- پرسش ۳۴. چرا رسول الله ﷺ از صلح حدیبیه به عنوان بزرگ‌ترین فتح یاد کردند؟ ... ۱۲۱

دعوت جهانی

- پرسش ۳۵. آیا پیامبر اسلام برای تبلیغ و پیشرفت اسلام به خارج از حجاز، مبلّغ فرستاد؛ اولین اقدام حضرت در این باره چه بود؟ ۱۲۳

فتح مکه

- پرسش ۳۶. صحنه ورود پیامبر به مکه و کعبه در جریان فتح مکه، چگونه بود؟ ... ۱۲۴

روزهای پایانی حیات

نگرانی‌های پیامبر

- پرسش ۳۷. آیا پیامبر از عقب‌گرد امتش به عصر جاهلیت و ایجاد شکاف بین آنها، پس از رحلت خود، نگران بود؟ ۱۲۷

دغدغه در غدیر

- پرسش ۳۸. آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در واقع، از طرح علنی جانشینی در غدیر خم واهمه داشت؟ ۱۲۹

سپاه اسامه و تثبیت جانشینی

- پرسش ۳۹. آیا میان اعزام سپاه اسامه و تثبیت جانشینی امیر مؤمنان علیه السلام ارتباطی وجود دارد؟ ۱۳۱

نماز ابوبکر

- پرسش ۴۰. آیا پیامبر صلی الله علیه و آله در بیماری آخر عمرش، ابوبکر را برای نماز به مسجد فرستاد؟ ۱۳۳

ماجرای روز پنج‌شنبه

- پرسش ۴۱. دستور پیامبر اسلام برای کتابت وصیت در آخرین لحظات عمر، چه بود و با چه عکس‌العملی مواجه شد؟ ۱۳۴

شخصیت و رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله

برتری پیامبر صلی الله علیه و آله

- پرسش ۴۲. طبق آیه ۱۵۲ سوره نساء، بین رسولان خدا فرقی وجود ندارد؛ پس چرا ما محمد صلی الله علیه و آله را برتر از دیگر رسولان می‌دانیم؟ ۱۳۷

ختم نبوت

- پرسش ۴۳. آیا می‌توان گفت محمد صلی الله علیه و آله، خاتم النبیین است؛ نه خاتم المرسلین؟ ۱۳۸

بازخواست پیامبر صلی الله علیه و آله

- پرسش ۴۴. در کدام آیه از سوره‌های قرآن کریم، به طور ظاهری استنباط می‌شود که پروردگار عالم، به صورت بازخواست و تندى با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صحبت می‌نماید؟ ۱۳۹

استغفار پیامبر ﷺ

- پرسش ۴۵. چرا پیامبر اکرم ﷺ استغفار می کرد و راز این استغفار چیست و این مسئله چگونه با عصمت ایشان سازگار است و به عبارت دیگر، با این که پیامبر معصوم بود و مرتکب گناه نمی شد، پس چرا در دعایش از فزونی گناه، استغفار می کرد؟ ۱۴۰

پیامبر و سوره هود

- پرسش ۴۶. چرا پیغمبر ﷺ فرمود که سوره هود و نظایر آن، مرا پیر کرد؟ ۱۴۳

شب زنده داری

- پرسش ۴۷. عبادت و شب زنده داری پیامبر اکرم ﷺ چگونه بود؟ ۱۴۴

مقام محمود

- پرسش ۴۸. منظور از مقام محمود که در سوره امراء، آیه ۷۹ و همچنین زیارت عاشورا آمده، به چه معناست؟ ۱۴۵

عدم اطلاع پیامبر ﷺ

- پرسش ۴۹. چرا در اوایل سوره یوسف، صفت غفلت به پیامبر ﷺ نسبت داده شده است؟ ۱۴۶

معنای تحریم

- پرسش ۵۰. آیا آیه اول سوره تحریم، گناهی را به پیامبر ﷺ نسبت می دهد؟ ۱۴۷

ذنب پیامبر!

- پرسش ۵۱. در آیات اول سوره فتح، ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ﴾ منظور از «ذنب» و گناه پیامبر ﷺ چیست؟ ۱۴۸

سلام بر پیامبر ﷺ

- پرسش ۵۲. طبق آیه ﴿إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى﴾ و آیه ﴿مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنِ فِي الْقُبُورِ﴾، مردگان نمی شنوند؛ بدین جهت، آیا سلام کردن و سخن گفتن با پیامبر، کاری گزاف نیست؟ ۱۵۱

مبارزه با خرافات

- پرسش ۵۳. نمونه هایی از برخورد پیامبر اسلام ﷺ در برابر خرافات را بیان کنید. ۱۵۵

رفتار و اخلاق

- پرسش ۵۴. سیره و رفتار شخصی و اخلاقی پیامبر ﷺ چگونه بود؟ ۱۵۶

سنت پیامبر ﷺ

سنت و بدعت

- پرسش ۵۵. سنت پیامبر، چیست و چه ارتباطی با بدعت دارد؟ ۱۶۷

وضوی پیامبر ﷺ

- پرسش ۵۶. در صدر اسلام و دوران پیامبر ﷺ چگونه وضو می گرفتند؛ نحوه استدلال به آیه وضو چگونه است؟ ۱۶۸

نمازهای پنج گانه

- پرسش ۵۷. آیا پیامبر ﷺ نماز را در پنج وقت می خواند یا در سه وقت و چرا شیعیان، نماز را در سه نوبت و به صورت جمع می خوانند؟ ۱۷۱

سجده بر روی زمین

- پرسش ۵۸. آیا پیامبر ﷺ، برای سجده نماز، از مهر استفاده می کرد؟ ۱۷۴

اهل بیت پیامبر ﷺ

آیه تطهیر

- پرسش ۵۹. چرا آیه تطهیر در میان آیات مربوط به همسران پیامبر ﷺ آمده است و چرا شامل آنها نمی شود؟ ۱۷۹

چگونگی صلوات

- پرسش ۶۰. چرا در صلوات بر پیامبر، برخلاف اهل تسنن، بر آل او هم درود می فرستیم؟ ۱۸۳

خاندان پیامبر ﷺ

جرای تعدد همسران

- پرسش ۶۱. فلسفه تعدد زوجات رسول اکرم ﷺ چیست؟ آیا پیامبر می توانست بین این همه همسر، عدالت برقرار کند و آیا مسئولیت رسالت، به وی این اجازه را می داد؟ ... ۱۸۵

همسران پیامبر

- پرسش ۶۲. چه اطلاعاتی درباره همسران پیامبر وجود دارد و علت ازدواج آنان با پیامبر اکرم ﷺ چه بود؟ ۱۸۹

مادران مؤمنان

- پرسش ۶۳. آیه «وَأَزْوَاجَهُ أَتَاهُنَّ» در مقام بیان چه چیزی است و چرا درباره حضرت فاطمه ؑ تعبیر به «ام» نشده است؟ ۱۹۳

ممنوعیت ازدواج دوباره

- پرسش ۶۴. چرا زنان پیامبر اسلام ﷺ، بعد از وفات پیامبر ﷺ، نمی توانستند ازدواج کنند؟ ۱۹۵

فرزندان پیامبر ﷺ

- پرسش ۶۵. در مورد فرزندان پیامبر ﷺ، به جز حضرت فاطمه ؑ، توضیح دهید. ۱۹۷

پس از پیامبر ﷺ

جانشینی پیامبر ﷺ

- پرسش ۶۶. نظر و دیدگاه علی ؑ درباره جانشین پیامبر ﷺ چه بوده است؟ ۲۰۱

فراموشی غدیر

- پرسش ۶۷. اگر ماجرای غدیر خم از نظر تاریخی واقعیت دارد، چرا پس از ماجرای سقیفه، شرکت کنندگان در آن محفل و نیز مردم مدینه، سخنی که نشانه یادآوری این ماجرا باشد، بر زبان نیاوردند؟ ۲۰۴

خلافت ابوبکر

- پرسش ۶۸. شما چگونه ثابت می کنید که ابوبکر، خلیفه بلا فصل رسول الله ﷺ نیست؟ ۲۱۰

ماجرای فدک

- پرسش ۶۹. فدک کجاست؛ چگونه به پیامبر رسید؛ به چه دلیل به حضرت فاطمه ؑ به ارث رسید و سرانجام آن چه شد؟ ۲۱۲

صحابه پیامبر ﷺ

همه چیز درباره صحابه

- پرسش ۷۰. نظر شیعه نسبت به اصحاب پیامبر ﷺ چیست؟ ۲۱۷

لعن و نفرین

- پرسش ۷۱. دلیل این که برخی اصحاب مورد لعن قرار می گیرند، چیست؟ ۲۲۶

کلیدواژه ها

- کتابنامه ۲۳۱

مقدمه

«پرسش‌گری» از آغاز آفرینش انسان، رخ‌نمایی کرده، بر بال سبز خود، فرشتگان را فرانشانده، بر برگ زرد خود، شیطان را فرونشانده و در این میان، مقام آدمیت را نشان داده است. آفتاب کوفه چه زیبا فرموده است:

«مَنْ أَحْسَنَ السَّؤَالَ عَلِمَ» و «مَنْ عَلِمَ أَحْسَنَ السَّؤَالَ».

هم سؤال از علم خیزد هم جواب همچنان که خار و گُل از خاک و آب آری، هر که سؤال‌هایش آسمانی است، دانش و بینش، پاسخش خواهد بود. پویایی و پایایی «جامعه» و «فرهنگ»، در گرو پرسش‌های حقیقت‌طلبانه و پاسخ‌های خردورزانه است.

از افتخارات ایران اسلامی، آن است که از سویی، سرشار از جوانانی پاک‌دل، کمال‌خواه و پرسش‌گر می‌باشد و از دیگر سوی، از مکتبی غنی برخوردار است که معارف بلند آن، گوارانوش دل‌های عطشناک پرسش‌گر و دانش‌جوست.

اداره مشاوره و پاسخ معاونت آموزش و تبلیغ نهاد، محفل انسی فراهم آورده است، تا «ابر رحمت» پرسش‌ها را به «زمین اجابت» پذیرا باشد و نهال سبز دانش را بارور سازد. ما اگر بتوانیم سنگ صبور جوانان اندیشمند و بالنده ایران پرگهرمان باشیم، به خود خواهیم بالید.

شایان ذکر است که در راستای ترویج فرهنگ دینی، اداره مشاوره و پاسخ نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، با همکاری گروه‌های علمی، بیش از ۷۰ هزار پرسش دانشجویی را در موضوعات مختلف اندیشه دینی، مشاوره، احکام و... پاسخ داده است.

این اداره، دارای هشت گروه علمی و تخصصی، به شرح زیر است:

۱. گروه قرآن و حدیث؛
۲. گروه احکام؛
۳. گروه فلسفه، کلام و دین پژوهی؛
۴. گروه اخلاق و عرفان؛
۵. گروه تربیتی و روان شناسی؛
۶. گروه اندیشه سیاسی؛
۷. گروه فرهنگی و اجتماعی؛
۸. گروه تاریخ و سیره.

آنچه پیش رو دارید، مهمترین سؤالات پیرامون سیره پیامبر اعظم ﷺ است که توسط محققان ارجمند گروه تاریخ به ویژه حجة الاسلام والمسلمین حمید حسینی پور (رهبر)، پاسخ‌دهی شده و توسط پژوهشگر توانمند، جناب حجة الاسلام والمسلمین محمدباقر پورامینی (رهبر)، پس از پاسخ‌دهی به بخشی از پرسش‌ها، بازپژوهی، ساختاربندی و به قلمی نو، نگاشته شده است. و مطالب دولت پیامبر ﷺ نیز توسط محقق ارجمند جناب آقای علیرضا محمدی (رهبر)، تهیه شده است.

بر آنیم تا با توفیق خداوند، به تدریج ادامه این مجموعه را تقدیم شما خوبان کنیم. پیشنهادها و انتقادهای سازنده شما، راهنمای ما در ارائه شایسته و پربار مجموعه‌هایی از این دست خواهد بود.

در پایان، از تلاش‌های مخلصانه مؤلفان محترم و مجموعه همکاران اداره مشاوره و پاسخ، به خصوص حجة الاسلام والمسلمین صالح قنادی (رهبر)، که در بازخوانی و آماده‌سازی این اثر تلاش کرده‌اند، تشکر و قدردانی می‌شود و دوام توفیقات این عزیزان را در جهت خدمت بیشتر به مکتب اهل بیت ﷺ و ارتقاء فرهنگ دینی جامعه - به ویژه دانشگاهیان - از خداوند متعال مسئلت داریم.

والله ولی التوفیق

معاونت آموزش و تبلیغ نهاد

ولادت و رشد

تبار محمد ﷺ

● پرسش ۱. نیاکان پیامبر اسلام را به ترتیب نام ببرید؟ درباره هاشم و خدمات او، چه اطلاعاتی در تاریخ وجود دارد؟

۱. تبار و نیاکان پیامبر ﷺ، به ترتیب عبارتند از: عبدالله، عبدالمطلب، هاشم، عبدمناف، قصی، کلاب، مرّة، کعب، لؤی، غالب، فهر، مالک، نضر، کنانه، خزیمه، مدرکه، الیاس، مضر، نزار، معد، عدنان.

پیامبر می فرمود: «هرگاه نسب من به عدنان رسید، درنگ کنید و از آن تجاوز نکنید»^۱. آن چه همگان اتفاق دارند، آن است که نسب عدنان به اسماعیل فرزند ابراهیم خلیل منتهی می شود^۲.

۲. هاشم، جدوالای پیامبر ﷺ، نامش عمرو و معروف به عمروالعلی و القابش قمر، زادالركب و معروف ترینش «هاشم» بود. او در آستانه موسم حج، تمام مردم مکه را به حفظ حرمت خانه خدا، سفارش می کرد و آنان را به تکریم زوار و میهمانان خدا سفارش می کرد^۳. او خود، حاجیان را در مکه، منی، عرفات و مشعر، غذا می داد و برای آنان، نان، گوشت، روغن و سویق تهیه می کرد و آب را همراهشان می برد

۱. اربلی، کشف الغمه، ج ۱، ص ۱۵.

۲. جعفر مرتضی عاملی، الصحیح من سیرة النبی الاعظم ﷺ، ج ۲، ص ۶۳.

۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۵۷.

و حتی در سال قحطی نیز این کار را انجام می‌داد و بدین جهت، هاشم نامیده شد.^۱

خطبه‌ها و مناجات وی هنگام رؤیت هلال ذی الحجه، در تاریخ، ماندگار شده است. در سال‌های قحطی، کرم و جوانمردی وی، مانع از رنج مردم می‌شد. وی با امیر «عنسان»، پیمان تجاری بست و در زمان حکمرانی وی، با امیر حبشه، یمن و شاه ایران نیز معاهدات تجاری بسته شد. هاشم، نخستین کسی بود که دو سفر بازرگانی زمستان و تابستان یعنی «رحلة الشتاء و الصيف» را برای قریش برقرار ساخت؛ سفری در زمستان به شام و سفری در تابستان به حبشه.^۲

هاشم با زنی از یثرب ازدواج کرد و نتیجه آن، پسری به «شبه» بود که بعدها به نام «عبدالمطلب» مشهور شد.^۳

ذبح عبدالله

● پرسش ۲. جریان واقعه ذبح «عبدالله»، پدر پیامبر اکرم، چه بود؟

به هنگام بازسازی چاه زمزم از سوی عبدالمطلب، قریش درباره این چاه با او به مخاصمه پرداختند! در اوج این مخاصمه، عبدالمطلب نذر کرد که هر موقع شماره فرزندان او به ده رسید، یکی را قربانی کند و چون شماره فرزندان او به ده رسید، همگان را برای وفای به نذر خود، فراخواند و قرار شد یکی را با قرعه انتخاب نماید؛ همگان نیز پذیرفتند. قرعه به نام عبدالله (پدر پیامبر اکرم) درآمد و او نیز پذیرفت؛ اما دیگران جلوگیری کردند و بنا بر آن شد که میان ده شتر و عبدالله، قرعه زنند و اگر قرعه به نام او درآمد، ده شتر اضافه کنند و باز قرعه بزنند و اگر باز هم قرعه به نام وی اصابت کرد، باز ده شتر اضافه کنند و قرعه بزنند

۱. محمد ابراهیم آیتی. تاریخ پیامبر اسلام، ص ۴۴.

۲. ابی واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۴۲.

۳. تاریخ پیامبر اسلام، ص ۴۵.

و به همین ترتیب عمل کنند تا وقتی که قرعه به نام شتران در آید. قرعه کشی آغاز گردید و هربار نام عبدالله در می آمد تا آن که در دهمین بار که شماره شتران به صد رسید، قرعه به نام صد شتر درآمد و به این ترتیب، عبدالمطلب دستور داد تا صد شتر در همان روز ذبح کنند.^۱

درباره این نوع نذر از سوی عبدالمطلب نیز باید گفت که ممنوع بودن چنین نذری در آن وقت، ثابت نبوده^۲؛ چنان که حضرت ابراهیم علیه السلام نیز بر اساس یک رؤیای صادق، اقدام به ذبح فرزندش اسماعیل، کرد؛ اما هر دو واقعه تاریخی، ذبح و قربانی، انجام نپذیرفت؛ ولی عظمت مقام اسماعیل و عبدالله، در طول تاریخ، به نمایش گذاشته شد.

حوادث هنگام ولادت

● بررسی ۳. هنگام تولد پیامبر، چه اتفاقاتی روی داد؟

به هنگام میلاد رسول خدا، اتفاقات شگرفی به ظهور رسید و بسیاری از مورخان، از حوادث زیر، مقارن ولادت یاد کرده اند:

۱. ایوان کسری در مداین، لرزید و ۱۳ یا ۱۴ کنگره آن فرو ریخت.
۲. آتشکده فارس، پس از هزار سال، خاموش شد.
۳. دریاچه ساوه خشک گردید.
۴. بت ها، همگی به رو درافتادند.
۵. نوری درخشش پیدا کرد که فضای مکه را روشن نمود.
۶. شیاطین که تا آن لحظه به عالم بالا راه داشتند و صدای ملائکه را می شنیدند، برای همیشه، طرد شدند.^۳

۱. علی بن برهان الدین الحلبي، السيرة الحلییه، ج ۱، ص ۳۸.

۲. الصحيح من سيرة النبي الاعظم، ج ۲، ص ۵۴.

۳. تاريخ يعقوبي، ج ۲، ص ۵۵.

بیهقی درباره حوادث شب ولادت پیامبر، می نویسد:

«در شب میلاد پیامبر، ایوان کسری به لرزه درآمد و شکست (ترک) برداشت و چهارده کنگره آن فرو ریخت. آتشکده فارس که پیوسته روشن بود، خاموش شد. دریاچه ساوه خشکید و موبد بزرگ در خواب دید که شتران تنومندی همراه اسب های عربی، از دجله گذشتند و در سرزمین ایران، پراکنده شدند»^۱.

ابن شهر آشوب، افزون بر حوادثی که بیهقی گفته، از وقایع دیگری به نقل از امام صادق علیه السلام یاد می کند که حضرت فرمود: «در هنگام ولادت پیامبر عظیم الشان، بت ها به صورت، به زمین افتادند... پادشاهی نماند؛ مگر آن که تاجش واژگون و زبانش در آن روز، بند آمد. کاهنان از دانش خود جدا شدند... در آن شب، نوری از سرزمین حجاز پدید آمد و منتشر شد و تا مشرق، گسترش یافت»^۲.

دوران یتیمی

● پرسش ۴. دیدگاه قرآن در سوره ضحی، پیرامون دوران کودکی حضرت محمد صلی الله علیه و آله

چیست؟

در آیه ۶ سوره ضحی، چنین می خوانیم: ﴿أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى﴾؛ «آیا خداوند تو را یتیم نیافت و سپس پناهت داد».

این آیه، اشاره به یتیمی پیامبر صلی الله علیه و آله دارد. به جریان درگذشت والدین پیامبر دقت کنید:

عبدالله، پدر پیامبر، در ۲۵ سالگی در مدینه، نزد دایی های پدرش از طایفه بنی النجار، در خانه ای معروف به دار النابغه، وفات یافت و به قول مشهور، وفات وی، پیش از میلاد رسول خدا روی داد.

آمنه، دختر وهب نیز شش سال و سه ماه پس از ولادت فرزندش محمد، در سفری

۱. ابوالفضل بیهقی. دلائل النبوه، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، ج ۱، ص ۹۹.

۲. ابن شهر آشوب. المناقب، ج ۱، ص ۳۰.

که فرزند خویش را به مدینه برده بود، هنگام بازگشت به مکه، در ۳۰ سالگی، در محلی به نام ابواء درگذشت.

عبدالمطلب نیز هنگامی که نواده‌اش محمد، هشت ساله بود، از دنیا رفت و آنگاه حضرت در دامن عمویش، «ابوطالب»، بزرگ شد.^۱ بنابراین، پیامبر، اوان ولادت و دوران کودکی‌اش، با یتیمی آغاز شد؛ دوران سختی که تنها پناه الهی می‌توانست تسلی بخش او باشد و این دوره، مقدمه‌ای بود تا در دوران نبوت، پناه پناه‌جویان گردد.

پس بگفتش ای محمد! منت از ما دار از آنک

نیست دارالملک منتهای ما را منتهای

نه تو دُرّی بودی اندر بحر جسمانی یتیم

فضل ما، تاجیت کرد از بهر فرق انبیا

با تو در فقر و یتیمی، ما چه کردیم از کرم

تو همان کن ای کریم از خُلق خود، با خلق ما

مادری کن مر یتیمان را بپرورشان به لطف

خواجگی کن سایلان را طبعشان گردان وفا^۲

۱. تاریخ یعقوبی (ترجمه)، ج ۱، ص ۵۲۰: تاریخ پیامبر اسلام، ص ۵۲ و ۵۳.

۲ دیوان حکیم سنائی غزنوی.

نوجوانی و جوانی

آیین محمد ﷺ

● پوشش ۵. پیامبر، قبل از نبوت، چه دینی داشت؟

بی شک پیغمبر گرامی اسلام ﷺ، قبل از بعثت، یکتاپرست بود و از هر نوع شرک پاک بود. او هرگز بر بت سجده نکرد و تاریخ زندگی او نیز به خوبی این معنی را منعکس می کند؛ بدان گونه که در نوجوانی، وقتی «بحیرا» او را به لات و عزری قسم داد، محمد ﷺ آن دو را مبعوض ترین چیز برای خود برشمرد^۱. از امیر مؤمنان ﷺ درباره رسول خدا ﷺ سؤال شد که آیا بتی را -حتی برای یک بار- عبادت کرده است؟ حضرت فرمود: خیر. سؤال شد که آیا خمر نوشیده است؟ فرمود: خیر^۲.

مورخ نامی، ابن اسحاق، می نویسد:

«رسول خدا ﷺ، در حالی به جوانی رسید که خداوند، او را مراقبت کرده و از پلیدهای جاهلی حفاظت می کرد؛ زیرا اراده آن داشت تا کرامت رسالت به او دهد»^۳.
درباره آیین او پیش از نبوت، چند نظر وجود دارد که عبارتند از:

۱. برخی او را پیرو آیین مسیح ﷺ می دانند؛ زیرا قبل از بعثت پیامبر ﷺ،

آیین رسمی و غیر منسوخ، این آیین بوده است.

۱. دلائل النبوه، ج ۲، ص ۳۵.

۲. سبل الهدی والرشاد، ج ۲، ص ۲۰۰.

۳. سیره ابن اسحاق، ص ۷۸؛ ر.ک: ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۱۸۳.

۲. بعضی او را پیرو آیین ابراهیم ﷺ می‌دانند؛ زیرا او «شیخ الانبیاء» و پدر پیامبران است و در بعضی از آیات قرآن، آیین اسلام، به عنوان آیین ابراهیم معرفی شده است.^۱ گرایش حنفی و یکتاپرستی، از گرایش‌های شناخته شده در مکه بود و به ویژه در میان بنی هاشم و دیگر تیره‌های قریش، افرادی خود را ابراهیمی مذهب می‌دانسته‌اند و گفته ابن اسحاق را که پیامبر پیش از بعثت بر دین قومش بود، می‌توان در این راستا تفسیر کرد.^۲

۳. بعضی نیز گفته‌اند که می‌دانیم او آیینی داشته است؛ اما آیین او بر ما روشن نیست!

۴. پیامبر ﷺ شخصاً برنامه خاصی از سوی خداوند داشته و بر طبق آن عمل می‌کرده است و در حقیقت، آیین او، مخصوص خودش بوده است. و این آیین تازمانی که اسلام بر او نازل گشت، ادامه داشت. شاهد این سخن، حدیثی از نهج البلاغه است که می‌گوید: «و لقد قرن الله به صلى الله عليه و آله من لدن ان كان فطيماً اعظم ملك من ملائكة يسلك به طريق المكارم و محاسن اخلاق العالم ليلة و نهارة...^۳؛ خداوند از آن زمان که رسول خدا از شیر بازگرفته شد، بزرگ‌ترین فرشته‌اش را قرین وی ساخت؛ تا شب و روز او را به راه‌های مکارم و طرق اخلاق نیک، سوق دهد».

مأموریت چنین فرشته‌ای، دلیل بر وجود یک برنامه اختصاصی است. شاهد دیگر این‌که در هیچ تاریخی نقل نشده است که پیغمبر اسلام ﷺ، در معابد یهود نصاری و یا مذهب دیگری، مشغول عبادت شده باشد؛ نه در کنار کفار، در بت‌خانه بود، و نه در کنار اهل کتاب و در معابد آنان و در عین حال، پیوسته خط و راه توحید را ادامه می‌داد و به اصول اخلاقی و عبادت الهی سخت پای بند بود. در روایات متعددی نیز آمده است که پیامبر ﷺ از آغاز عمرش، مؤید به روح القدس بود و با چنین تأییدی،

۱. حج (۲۲) آیه ۷۸.

۲. ر.ک. رسول جعفریان، سیره رسول خدا، ص ۲۵۳.

۳. نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۲۳۴.

بی شک براساس الهام روح القدس عمل می‌کرد. از دیدگاه علامه مجلسی از آن زمانی که حضرت محمد ﷺ به رشد عقلی رسید، پیامبر بود. به اعتقاد او، پیامبر اسلام قبل از مقام رسالت، دارای مقام نبوت بوده، گاهی فرشتگان با او سخن می‌گفتند و او صدای آنها را می‌شنید و گاهی در رؤیای صادق به او الهام الهی می‌شد و بعد از چهل سال، به مقام رسالت رسید و قرآن و اسلام، رسماً بر او نازل شد.^۱

میرزای قمی می‌گوید: حق این است که پیامبر اسلام، پیش از بعثت، براساس دین خودش عبادت می‌کرد؛ چون آن حضرت از همه پیامبران برتر است و اگر پیامبر اسلام تا چهل سالگی پیامبر نباشد، در این صورت، حضرت عیسی و حضرت یحیی، از آن حضرت برتر خواهند بود؛ چون حضرت عیسی و حضرت یحیی، در کودکی پیامبر بودند.^۲

ابن ابی الحدید روایتی را از حضرت امام باقر ﷺ نقل می‌کند که فرمود: «خداوند، بر همه پیامبران خود فرشتگانی را گماشته است. مأموریت این فرشتگان، محافظت از اعمال آنها و تبلیغ رسالت می‌باشد. خداوند از آن زمان که حضرت محمد ﷺ از شیر گرفته شد، فرشته بزرگی را بر آن حضرت گماشت. این فرشته، آن جناب را به سوی خیر و اخلاق خوب، هدایت می‌کرد و از بدی‌ها و اخلاق بد باز می‌داشت و همین فرشته بود که پیش از آن که آن حضرت به درجه رسالت برسد، او را با «السلام علیک یا رسول الله» صدا می‌کرد و پیامبر هنوز جوان بود که با این جمله، صدا زده می‌شده».^۳

لازم به ذکر است که اگر پیروی پیامبر از حضرت ابراهیم را بپذیریم، این پیروی به معنای التزام پیامبر به شریعت ابراهیم نیست؛ بلکه به معنای همسویی

۱. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۷۱.

۲. میرزای قمی، فوائین الاصول، ج ۱، ص ۲۵۵ (چاپ سنگی قدیمی).

۳. شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۰۷.

در عقاید، یعنی توحیدی بودن است و این مسئله، وصف دین حضرت موسی ﷺ و حضرت عیسی ﷺ نیز بوده است که به ادیان ابراهیمی، اشتها داشته‌اند.

با توجه به برگزیدگی پاسخ چهارم، این نکته را می‌توان یادآور شد که با جزم، نمی‌توان آیینی را برای پیش از دوران بعثت پیامبر برشمرد؛ اما محمد ﷺ، مؤمن موحدی بود که خدا را می‌پرستید و نسبت به آن چه که برایش شریعت الهی و دین حنیف ابراهیمی بود و همچنین به آن چه که خردش رهنمون می‌ساخت، پای‌بند بود. او، برترین و کامل‌ترین خلق در خلقت، رفتار و خرد بود و برترین فرشته نیز او را تعلیم می‌داد و به محاسن اخلاق، راهنمایی‌اش می‌کرد.^۱

شغل

● پرسش ۶. پیامبر گرامی اسلام، چه شغل‌هایی داشته است؟

منابع تاریخی، درباره‌ی شغل پیامبر ﷺ قبل از هجرت، دو نمونه یاد کرده‌اند؛ شبانی و بازرگانی.

پیامبر در پاسخ این سؤال که آیا شما نیز شبانی کرده‌اید، آن را تأیید کرد و از دو محل از محله‌های مکه، به نام‌های قراریط^۲ و اجیاد^۳، به عنوان محل شبانی گوسفندان یاد کرد.

حضرت می‌فرمود: «خداوند، هیچ پیامبری را مبعوث نفرمود؛ مگر این که چوپان گوسفندان بوده است»^۴.

مصحفی فرمود خود که هر نبی	کرد چسپانیش، برنایا صبی
بی شبانی کردن و آن امتحان	حق ندادش پیشوایی جهان

۱. الصحيح، ج ۲، ص ۱۹۷.

۲. ابن سعد بقری، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۰۱.

۳. مغریزی، امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۹.

۴. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۰۰.

تا شود پیدا و قار و صبرشان کردشان پیش از نبوت حق شبان
گفت سایل هم تو نیز ای پهلوان؟ گفت من هم بوده‌ام ای دهری شبان^۱

گویا این پیشه تا پیش از بعثت ادامه داشته است.^۲ به هر حال، آرامش دشت و بادیه برای حضرت، از ماندن در میان مشرکان و بت پرستان مکه، پسندیده‌تر بود. حضرت محمد ﷺ، علاوه بر شبانی، بازرگانی و تجارت نیز کرده است. در تاریخ از پذیرش پیشنهاد خدیجه برای سفر تجارتي از سوی محمد ﷺ، یاد شده است که حضرت این سفر را انجام داد و در این سفر، چند برابر دیگران سود برد. در این سفر، میسر، غلام خدیجه نیز پیامبر را همراهی می‌کرد.^۳ پیامبر در دوران رسالت نیز می‌فرمود: هرگز کسی غذایی بهتر از دسترنج خود نخورد.^۴

«امی» بودن

● برش ۷. امی بودن که در قرآن بر پیامبر، پیش از بعثت، اطلاق شده، به چه معناست و آیا امی بودن، تأثیری در نزول وحی یا امانت‌داری او داشته است؟ یکی از ویژگی‌های پیامبر اسلام ﷺ، این است که او امی بوده و درباره پیامبران دیگر، چنین امری، بیان نشده است. درباره امی بودن حضرت، نکات زیر، لازم به ذکر است:

۱. منبع این مطلب، در درجه اول، خود قرآن است. در آیات ۱۵۷ و ۱۵۸ سوره اعراف، پیامبر با صفت «النَّبِيُّ الْأُمِّيَّ»^۵ توصیف شده است. منبع بعدی،

۱. مثنوی معنوی.

۲. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۰۱.

۳. السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۱۴۷.

۴. مسند احمد، ج ۴، ص ۱۳۲.

۵. اعراف (۷)، آیه ۱۵۷.

تاریخ است؛ مورخان مسلمان و حتی غیر مسلمان، ادعا نکرده‌اند که آن حضرت در دوران خردسالی، نوجوانی، جوانی و یا پیری، نزد معلّم و آموزگاری، خواندن یا نوشتن آموخته باشد. به عنوان نمونه، ویل دورانت در تاریخ تمدن^۱ می‌نویسد:

«ظاهراً هیچ کس در این فکر نبود که وی (رسول اکرم ﷺ) را نوشتن و خواندن آموزد... معلوم نیست که محمد ﷺ شخصاً چیزی نوشته باشد. پس از نیل به مقام پیامبری، کاتب مخصوص داشت؛ معذک، معروف‌ترین و بلیغ‌ترین کتاب زبان عربی، به زبان وی جاری شد و دقایق امور را بهتر از مردم تعلیم دیده، می‌شناخت».

۲. واژه امّی، مرکب از «ام» و «ی» (یای) نسبت است. چند دیدگاه در میان مفسران و اندیشمندان اسلامی، در مورد این ترکیب، وجود دارد که عبارتند از:

الف) امّی کسی است که به «امت عرب» منسوب است و از صفات بارز و عمومی عرب در آن روزگار، این بود که خواندن و نوشتن نمی‌دانسته‌اند. از پیامبر نقل شده که «ما امت امّی هستیم که نمی‌نویسیم»^۲.

ب) کسی که در «ام القری» متولد شده یا از آن جا برخاسته است؛ ام القری، یکی از نام‌های مکه است.

ج) مراد از ام، مادر می‌باشد که در این صورت، انتساب به حالت مادر زادی است که با آن حالت، انسان خواندن و نوشتن نمی‌داند. این، دیدگاه اکثریت است. احتمالات دیگری نیز ذکر شده است^۳.

همه این دیدگاه‌ها بر این نکته اتفاق دارند که واژه امّی به این معنی بر پیامبر اطلاق شده است که پیامبر اسلام درس نخوانده و مکتب ندیده بود و نزد هیچ آموزگاری، زانوی شاگردی بر زمین نزده بود.

۱. ج ۴، ص ۲۰۷.

۲. نخرزای، تفسیر کبیر، ذیل آیه ۱۵۷ سوره اعراف.

۳. ر. ک: مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۴، ص ۲۲۹-۲۳۲.

احمد مرسل که خرد خاک اوست	هر دو جهان بسته فتراک اوست
امّی گویا به زبان فصیح	از الف آدم و مسمیم مسیح
همچو الف راست به عهد وفا	اول و آخر شده بر انبیا ^۱

۳. باید توجه داشت که امّی بودن، به معنی بی سوادی و جهل نیست. این امر، در مورد هر کسی امکان دارد؛ یعنی ممکن است کسی سواد خواندن و نوشتن نداشته باشد؛ اما سینه او گنجینه اسرار و حکمت‌های عقلی و الهی باشد. مؤمنان، زاهدان و عارفانی بوده‌اند که گرچه سواد متعارف نداشته‌اند، اما توان تشخیص حق از باطل (فرقان) را که سرچشمه حکمت است، داشته‌اند. به استناد قرآن، هر کس تقوا بورزد، به قدرت تشخیص حق از باطل دست خواهد یافت^۲. در حدیث نیز چنین آمده است: هر کس چهل روز را برای خداوند، اخلاص بورزد، سرچشمه‌های حکمت، از قلب او، بر زبانش جاری می‌گردد^۳. روشن است که این امر، اختصاصی به آنان که سواد خواندن و نوشتن دارند، ندارد. پیامبر اسلام با آن که امّی بود، به چنان مقامی دست یافت که توانست طرف خطاب مستقیم خداوند قرار گرفته، از طریق وحی، به حقیقت واصل گردد و کتابی بی‌مانند، همچون قرآن را برای بشر، به ارمغان آورد و معلم آدمیان شود؛ آن‌گونه که خداوند سیمایش را ترسیم می‌کند: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾^۴؛ «اوست آن کس که در میان بی‌سوادان، فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد و (آنان) قطعاً پیش از آن، در گمراهی آشکاری بودند».

۱. نظامی گنجوی .

۲. انفال (۸)، آیه ۲۹ .

۳. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۳۲۶ .

۴. جمعه (۶۲)، آیه ۲ .

پیامبر امّی با گسترش فرهنگ قرآن، تمدّنی عظیم را بر بنیاد آن استوار ساخت و آموزگار بزرگ انسان‌ها گردید.

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت به غمزه، مسئله‌آموز صد مدرّس شد^۱
۴. اعجاز، عامّ‌ترین راه شناخت پیامبران است. برای پی بردن به راستی ادّعای پیامبران، واقع شدن معجزه به دست آنان، یک راه عمومی است^۲ و عالمان گفته‌اند که معجزه هر پیغمبری، از جنس کمال و فضیلتی بوده که در زمان آن پیغمبر، بالاترین درجه کمال داشته است؛ چنان که در زمان موسی ﷺ چون ساحران بسیار بودند و علم سحر به مرتبه‌ای رسیده بود که در هیچ زمانی نبود، از این جهت، معجزه موسی و منقلب شدن عصا، به صورت اژدها و بلعیدن تمام اسباب و وسایل سحر ساحران، به سحر آن ساحران شبیه بود و چون آن ساحران، در کمال مهارت در علم ساحری بودند، دانستند که عمل موسی، اگر چه شبیه سحر است، اما سحر نیست؛ بلکه کاری است الهی و خارج از طاقت بشری؛ از این رو، همه به سجده افتاده، ایمان آوردند^۳.

۵. مهم‌ترین معجزه پیامبر اسلام، قرآن است^۴. قرآن، معجزه‌ای است از نوع سخن که اساساً با معجزات دیگر، تفاوت دارد و از باب تناسب معجزه با زمان خویش، معجزه پیامبر اسلام نیز دارای این ویژگی بود. در کتاب‌های تاریخی آمده است که در دوران جاهلیت (مقارن با ظهور پیامبر اسلام)، بازار شعر و شاعری بسیار پررونق و مایه افتخار بود. هنگامی که در میان یک قبیله، شاعر ماهری وجود داشت، او را در بازارهایی که هر ساله در آن گرد می‌آمدند (کنگره یا انجمن ادبی)

۱. حافظ شیرازی .

۲. علامه حلی، کشف المراد، ص ۳۷۷.

۳. فیاض لاهیجی، گوهر مراد، تصحیح زین العابدین قربانی، ص ۳۸۵.

۴. پیامبر اسلام به جز معجزه قرآن، دارای معجزات فراوانی همانند سلام کردن سنگ بر او، تسبیح کردن سنگ‌ریزه در کف دست او، جوشیدن آب از دستان او و سیر کردن عده زیادی از مردم با غذای اندک و... بوده است ! ر.ک: کشف المراد، ص ۳۸۰؛ گوهر مراد، ص ۳۸۸.

می آوردند و یا در هنگامه حج، او را در خانه کعبه حاضر می کردند؛ تا همه قبایل و عشایر گرد آمده، شعر او را بشنوند. آنها این را یک افتخار و شرافت محسوب می کردند و^۱ این، نشانه اهتمام اعراب جاهلی به ادبیات است.

بنابراین، به تناسب چنین اوضاع و احوالی، پیامبر، اثری را ارائه کرد که نه تنها اعراب آن زمان، بلکه، همه ادیبان و دانشمندان روزگاران بعدی نیز در برابر بزرگی و شکوه ادبی آن، سر تعظیم فرود آوردند.

آن چه بر لطف این کار می افزود، آن بود که کسی این اثر را ارائه کرد که خود امی و درس نخوانده بود و نخستین آیاتی که به گوش مردم آن زمان در مکه رساند، در باره خواندن، آفریدن، دانستن و فهماندن بودند و آیات دیگر نیز درباره فراخوانی به تعقل، تفکر و تأمل بودند. از این گذشته، در این کتاب معجزه آسا، به قلم و ابزار دانش، سوگند یاد شده بود؛ «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ»^۲؛ «نون، سوگند به قلم و آن چه می نویسد». ۶. اگر پیامبر اسلام امی نبود، به او این اتهام را می زدند که چون درس خوانده و با سواد است، کتاب هایی نزد خود دارد و آن چه می آورد، با استفاده از آن کتاب هاست. قرآن کریم، همین مطلب را به وضوح بیان کرده است؛ «و تو هیچ کتابی را پیش از این نمی خواندی و با دست (راست) خود (کتابی) نمی نوشتی و گرنه باطل اندیشان، قطعاً به شک می افتادند»^۳.

این آیه، در بیان نفی خواندن و نوشتن پیش از نبوت است و در غیر این صورت، زمینه شک در نبوت او پیش می آمد. بنابراین، امی بودن پیامبر، سبب شد که ارمغان و حکمت او، اعجاب همگان را برانگیزاند. هدف قرآن از تأکید بر عدم خواندن و نوشتن، اثبات نبوت و الهی بودن آیات قرآن است.

علامه طباطبایی در ذیل آیه ۴۸ سوره عنکبوت توضیح می دهد که اگر چنان بود

۱. سیره رسول خدا، ج ۱، ص ۱۴۰.

۲. قلم (۶۸)، آیه ۱.

۳. عنکبوت (۲۹)، آیه ۴۸.

که پیامبر، خواندن و نوشتن می‌دانست، باطل اندیشان، در قرآن، تردید روا می‌داشتند؛ اما از آن جا که پیامبر خواندن و نوشتن نمی‌دانست و آنان او را بر همین وضع و حال می‌شناختند، جای شک و تردیدی برای آنان باقی نمی‌نماند.^۱ استاد مطهری نیز به همین مطلب اشاره کرده است.^۲

بدین ترتیب، ارتباط امّی بودن پیامبر اسلام، با ارائه معجزه‌ای همچون قرآن، روشن می‌شود. البته باید توجه داشت که امّی بودن پیامبر اسلام، ارتباطی با اصل وحی یا امانت‌داری او ندارد.

● پرسش ۸. آیا یک فرد امّی، خود نمی‌تواند یک متن بیاورد؟

در مورد این پرسش، این نکات را باید متذکر شد:

۱. ممکن است فردی امّی بتواند متنی را از پیش خود ارائه کند؛ اما متنی با ویژگی‌های قرآن را هرگز نمی‌تواند ارائه کند. قرآن، متنی است که با وجود مبارزه طلبی (تحذی) و وجود انگیزه برای مخالفان، هیچ کسی، حتّی عالمان نیز نتوانسته‌اند همانندی برای آن عرضه کنند.

۲. قرآن دارای ویژگی‌هایی است که از فردی دانشمند، چه رسد به شخصی امّی و درس نخوانده، آوردن همتایی برای آن، میسر نیست. به پاره‌ای از این ویژگی‌ها اشاره می‌شود:

الف) به لحاظ زیبایی‌ها، آراستگی‌های ظاهری و ادبی و استواری، ماندنی ندارد و با این حال، نه شعر است و نه نثر؛ آهنگین است و آهنگ بردار و با این وجود، از ساختار کلام آهنگین، پیروی نمی‌کند. قرآن، ژرف‌ترین و لطیف‌ترین معانی را در عباراتی ساده و بی‌تکلف، بیان کرده است^۳؛ هم ظاهری زیبا دارد و هم باطنی ژرف؛

۱. طباطبائی، المیزان، ج ۱۶، ص ۱۴۴.

۲. ر.ک: مجموعه آثار، ج ۳، ص ۲۰۵ و ۲۰۶.

۳. در زمینه شاهکارهای ادبی قرآن، کتاب‌های زیادی به زبان‌های عربی، فارسی و... نگاشته شده است؛ ر.ک:

چنان که از علی علیه السلام نقل شده است که فرمود: «ظاهره انیق و باطنه عمیق»^۱. پیامبر نیز وقتی سخنی از خود (غیر از قرآن) می‌گوید، در سطح قرآن نیست و با آن متفاوت است.

استاد مطهری می‌گوید: «عجیب این است که کلام خود پیغمبر که قرآن بر زبان او جاری شده است، با قرآن، متفاوت است. از رسول اکرم سخنان زیادی به صورت خطبه، دعا، کلمات قصار و حدیث باقی مانده است و در اوجه فصاحت است؛ اما به هیچ وجه، رنگ و بوی قرآن ندارد. این خود می‌رساند که قرآن و سخنان فکری پیغمبر، از دو منبع جداگانه است»^۲.

ب) به لحاظ معنی و محتوا، قرآن بسیار عظیم و عمیق است. در این جا، به پاره‌ای از موضوعات اساسی طرح شده در قرآن، اشاره می‌شود:

۱. خداوند، ذات و صفات (سلبی و ایجابی) او.
۲. معاد، رستاخیز، حشر و برزخ.
۳. پیامبران، هادیان بشر به سوی زندگی سعادت‌مندانه در دنیا و آخرت.
۴. خلقت آسمان‌ها، زمین، کوه‌ها، دریاها، گیاهان، حیوانات، ابر، باد، باران، تگرگ، شهاب‌ها و سایر موجودات.
۵. احتجاج‌ها و استدلال‌ها در مورد خدا، قیامت، پیامبران و... و پاره‌ای خبرهای غیبی ضمن این احتجاجات.
۶. تاریخ و داستان‌ها به عنوان آزمایشگاهی انسانی که صدق دعوت پیامبران را روشن می‌کند و عواقب نیک مردمی را که بر سنن انبیا رفته‌اند و عاقبت بد تکذیب‌کنندگان آنها را می‌نمایاند.

➡ مصطفی صادق رافعی، اعجاز القرآن؛ عبدالحسین ابن‌الدین، بلاغت محمد؛ سید محمدحسین طباطبائی، قرآن در اسلام؛ سیدابوالقاسم حسینی، مبانی هنری قصه‌های قرآن.

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۸.

۲. مجموعه آثار، ج ۲، ص ۲۱۵.

۷. تقوا، پارسایی و تزکیه نفس.

۸. اخلاق خوب فردی، از قبیل شجاعت، استقامت، صبر، عدالت، احسان، محبت ذکر خدا، محبت خدا، شکر خدا، توکل به خدا، تعقل و تفکر، علم و آگاهی و....
۹. اخلاق اجتماعی، از قبیل اتحاد، تواصی (توصیه متقابل) بر حق و صبر، تعاون بر نیکی و تقوا و....

۱۰. احکام از قبیل نماز، روزه، زکات، خمس، حج، جهاد، بیع، رهن، اجاره، هبه، نکاح، حقوق زن و شوهر، حقوق والدین و فرزندان، طلاق، لعان، ظهار، وصیت، ارث، قصاص، دین، قضا، شهادت، حلف (قسم)، ثروت، مالکیت، حکومت، شورا، حق فقرا، حق اجتماع و....^۱

بنابراین، کتابی با چنین ویژگی‌های منحصر به فردی، معجزه است و نه تنها یک شخص امی عادی؛ بلکه اگر همه دانشمندان و عالمان جمع شوند، نمی‌توانند همانندی برای آن بیاورند.

همسری خدیجه

● پرسش ۹. ازدواج خدیجه با پیامبر ﷺ چگونه بود؛ چرا این ازدواج انجام گرفت و آیا واقعاً خدیجه ۱۵ سال از پیامبر، بزرگ‌تر بوده است؟
در باره این ازدواج و مسائل پیرامون آن که هنوز هم از مسائل بحث‌انگیز است، به نکات زیر دقت کنید:

۱. مشهور است که حضرت خدیجه رضی الله عنها در هنگام ازدواج، چهل ساله بوده است که بدین ترتیب، پانزده سال از پیامبر خدا، بزرگ‌تر بوده است^۲؛ اما با مراجعه به منابع دیگر تاریخی، در می‌یابیم که نظرات دیگری درباره سن او در وقت ازدواج، وجود داشته است که از آن جمله، می‌توانیم به ۲۵، ۲۸، ۳۰، ۳۵، ۴۴، ۴۵، ۴۶

۱. مجموعه آثار، ج ۲، ص ۲۱۸-۲۲۰؛ برای تفصیل بیشتر ر. ک: به همین منبع و نیز به ج ۴، ص ۵۳۱-۶۱۴.

۲. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۱۹.

اشاره کنیم که در این میان، ۲۸ ساله بودن وی، بیشتر مورد قبول است^۱. بدین ترتیب، تفاوت سنی او با پیامبر ﷺ، از حدود سه سال، بیشتر نمی شود.

۲. از جریان علاقه و عشق خدیجه به پیامبر ﷺ و گفته های او درمی یابیم که این علاقه، بر محور ارزش های پاک انسانی بوده است؛ بدون آن که ذره ای مسائل مادی (همچون زیبایی پیامبر) مطرح باشد. حضرت خدیجه در یکی از اولین گفت وگوهای خود با پیامبر ﷺ، علت علاقه خود را چنین بیان می کند:

«انی رغبت فیک لقرابتک منی و شرفک فی قومک و امانتک عندهم و حسن خلقک و صدق حدیثک^۲؛ من به تو علاقه مند شدم؛ زیرا با من خویشاوندی؛ در میان قومت، شریفی؛ در نزد قبیله ات، به امانتداری مشهوری؛ دارای اخلاق نیک می باشی و راستگو هستی».

۳. خدیجه با حضرت محمد ﷺ خویشاوند بود و نسب هر دو، در قُصی، به هم می رسید. او اطلاعاتی از آینده درخشان محمد ﷺ داشت^۳ و علاقه مند به ازدواج با او بود^۴.

برخی از خاورشناسان -با استناد به اموری واهی- در صدد اثبات این نکته هستند که پیامبر خدا به جهت اموال خدیجه، با او ازدواج کرد و حتی کار را به جایی رسانده اند که با جعل داستان هایی دروغین، در صدد اثبات مدعای خود برآمده اند و چنین گفته اند: آن حضرت ﷺ در آغاز، به خواستگاری دختر عمویش، هانی دختر ابوطالب رفت و عمویش به جهت فقر و ناداری او، این خواستگاری را به فال نیک نگرفت و پیامبر ﷺ به جهت آن که از ذلت فقر رهایی یابد، به سراغ خدیجه رفت^۵.

دیگری چنین شایعه پراکنی کرده که پیامبر ﷺ به جهت تفاوت جایگاه اجتماعی

۱. الصحيح من سيرة النبي ﷺ، ج ۲، ص ۱۱۵ و ۱۱۶.

۲. ابن اثیر، اسد الغابة، ج ۵، ص ۴۳۴.

۳. المناقب، ج ۱، ص ۴۱.

۴. مهدي پیشوایی، تاریخ اسلام، ص ۱۱۹.

۵. نساء النبي ﷺ، ص ۵۴؛ به نقل از مرکلیوت.

خود با خدیجه رضی الله عنها، همیشه از این نکته بیم داشت که خدیجه از او درخواست طلاق کند^۱.

در پاسخ به این شبهات، امور زیر، قابل ذکر است:
یکم. با مراجعه به منابع معتبر اسلامی، درمی یابیم که این خدیجه بود که در آغاز، به پیامبر صلی الله علیه و آله علاقه مند شد و به وسایط مختلف، سعی در انجام این ازدواج داشت و حتی حاضر به قبول مهریه در مال خود شد.
دوم. داستان خواستگاری آن حضرت صلی الله علیه و آله از ام هانی، در هیچ یک از منابع تاریخی نیامده و معلوم نیست که «مرگلیوث»، آن را از کجا گرفته است.

سوم. نوع برخورد ابوطالب با پیامبر صلی الله علیه و آله در طول زندگانی خود -چه قبل از بعثت و چه بعد از آن- نشان دهنده بالاترین درجات فداکاری او درباره پیامبر می باشد و طبیعی است که چنین فرد فداکاری، هیچ گاه درخواست ازدواج حضرت با دخترش را رد نخواهد کرد.

چهارم. خطبه ای که ابوطالب در مراسم عقد پیامبر صلی الله علیه و آله با خدیجه ایراد کرد، به خوبی، نشانگر دیدگاه او درباره آن حضرت است. او در این خطبه، برادرزاده خود را چنین معرفی می کند:

«ثم ان ابن اخي هذا (یعنی رسول الله) ممن لا یوزن برجل من قریش الا رجح به ولا یقاس به رجل الا عظم عنه و لا عدل له فی الخلق...^۲؛ برادرزاده ام (رسول خدا)، از همه مردان قریش، برتر است و هر کس با او مقایسه شود، در مقایسه، کم می آورد و او همانندی در میان مردم ندارد».

هنگامی که عده ای سخن خدیجه رضی الله عنها را -که مهریه را در مال خود قرار داده بود- به مسخره گرفته، با تعجب گفتند: چگونه زنان، مهریه را متعهد می شوند؟ ابوطالب غضبناک شده، گفت: اگر مردی همانند برادرزاده ام باشد، او را با بیشترین مهر،

۱. همان؛ به نقل از مویر.

۲. بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۱۴.

خواستار می‌شوند؛ اما اگر مردی همانند یکی از شماها باشد، طبیعی است که باید برای ازدواج، مهر سنگینی پرداخت کند.^۱ بنابراین، از چنین شخصیتی، بسیار بعید است که خواستگاری پیامبر ﷺ را درباره دختر خود رد کند؛ بلکه او این خواستگاری را بزرگ‌ترین افتخار برای خود خواهد دانست.

پنجم. نوع برخورد خدیجه ﷺ با پیامبر ﷺ، نشان‌گر آن است که همیشه صفا و صمیمیت و وفا و یگانگی در این خانواده، حکم فرما بوده است. خدیجه ﷺ در دوران عبادت پیامبر ﷺ در غار حرا، همیشه مراقب آن حضرت ﷺ بود و بارها برای او غذا می‌فرستاد.^۲

او همیشه آماده بود تا کوچک‌ترین تمایلات حضرت محمد ﷺ را - که به زبان هم نمی‌آورد - به انجام رساند؛ چنان‌که وقتی دید آن حضرت ﷺ به زید بن حارثه - که در آن هنگام به عنوان برده نزد خدیجه به سر می‌برد - علاقه دارد، او را به حضرت رسول ﷺ بخشید.^۳

خدیجه، چنان آرامشی در فضای خانه برقرار کرده بود که برخی از مورخان به حق از آن، با عنوان «کان یسکن الیها؛ یعنی در نزد خدیجه آرامش می‌یافت»، یاد کرده‌اند.^۴

زندگی خدیجه

● **پوش ۱۰.** در مورد تاریخچه زندگانی حضرت خدیجه ﷺ، قبل از ازدواج با پیامبر، توضیحاتی بیان کنید.

خدیجه دختر خویلد، از قبیله بنی‌اسد است که یکی از قبایل قریش بود. نام مادر او فاطمه بود.^۵ از دوران کودکی و نوجوانی وی، اطلاع زیادی در دست نیست.

۱. همان .

۲. «خرجت تلتس رسول الله ﷺ باعلی مکه و معها غذاوه»: ابن حجر، *الاصابه*، ج ۸، ص ۹۹.

۳. همان، ج ۸، ص ۱۰۲.

۴. همان .

۵. *الاصابه*، ج ۸، ص ۹۹.

از مسائل مهم در دوران جوانی او، مسئله ازدواج‌های اوست. مشهور آن است که او پیش از رسول خدا ﷺ، دو شوهر دیگر به نام‌های ابوهاله تمیمی و عتیق بن عائذ مخزومی داشت^۱ و بیشتر ثروت خود را، به وسیله ارث، از آن دو به دست آورده بود.

برخی از محققان معاصر - با تکیه بر شواهد و قرائن مختلف - سعی دارند تا اثبات کنند که خدیجه^۲ در هنگام ازدواج با پیامبر اکرم ﷺ، باکره بوده است و سن او حدود ۲۸ سال بوده و فرزندی همچون رقیه، ام‌کلثوم و زینب - که به آن بزرگوار نسبت داده شده‌اند - از او نبوده‌اند؛ بلکه فرزندان خواهرش بوده‌اند و آنان که به نام شوهر او معروف شده‌اند، در حقیقت، شوهران خواهرش بوده‌اند و حضرت خدیجه^۳ پس از وفات خواهرش، سرپرستی آن فرزندان را بر عهده گرفته است^۴.

آن حضرت^۵ در جاهلیت، به لقب «طاهره» معروف بوده است^۶ و این، نشان‌گر پاک‌دامنی او در هنگام بی‌همسری‌اش در آن محیط پر از فساد و آلودگی جاهلیت می‌باشد. گفته می‌شود که پدر آن بزرگوار، در دوران جاهلیت و در جنگ‌های فجار کشته شد^۷.

۱. اسد الغابة، ج ۵، ص ۴۳۴؛ الاصابه، ج ۸، ص ۹۹.

۲. ک: الصحيح من سيرة النبي ﷺ، ج ۲، صص ۱۳۴ - ۱۲۱؛ جعفر مرتضی عاملی، نبات النبی ﷺ، ام رباتیه .

۳. الاصابه، ج ۸، ص ۹۹.

۴. اسد الغابة، ج ۵، ص ۴۳۴.

بعثت و دوران مکه

دعوت پنهانی

● پرسش ۱۱. دعوت سرّی پیامبر ﷺ، چه مدت به طول انجامید؟

پیامبر گرامی، سه سال تمام به دعوت سرّی و پنهانی پرداخت^۱. گرچه قریش از ادعای پیامبر خبر داشتند و در معابر می‌گفتند: «فرزند عبدالمطلب، از آسمان سخن می‌گوید»^۲، اما پیامبر، به صورت عمومی از ماهیت دین اسلام سخن نمی‌گفت و واکنشی نیز از سوی مشرکان دیده نمی‌شد؛ چون پیشتر، بی‌توجهی محمد ﷺ به عقاید خود را دیده بودند. در این مدت، پیامبر به صورت خاص و غیر رسمی و با وجود زمینه پذیرش، برخی را به پرستش و پذیرش دین جدید، دعوت می‌کرد.

نخستین‌ها

● پرسش ۱۲. اولین ایمان آورندگان به پیامبر، از زنان و مردان، چه کسانی بودند؟

به اتفاق مورخان، نخستین کسی که از زنان مسلمان شد، حضرت خدیجه بود و به گفته همه دانشمندان شیعه و گروه عظیمی از دانشمندان اهل سنت، علی^{علیه السلام}، اولین مردی بود که دعوت پیامبر ﷺ را پاسخ گفت. شهرت این موضوع، در میان دانشمندان اهل تسنن، به حدی است که جمعی از آنها ادعای اجماع و اتفاق بر آن کرده‌اند.

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹.

۲. همان، ص ۲۲.

حاکم نیشابوری، چنین می‌گوید: «هیچ مخالفتی در میان تاریخ نویسان، در این مسئله وجود ندارد که علی بن ابی طالب ﷺ، نخستین کسی است که اسلام آورده و تنها در بلوغ او به هنگام پذیرش اسلام، اختلاف دارند»^۱.

ابن عبدالبر می‌نویسد: «در این مسئله، اتفاق است که خدیجه نخستین کسی بود که ایمان به خدا و پیامبر آورد و او را در آن چه آورده بود، تصدیق کرد؛ سپس علی ﷺ، بعد از او، همین کار را انجام داد»^۲.

ابو جعفر اسکافی معتزلی می‌نویسد: «عموم مردم نقل کرده‌اند که افتخار سبقت در اسلام، مخصوص علی بن ابیطالب ﷺ است»^۳.

به گفته محدثان، محمد روز دوشنبه به نبوت مبعوث شد و علی ﷺ فردای آن روز [سه شنبه] با وی نماز خواند»^۴. روایات فراوانی از پیامبر ﷺ و نیز از خود امیر مؤمنان ﷺ و صحابه، در این باره، نقل شده است. در ذیل، چند حدیث را به عنوان نمونه تقدیم می‌کنیم:

۱. پیامبر ﷺ فرمود: «نخستین کسی که در کنار حوض کوثر بر من وارد می‌شود، نخستین کسی است که اسلام آورده و او، علی بن ابی طالب ﷺ است»^۵.

۲. امیر مؤمنان ﷺ فرمود: «آن روز، اسلام جز به خانه پیامبر و خدیجه راه نیافته بود و من، سومین آنها بودم؛ نور وحی و رسالت را می‌دیدم و بوی نبوت را استشمام می‌کردم»^۶.

۳. ابو سعید خدری نقل می‌کند که پیامبر ﷺ، دست بر روی شانه‌های علی ﷺ زد و فرمود: «ای علی! هفت صفت ممتاز داری که احدی در قیامت نمی‌تواند

۱. حاکم نیشابوری، مستدرک علی الصحیحین، کتاب معرفت، ص ۲۲؛ در: ک: تفسیر قرطبی، ج ۵، ص ۳۰۷۵.

۲. قرطبی، الاستیعاب، ج ۲، ص ۴۵۷؛ در: ک: امینی، الغدير، ج ۲، ص ۲۳۷.

۳. الغدير، ج ۳، ص ۲۳۷.

۴. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۷.

۵. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۷.

۶. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲۵ (قاصعه).

درباره آنها با تو گفت و گو کند؛ تو نخستین کسی هستی که به خدا ایمان آوردی و از همه نسبت به پیمان‌های الهی، باوفاتری و در اطاعت فرمان خدا، پابرجاتری...»^۱.

● پرسش ۱۳. حضرت علی علیه السلام، در چند سالگی به پیامبر ایمان آورد و چگونه اسلام آوردن کودکی ده ساله، پذیرفته می‌شود؟

علی علیه السلام به هنگام نزول وحی، نخستین کسی بود که به رسول خدا گروید؛ در حالی که تنها ۱۰ سال از عمر او می‌گذشت.^۲

این پرسش، پیشینه‌ای دراز داشته و در طول تاریخ، در محافل بسیاری طرح شده است. مأمون عباسی در ضمن گفت و گویا چهل تن از علمای اهل سنت، درباره اولویت امیرالمؤمنین علیه السلام در امر خلافت، از اسحاق بن حماد بن زید پرسید: آن روز که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث شد، چه عملی از تمام اعمال، برتر بود؟

اسحاق پاسخ داد: اخلاص در شهادت به توحید و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم.
مأمون: آیا کسی را سراغ داری که بر علی علیه السلام در اسلام، پیشی گرفته باشد؟
اسحاق: علی علیه السلام در حالی اسلام آورد که کم سن و سال بود و احکام الهی، بر او جاری نمی‌شد.

مأمون: آیا اسلام علی علیه السلام، به دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و آیا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، علی علیه السلام را نپذیرفت؛ چگونه ممکن است پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کسی را به اسلام دعوت کند که اسلامش پذیرفته نیست؟

اسحاق در مقابل این پرسش قاطع، هیچ پاسخی نداشت.^۳

۱. ابونعیم اصفهانی، حلیۃ الاولیاء، ج ۱، ص ۶۶.

۲. السیرۃ النبویه، ج ۱، ص ۲۶۲.

۳. الغدیر، ج ۳، ص ۲۳۶؛ به نقل از عقد الفرید، ج ۳، ص ۴۳؛ احمد رحمانی همدانی، امام علی علیه السلام، ص ۳۵۹؛ شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۹۹.

علامه امینی بعد از نقل این داستان، می‌افزاید: «ابو جعفر اسکافی معتزلی (م ۲۴۰ ق) در رساله خود می‌نویسد: «همه مردم می‌دانند که علی علیه السلام، افتخار پیش‌گامی در پذیرش اسلام را دارد. پیامبر صلی الله علیه و آله روز دوشنبه مبعوث شد و علی علیه السلام، روز سه‌شنبه، ایمان آورد و پیوسته می‌فرمود: من هفت سال قبل از دیگران نماز خواندم و من نخستین کسی هستم که اسلام آوردم. این مسئله، از هر مشهوری، مشهورتر است و ما کسی را در گذشته نیافته‌ایم که اسلام علی علیه السلام را سبک بشمرد یا بگوید او اسلام آورد؛ در حالی که کودکی خردسال بود. عجب این که افرادی مثل عباس و حمزه، برای پذیرش اسلام، منتظر عکس‌العمل ابوطالب بودند؛ ولی فرزند ابوطالب، هرگز منتظر پدر ننشست و ایمان آورد»^۱.

از این رو، می‌توان در پاسخ این پرسش چنین گفت:

۱. پیامبر صلی الله علیه و آله، اسلام علی علیه السلام را پذیرفت و کسی که اسلام آوردن علی علیه السلام را در آن سن و سال معتبر نداند، در واقع، بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، ایراد وارد کرده است.
۲. در روایات معروفی در داستان یوم‌الدار، آمده است که علی علیه السلام به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله، غذایی آماده کرد و بستگان نزدیک پیامبر را دعوت کرد و حضرت آنها را به اسلام فراخواند و فرمود: «نخستین کسی که دعوت مرا برای دفاع از اسلام بپذیرد، برادر، وصی و جانشین من خواهد بود». هیچ‌کس جز علی بن ابی‌طالب علیه السلام، دعوت آن حضرت را نپذیرفت و پیامبر صلی الله علیه و آله، خطاب به علی علیه السلام فرمود: «تو برادر، وصی و جانشین من هستی».

آیا کسی باور می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کسی را که به گفته بهانه‌جویان، اسلامش پذیرفته نبود، به عنوان برادر، وصی و جانشین خود معرفی کند و دیگران را به پیروی از او دعوت نماید تا آن‌جا که سران شرک، از روی تمسخر، به ابوطالب بگویند تو باید پیرو فرزندت باشی؟ بدون شک، سن بلوغ، شرط پذیرش اسلام نیست و هر نوجوانی

که توانایی فکری و قدرت تشخیص حق از باطل را داشته باشد و اسلام را بپذیرد، در زمره مسلمانان قرار می‌گیرد.

۳. قرآن مجید بلوغ را شرط نبوت نمی‌داند؛ چنان‌که برخی از پیامبران در کودکی به این مقام دست یافته‌اند؛ «وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا»^۱؛ «ما فرمان نبوت را در کودکی به یحیی علیه السلام عطا کردیم». در داستان حضرت عیسی علیه السلام نیز آمده است که وی به هنگام کودکی، با صراحت گفت: (إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا)^۲. من بنده خدا هستم؛ کتاب آسمانی به من بخشیده و مرا پیامبر قرار داده است». فراتر از همه این شواهد، همان است که پیامبر صلی الله علیه و آله، اسلام علی علیه السلام را پذیرفت و حتی در یوم‌الدار، او را به عنوان برادر، وصی و جانشین خویش معرفی فرمود.

ایمان ابوطالب

● پرسش ۱۴. دلایل ایمان آوردن ابوطالب به پیامبر چیست؟

ابوطالب، عموی گرامی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و پدر بزرگوار امیرالمؤمنین علیه السلام را «مؤمن قریش» نامیده‌اند. در این جا فشرده‌ای از دلایل گوناگونی را که به روشنی بر ایمان ابوطالب گواهی می‌دهند، فهرست‌وار می‌آوریم:

۱. ابوطالب قبل از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، به خوبی می‌دانست که فرزند برادرش به مقام نبوت خواهد رسید؛ زیرا در سفری که ابوطالب با کاروان قریش به شام رفت، برادرزاده دوازده ساله خود، محمد را نیز با خویش همراه برد و در این سفر، علاوه بر کرامات گوناگونی که از او دید، همین که آنها با راهبی به نام «بحیرا» - که سالیان درازی در صومعه مشغول عبادت بود و آگاهی از کتاب‌های مقدس داشت و کاروان‌های تجارتی در مسیر خود به زیارت او می‌رفتند - برخورد کردند، بحیرا در بین کاروانیان، محمد صلی الله علیه و آله را که آن روز دوازده سال بیش نداشت، دید و پس از اندکی خیره شدن و

۱. مریم (۱۹)، آیه ۱۲.

۲. همان، آیه ۳۰.

نگاه‌های عمیقانه و پرمعنی به او، گفت: این کودک، به کدام یک از شما تعلق دارد؟ جمعیت به ابوطالب اشاره کردند. ابوطالب اظهار داشت: برادرزاده من است. بحیرا گفت: این طفل، آینده درخشانی دارد. او همان پیامبری است که کتاب‌های آسمانی از رسالت و نبوتش خبر داده‌اند و من تمام خصوصیات او را در کتاب‌های مقدس خوانده‌ام!

ابوطالب پیش از این برخوردهای دیگر و از قرائن دیگر نیز به نبوت پیامبر اکرم و معنویت او پی برده بود. براساس گفته دانشمندان اهل تسنن، در یکی از سال‌ها که آسمان مکه، برکتش را از اهلش بازداشت و خشک‌سالی سختی به مردم روی آورد، ابوطالب دستور داد تا برادرزاده‌اش محمد را که کودکی شیرخوار بود، حاضر کردند؛ پس از آن، کودک را در حالی که در قنداقه‌ای پیچیده شده بود، به او دادند و او در برابر کعبه ایستاد و با تضرع خاصی سه مرتبه طفل شیرخوار را به طرف بالا انداخت و هر مرتبه می‌گفت: «پروردگارا! به حق این کودک، باران پربرکتی بر ما نازل فرما!» چیزی نگذشت که توده‌ای ابر از کنار افق پدیدار گشت و آسمان مکه را فرا گرفت؛ سیلاب چنان جاری شد که بیم آن می‌رفت که مسجدالحرام ویران شود.^۱

همین جریان که دلالت بر آگاهی ابوطالب از رسالت و نبوت برادرزاده‌اش از آغاز کودکی دارد، ایمان وی را به پیامبر می‌رساند. این جریان را علاوه بر شهرستانی، بسیاری از مورخان بزرگ دیگر نقل کرده‌اند.^۲

۲. احادیثی از پیامبر اکرم ﷺ نیز نقل شده که گواهی آن حضرت را به ایمان عمومی فداکارش، ابوطالب روشن می‌سازد. طبق نقل نویسنده کتاب «ابوطالب، مؤمن قریش»، چون ابوطالب درگذشت، پیامبر ﷺ پس از تشییع جنازه او ضمن سوگواری در مصیبت از دست دادن عمویش، گفت:

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۱ ص ۳۳۴.

۲. بحارالانوار، ج ۱۸: السیره النبویه، ج ۱ ص ۲۷۲.

وای پدرم! وای ابوطالب! چقدر از مرگ تو غمگینم؟ چگونه مصیبت تو را فراموش کنم؟ ای کسی که در کودکی مرا پرورش دادی و در بزرگی دعوت مرا اجابت نمودی و من در نزد تو همچون چشم در حدقه و روح در بدن بودم^۱!

او پیوسته اظهار می داشت: «قریش هیچ گاه نتوانست مکروهی بر من وارد کند؛ مگر زمانی که ابوطالب از جهان رفت»^۲.

۳. مسلم است که سال ها قبل از مرگ ابوطالب، پیامبر ﷺ مأمور شد که هیچ گونه رابطه دوستانه ای با مشرکان نداشته باشد. با این حال، این همه اظهار علاقه و مهر به ابوطالب، نشان می داد که پیامبر او را معتقد به مکتب توحید می دانسته است و گرنه چگونه ممکن بود دیگران را از دوستی با مشرکان نهی کند و خود با ابوطالب تا سر حد عشق، مهر ورزد؟

۴. در طول تاریخ، بی مهری های فراوانی از سوی برخی فرقه های اسلامی، نسبت به این حامی بزرگ اسلام، رواداشته شده است و این گروه، تا آن حد پیش رفته اند که او را مشرک معرفی کرده، اخباری را نیز در این زمینه جعل نموده اند که می توان آن را ناشی از کینه آنان نسبت به فرزندان این رادمرد، یعنی علی بن ابیطالب (ع)، دانست. آنها به هر وسیله، در مقام وارد آوردن ضربه به این جاننشین راستین رسول خدا ﷺ بوده اند.

۵. در احادیثی که از اهل بیت رسیده است، مدارک فراوانی بر ایمان و اخلاص ابوطالب وجود دارد. یکی از یاران امام رضا (ع)، روزی سخن جعل شده ای را شنید که در آن ابوطالب به عنوان فردی جهنمی معرفی شده بود. او از این گفتار متعجب شد و نامه ای برای امام رضا (ع) نوشت و ضمن نقل سخن فوق، نظر حضرت را جویا شد. امام رضا (ع) پس از دریافت نامه، این جواب را برای او ارسال داشت:

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۷۶.

۲. الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۱.

«بسم الله الرحمن الرحيم؛ اما بعد، فأنك ان شككت في ايمان ابى طالب كان مصيرك الى النار»^۱؛ به نام خداوند بخشنده مهربان. اگر تو درباره ايمان ابوطالب شك كنى، سرانجام راه تو، دوزخ است».

چنين روايتى از امام چهارم عليه السلام نيز نقل شده است كه حضرت پس از اين كه در پاسخ سؤالى اظهار داشت كه ابوطالب مؤمن بود، فرمود: راستى در شگفتم كه چرا برخى مى پندارند كه ابوطالب كافر بوده است! آيانمى دانند كه با اين عقیده، بر پیامبر و ابوطالب طعنه مى زنند؟ مگر نه اين است كه در چندین آیه از آیات قرآن، از اين موضوع منع شده است كه زن بعد از اسلام آوردن، در قيد زوجيت شوهر كافر خود نماند و اين مسلم است كه فاطمه بنت اسد، از پيشگامان در اسلام است و تا پايان عمر، ابوطالب همسرش بود.^۲

۶. خدمات بى وقفه ابوطالب - در سال های نخستین بعثت - به اسلام و كمك بى شائبه اش به حضرت محمد عليه السلام، كتمان شدنى نيست و همه بر اين مهم اعتراف كرده اند. در اين حقيقت، هيچ كس نمى تواند ترديد كند كه ابوطالب از حاميان درجه اول اسلام و پيامبر بود. او حتى در جمع خويشاوندان نيز نقش حمايت گرى خود رايفا كرد و در ماجرأ دعوت خويشاوندان توسط پيامبر (يوم الدار)، در برابر ابولهب ايستاد و ضمن خاموش كردن فتنه گرى او، به پيامبر عليه السلام گفت: بلند شو آقايم و درباره آن چه كه مى پسندى، سخن بگو و رسالت خدايت را ابلاغ كن. همانا تو، راستگو و تصديق شده اى.^۳

حمايت او از پيامبر و اسلام، به حدى بود كه هرگز نمى توان آن را با علايق و پيوندهاى خويشاوندى و تعصبات قبيله اى تفسير كرد؛ نمونه زنده آن، داستان شعب ابوطالب و ماجرأ محاصره اقتصادى بنى هاشم است.

۱. بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۱۱۱؛ محمد بن محسن بن مرتضى كاشانى، معادن الحكمه، ج ۲، ص ۱۷۶؛ محمد رضا طيى، منية الراغب فى ايمان ابى طالب، ص ۴۵؛ به نقل از كراچكى، كنز القوائد .

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۶۹.

۳. ابن منظور، لسان العرب، ج ۳، ص ۳۱۹.

۷. تاریخ زندگی ابوطالب و فداکاری عظیم او نسبت به پیامبر ﷺ و علاقه شدید پیامبر ﷺ و مسلمانان نسبت به او، به حدی بود که پیامبر سال مرگش را «عام الحزن» (سال اندوه) نام نهاد، و اینها همه نشان می‌دهد که او به اسلام عشق می‌ورزید و دفاعش از پیامبر ﷺ، به عنوان دفاع از یک خویشاوند نبود؛ بلکه به صورت دفاع یک مؤمن مخلص و یک عاشق پاک‌باخته و سرباز فداکار بود.^۱

فراگیری دعوت

● پرسش ۱۵. آیا این ادعا که پیامبر ﷺ در ابتدا فقط می‌خواست قریش را هدایت کند، ولی بعد از پیشرفت در کار خود، تصمیم گرفت دعوت خود را به همه ملل عرب و غیرعرب، تعمیم دهد، سخن درستی است؟

این سخن، تهمتی بیش نیست و علاوه بر این که هیچ دلیل تاریخی ندارد، با اصول و قرائنی که از آیات ابتدایی نازل شده بر پیغمبر اکرم استفاده می‌شود، در تضاد است، برای پاسخ به این پرسش، به نکات زیر توجه کنید:

۱. پیامبر پس از بعثت، نسبت به دعوت موظف بود که مرحله‌ای عمل نماید. او سه سال نخست در مکه، کار خویش را کتمان کرد و آنگاه دعوت خویش را آشکار نمود و در اولین گام و پس از نزول آیه «أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»^۲، خداوند او را مکلف کرد که ابتدا عشیره و خویشاوندان نزدیکش را انذار کند و آنگاه در جلسات خصوصی و در ملاء عام، همگان را به اسلام فراخواند و پس از ورود به مدینه، روند فراگیری دعوت خویش را گسترش داد.

۱. در طول تاریخ، کتاب‌های بسیاری در دفاع از ابوطالب و پاسخ‌گویی به شبهات وارده، نوشته شده است. برای آگاهی از منابع، ر.ک: ناصرالدین انصاری، مجله آینه پژوهش، شماره ۲۱، مقاله کتاب‌شناسی حضرت ابوطالب، ص ۸۹-۹۶.

۲. شعراء (۲۶)، آیه ۲۱۴.

۲. پیامبر مصداق ﴿رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^۱ بود و رسالتی برتر از قوم عرب و حجاز بر عهده‌اش بود.

پیامبر از همان آغاز نبوت، وعده دست‌یابی مسلمانان را به گنج‌های قیصر و کسری داد و در همان مکه، مشرکان، مسلمانان پابره‌نه را به تمسخر، وارثان و جانشینان قیصر و کسری می‌خواندند.^۲

۳. رشد سریع اسلام در مدینه، گواه این مدعاست که دعوت اسلامی، به هیچ روی، رنگ و بوی قبیله‌ای، به ویژه از جنس قریشی آن نداشت؛ بلکه یک دعوت الهی عام بود که مورد پذیرش و علاقه پاک سرشتان بسیاری قرار گرفت.

۴. درنگ در ارسال نامه از رسول خدا ﷺ به سران و پادشاهان جهان وقت، همچون شاهان ایران، روم و مصر، نشان از جهان‌شمولی دعوت اسلامی پیامبر دارد. رسول خدا پس از صلح حدیبیه، شاهان بزرگ، مقامات مسیحی و رؤسای قبایل معروف در نواحی مختلف جزیره العرب و منطقه شام را به اسلام فراخواند.^۳

۵. در قرآن مجید آیاتی است که نزول آنها در مکه و در همان اوایل کار بعثت پیغمبر اسلام بوده است و در عین حال، جنبه جهانی دارد.

سوره تکویر یکی از سوره‌های مکی است که در اوایل بعثت نازل شده است. در یکی از آیات این سوره، چنین آمده است: ﴿إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ﴾^۴؛ «نیست این؛ مگر یک تذکر و بیدار باش برای تمام جهانیان».

خداوند، در سوره سبأ می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۵؛ «تو را نفرستادیم؛ مگر آن‌که برای همه مردم، بشارت دهنده و باز دارنده باشی؛ ولی بیشتر مردم نادانند».

۱. انبیاء (۲۱)، آیه ۱۰۷.

۲. سیره رسول خدا، ص ۵۹۶.

۳. ر. ک: علی احمدی میانجی، مکاتیب الرسول.

۴. تکویر (۸۱)، آیه ۲۷.

۵. سبأ (۳۴)، آیه ۲۸.

همچنین در سوره انبیاء می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾^۱؛ «و هر آینه نوشتیم در زبور بعد از ذکر [تورات] که «زمین» به بندگان صالح من خواهد رسید».

در سوره اعراف نیز می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾^۲؛ «ای مردم! من فرستاده خدایم بر همه شما».

۶. در قرآن هیچ جا خطابی به صورت «یا أَيُّهَا الْعَرَبُ» یا «یا أَيُّهَا الْقُرَشِيُّونَ» پیدا نمی‌کنید. آری، گاهی در برخی از جاها، خطاب «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» هست که مطلب مربوط به خصوص مؤمنین است که به پیغمبر ﷺ گرویده‌اند و در این جهت هم بین مؤمنان تفاوتی نیست و مؤمن، از هر قوم و ملتی باشد، داخل این خطاب است و گرنه در موارد دیگر که پای عموم در میان بوده، عنوان «یا أَيُّهَا النَّاسُ» آمده است.

۷. برای تأکید جهانی بودن تعلیمات اسلامی و وسعت نظر این دین، می‌توان به آیاتی اشاره کرد که از مفاد آنها یک نوع «تعزز» و اظهار بی‌اعتنایی نسبت به مردم عرب از نظر قبول دین اسلام، استنباط می‌شود. مفاد آن آیات، این است که اسلام نیازی به شما ندارد؛ فرضاً شما اسلام را نپذیرید، اقوام دیگری در جهان هستند که آنها از دل و جان، اسلام را خواهند پذیرفت. از مجموع این آیات، استنباط می‌شود که قرآن کریم، روحیه آن اقوام دیگر را برای پذیرش اسلام، مناسب‌تر و آماده‌تر از قوم عرب می‌داند این آیات، به خوبی جهانی بودن اسلام را می‌رساند؛ چنان‌که در سوره انعام آمده است: ﴿فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَئِيسُوا بِهَا يَكْفُرِينَ﴾^۳؛ «اگر اینان (اعراب) به قرآن کافر شوند، همانا ما کسانی را خواهیم گمارد که قدر آن را بدانند و به آن مؤمن باشند».

۱. انبیاء (۲۱)، آیه ۱۰۵.

۲. اعراف (۷)، آیه ۱۵۸.

۳. انعام (۶)، آیه ۸۹.

سه اعجاز مهم

● پوش ۱۶. حضرت محمد ﷺ در طول رسالت ۲۳ ساله خویش، معجزاتی داشت؛ به کدام یک از معجزات او، به طور مستقیم، در قرآن کریم اشاره شده است؟ علاوه بر قرآن مجید که اعجاز جاودانه آن آشکار و بدیهی است، پیامبر اسلام ﷺ معجزات فراوانی دارد که برخی از آنها در آیات قرآن و کتاب‌های مربوط به سیره پیامبر، ثبت شده است. شماری از این معجزات، عبارتند از:

۱. اسراء

اسراء همان حرکت شبانگاهی پیامبر ﷺ، از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی است.^۱ این سفر، در یک شب، در بیداری و با همین پیکر مادی، تحقق یافت؛ نه در شب‌ها و روزهای طولانی یا در عالم خواب و نه به صورت روحانی. آیات قرآنی و شواهد تاریخی، بر وقوع این سفر، دلالت آشکار دارند. در قرآن کریم آمده است: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»^۲؛ «منزه است آن [خدایی] که بنده‌اش را شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی که پیرامونش را برکت داده‌ایم، سیر داد تا از نشان‌های خود به او بنمایانیم که او همان شنوای بیناست».

تفصیل این رویداد، به وسیله شیعه و اهل سنت نقل شده است و کتاب‌های روایی و تاریخی فراوانی به آن پرداخته‌اند. البته جابه جایی در فضا و پیمودن مسافت‌های طولانی، در زمانی کوتاه، در زندگانی دیگر پیامبران نیز سابقه داشته است؛ چنان که درباره حضرت سلیمان ﷺ چنین می‌خوانیم: «وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غَدُوها شَهْرُ

۱. ر.ک: جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن کریم، ج ۸، ص ۸۵-۶۴.

۲. اسراء (۱۷)، آیه ۱.

وَرَوَّاحُهَا شَهْرٌ وَ...»^۱؛ «و باد را برای سلیمان [رام کردیم] صبحگاهان مسیر یک ماه را می پیمود و عصرگاهان مسیر یک ماه را و...».

افزون بر این، شواهد عینی و تجربی بسیاری وجود دارد که نشان می دهد برخی از اولیای الهی مسافت های طولانی را در زمانی کوتاه پیموده اند و به اصطلاح، «طی الارض» می کردند. آن چه گفته شد، تنها درباره اسراء و حرکت شبانگاهی پیامبر ﷺ از مسجد الحرام به مسجد الاقصی است که خود مقدمه معراج به شمار می آید. معراج از معجزات ویژه ای است که اسرار و لطایف عمیق تری دارد و از نشانه های برتری پیامبر اسلام ﷺ و شرافت وی بر تمام جهانیان است.

۲. شق القمر

یکی از دیگر معجزات برجسته پیامبر اسلام ﷺ که قرآن مجید از آن خبر داده، شق القمر است؛ چنان که می خوانیم: «افْتَرَبَتِ الشَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ»^۲؛ «قیامت بسیار نزدیک شد و ماه شکافت».

انشقاق قمر، در پاسخ مشرکانی صورت گرفت که درخواست چنین کاری داشتند تا به ارتباط پیامبر ﷺ با علم و قدرت بی پایان خداوند، پی برند.^۳

از آن جا که حضرت محمد ﷺ واپسین پیامبر است، دوران پس از وی نیز آخر الزمان خوانده می شود و بعثت او، نشانه نزدیک شدن قیامت است؛ زیرا در مقایسه با عمر جهان هستی، زمان پس از پیامبر اسلام ﷺ، اندک می نماید. بهترین دلیل بر وقوع این حادثه در زمان پیامبر اسلام ﷺ، آیه بعد همین سوره است که از سرسختی و تداوم انکار مشرکان، با وجود رؤیت این معجزه شگفت آور،

۱. ساء (۳۴)، آیه ۱۲.

۲. قمر (۵۴)، آیه ۱.

۳. مکارم شیرازی و جمعی از نویسندگان، تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۹.

پرده برمی دارد: «وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ»^۱؛ «و هرگاه نشانه‌ای ببینند، روی بگردانند و گویند سحری همیشگی است».

البته چنین انشقاق‌هایی در زندگانی پیامبران گذشته نیز سابقه داشته و به صورت ضعیف‌تر جلوه گر شده است؛ چنان‌که درباره حضرت موسی ﷺ می‌خوانیم: «فَأَضْرَبَ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا»^۲؛ «و راهی خشک برای آنان، در دریا باز کن!»

باید توجه داشت که شکافتن دریا و از بین بردن کشش ملکولی آب، کاری خارق‌العاده است که در زمین اتفاق افتاده، از این رو، اتفاق شکافته شدن ماه در آسمان توسط پیامبر اسلام و به اذن خداوند، هیچ گونه استبعادی ندارد. در بخشی دیگر از داستان حضرت موسی ﷺ، چنین می‌خوانیم: ضربه عصای موسایی، سنگ را شکافت و دوازده چشمه آب جوشید: «وَقَطَعْنَاهُمْ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أُنْبَاطًا أُمَامًا وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنْ يَضْرِبَ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرِبَهُمْ»^۳؛ «و آنان را به دوازده عشیره که هر یک امتی بودند، تقسیم کردیم و به موسی [وقتی قومش از او آب خواستند] وحی کردیم با عصایت بر آن تخته سنگ بزن؛ پس از آن، دوازده چشمه جوشید و هر گروهی آبخوری خود را شناخت».

۳. گفت و شنود درختان

در نهج البلاغه آمده است که روزی پیامبر ﷺ، برای ایجاد انگیزه گرایش به اسلام در یکی از افراد قریش، در برابر دیدگان او درختی را مخاطب قرار داد. درخت از جای خود حرکت کرد و نزد پیامبر ﷺ ایستاد و سپس به دستور پیامبر ﷺ، به جای خود بازگشت.^۴

۱. قمر (۵۴)، آیه ۲.

۲. طه (۲۰)، آیه ۷۷.

۳. اعراف (۷)، آیه ۱۶۰.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ (قاصعه)؛ ر. ک. شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۱۴.

در واقعه‌ای دیگر، درختی به رسالت پیامبر اسلام ﷺ گواهی داد.^۱ این دو معجزه نیز مورد اتفاق عالمان شیعه و اهل سنت است و در کتاب‌های متعدد آنها به چشم می‌خورد. گفت وگو و فرمانبری جمادات، گیاهان و حیوانات، در زندگانی پیامبران گذشته نیز سابقه داشته است؛ چنان‌که «هدهد» و دیگر حیوانات، از حضرت سلیمان فرمانبری داشتند^۲ و چهار پرنده کوییده شده نیز به فراخوان حضرت ابراهیم علیه السلام، پاسخ مثبت دادند و پرواز کنان به سوی او شنافتند؛ «قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا»^۳؛ «[خداوند] فرمود: [ای ابراهیم] پس چهار پرنده بگیر و آنها را پیش خود ریز ریز گردان؛ سپس بر هر کوهی پاره‌ای از آنها را قرار بده؛ آنگاه به سوی تو می‌آیند».

آن‌چه گفته شد، نمونه‌هایی از توانمندی انسان‌های کامل است که در پرتو بندگی خدا و اتصال به قدرت بی‌انتهای پروردگار - در برابر دیدگاه مردمان، جلوه‌گر شده است. ناگفته نماند، که کتاب‌های تفسیری، روایی و تاریخی، بیش از صدها مورد از معجزات و کرامات رسول اکرم صلی الله علیه و آله را ثبت کرده‌اند. از پیامدهای زیبای گفت وگو در این زمینه، رسیدن به روشن‌بینی و توسعه فضای فکری، شکسته شدن حصارهای مادی و راه‌یابی به دریای بی‌کران نورانیت معنوی است.

کیفیت معراج

● پرسش ۱۷. در شب معراج، طبق عقاید ما، عروج رسول خدا هم روحانی و هم جسمانی بوده است؛ طبق نظریه ماده و انرژی، عروج مادی، غیر ممکن می‌نماید؛ پاسخ این سؤال چیست؟

برای روشن شدن زوایای مختلف بحث، ناچاریم که در گام نخست، دیدگاه‌های

۱. قاضی عیاض. التلخیص بتعریف حقوق المصطفی، ج ۱، ص ۲۹۸

۲. نمل (۲۷)، آیه ۲۰.

۳. بقره (۲)، آیه ۲۶۰.

مختلف مطرح شده در این باره را ذکر کنیم و در گام بعدی، با ذکر ادله، شواهد و قرائن، قول صحیح را مشخص کنیم.

الف) کیفیت معراج پیامبر ﷺ

درباره کیفیت معراج رسول گرامی، چهار نظریه وجود دارد:

۱. معراج پیامبر ﷺ در تمام مراحل، روحانی بوده است؛ یعنی روح به صورت تخلیه از جسد، این عوالم را طی کرده است.
۲. معراج پیامبر، روحی بوده، اما نه به صورت تجرد از بدن؛ بلکه به صورت رؤیا و برزخی بوده و تمام این عوالم را به صورت رؤیای صادق سیر کرده است.
۳. سیر پیامبر از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی، جسمانی و روحانی بوده و از آن جا به بعد، روحانی بوده است.

۴. سیر حضرت در تمام مراحل، جسمانی و روحانی بود و همه جا را با تن و روان سیر نموده است. این قول، میان دانشمندان شیعه، مشهور است^۱.

بررسی دیدگاه‌ها

دیدگاه نخست؛ کسانی که نتوانسته‌اند این سیر و معراج را به صورت جسمانی هضم کنند، با چنین تفسیری، کوشیده‌اند تا این حقیقت را به نحوی برای افکار عمومی قابل هضم نموده، از استبعاد آن بکاهند؛ اما باید توجه داشت که قائل شدن به جسمانیت معراج پیامبر ﷺ، هیچ محذور عقلی را به دنبال ندارد؛ به ویژه این که بشر امروزی در سایه دست‌یابی به وسایل پیشرفته‌ای از قبیل فضاپیماها، توانسته است که راه آسمان را به روی خود بگشاید و در این فضای بی‌انتها، سیر کند و چه بسا با پیشرفت علم و دانش و اختراع وسایل مدرن‌تر، بتواند بر سرعت و برد سفرهای فضایی بیفزاید.

۱. جعفر سبحانی، منشور جاوید، ج ۶، ص ۱۷۸.

علاوه بر این، این تفسیر، با ظهور برخی از آیات قرآن درباره معراج، سازگار نیست. خداوند متعال در سوره اسرا می‌فرماید: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ﴾^۱؛ «منزه است خدایی که شبانگاه، بنده خود را از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی که اطراف آن را برکت داده‌ایم، برد».

از آن جا که متبادر از لفظ «عبد»، همان شخصیت خارجی است که از تن و روان ترکیب یافته است^۲، از این جهت، تحقق حداقل قسمتی از معراج (سیر از مکه تا قدس) به صورت جسمانی، روشن و واضح است و در کنار این آیه، روایات بسیار صریحی درباره جسمانی بودن معراج وجود دارد که راه را بر تفاسیر دیگر می‌بندد^۳.

دیدگاه دوم: ابن شهر آشوب این دیدگاه را به فرقه «جهمیه» نسبت داده است^۴. همان گونه که گذشت، براساس این تفسیر، پیامبر اسلام ﷺ در رؤیای صادق، سیر از مکه به بیت المقدس و از آن جا به آسمان‌ها و... را به نظاره نشست و در عین حال، جسم حضرت در بستر خود آرمیده بود و سیر نکرد.

دلایل این دیدگاه، دو روایت زیر است:

۱. عایشه نقل می‌کند که «ما فقد جسد رسول الله ولكن اسرى بروحه»^۵؛ جسد پیغمبر ﷺ، در شب معراج، منتقل نشد؛ ولی روح او به معراج رفت.
۲. «ان معاوية بن ابي سفيان كان اذا سئل عن مسرى رسول الله قال كانت رؤيا من الله صادقه»^۶؛ معاویه در پاسخ به پرسشی درباره کیفیت معراج پیامبر گفت: این امر، از رؤیاهای صادق الهی بوده است.

۱. اسراء (۱۷)، آیه ۱.

۲. منشور جاوید، ج ۶، ص ۱۷۸.

۳. ک: بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۸۴.

۴. المناقب، ج ۱، ص ۱۷۶.

۵. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۸۴.

۶. محمد بن جریر طبری، تفسیر طبری، ج ۱۵، ص ۱۶.

۳. برخی کوشیده‌اند با همگون سازی معراج پیامبر با ماجرای خواب حضرت ابراهیم که در قرآن به آن اشاره شده، آن را توجیه کنند و بگویند همان گونه که موضوع قربانی کردن حضرت اسماعیل، در خواب به حضرت ابراهیم اطلاع داده شد^۱، حوادث و رویدادهای شب معراج نیز در خواب بر پیامبر عرضه شده است و در قرآن نیز به معراج پیامبر با تعبیر رؤیا اشاره شده است؛ «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ»^۲؛ «ما آن رؤیایی را که به تو نشان دادیم، فقط برای آزمایش مردم بود».

این عده، با تطبیق رؤیای مورد اشاره در آیه بر واقعه معراج، نتیجه گرفته‌اند که معراج پیامبر، سیری در عالم رؤیا بوده است.

نقد دیدگاه دوم

۱. همان گونه که گذشت، ظاهر آیات و روایات، گواه بر تحقق حداقل بخشی از معراج، به صورت جسمانی است و با تأویل به رؤیای صادق، سازگار نیست.

۲. اگر واقعه معراج، صرف رؤیا بود، دیگر جانشین آن آیات قرآنی این قدر به آن اهمیت داده و درباره‌اش سخن بگویند و در مقام اثبات کرامت درباره پیامبر برآیند^۳ بنابراین، آیات در مقام منت نهادن است و در عین حال، ثنای بر خدای سبحان است (سبحان الذی ...) که چنین پیشامد بی سابقه‌ای را پیش آورده و چنین قدرت نمایی عجیبی را انجام داده و واضح است که مسئله قدرت نمایی، با خواب دیدن، به هیچ وجه نمی‌سازد.

بنابراین، خواب دیدن پیغمبر، بی سابقه و قدرت نمایی نیست؛ چون خواب را هر کسی، چه صالح و چه فاسد، می‌بیند و چه بسا فاسق و فاجر خواب‌هایی ببیند که بسیار عجیب‌تر از خواب‌های یک فرد متقی باشد^۴.

۱. صافات (۳۷)؛ آیه ۱۰۲.

۲. اسراء (۱۷)؛ آیه ۶۰.

۳. المیزان، ج ۱۳، ص ۳۴.

۴. همان، ص ۲۹.

۳. تاریخ اسلام نیز گواه صادقی بر تحقق معراج است؛ زیرا در تاریخ، چنین آمده است: هنگامی که پیامبر ﷺ مسئله معراج را مطرح کرد، مشرکان به شدت آن را انکار کردند و آن را بهانه‌ای برای کوبیدن پیامبر قرار دادند و این موضوع، به خوبی گواهی می‌دهد که پیامبر، هرگز مدعی خواب یا مکاشفه روحانی نبود؛ زیرا چنین موضوع ساده‌ای، هرگز چنین پیامدها و واکنش‌هایی را به دنبال نداشت.^۱

۴. روایات مورد استناد، به خاطر تعارض آشکار با روایات معارض دیگر، از درجه اعتبار ساقط است. از این روست که ابن شهر آشوب، عایشه را در زمره کسانی به حساب می‌آورد که قائل به معراج جسمانی پیامبرند^۲ و وجود روایات روشن معارض، باعث شده تا برخی دو روایت مذکور را دارای جنبه سیاسی دانسته، بیان آنها را برای خاموش کردن جنجال درباره معراج پیامبر قلمداد کنند؛ نه این که واقعا چنین معانی مورد قبول گویندگان آن باشد^۳ و علاوه بر این، روایت عایشه از نظر تاریخ وقوع معراج، نامعقول می‌نماید؛ زیرا تمام راویان حدیث و تاریخ نویسان، اتفاق دارند که معراج، قبل از هجرت به مدینه واقع شده، در حالی که از دواج رسول خدا با عایشه، پس از هجرت و در مدینه، آن هم پس از گذشت مدتی از هجرت، اتفاق افتاده است.^۴

از این مهم‌تر، معاویه موصوف به صفت عدالت نیست و زمانی که معراج در مکه واقع شد، او و پدرش ابوسیفان -از سران مشرکان بوده‌اند و همان کسانی بوده‌اند که از این قضیه، برای انکار و کوبیدن پیامبر، بهره بردند و این توجیه دوم نیز در ادامه انکار نخست اوست.

با توجه به مطالب گذشته باید گفت که پایین آوردن معراج پیامبر در حد یک رؤیای صادق، قطعاً باطل است.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۱۵.

۲. المناقب، ج ۱، ص ۱۷۶.

۳. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۱۵.

۴. المیزان، ج ۱۳، ص ۲۴.

۵. در باره آیه ۶۰ سوره اسراء نیز باید گفت که نمی توان این آیه را با توجه به شأن نزول های مختلفی که درباره آن مطرح شده، بر معراج پیامبر تطبیق داد^۱؛ به ویژه این که ادله گذشته و روایات صریح، چنین تطبیقی را بر نمی تابند.

علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می فرماید: «خداوند متعال، بیان نفرموده که رؤیایی که به پیامبرش عرضه داشته است، چه بوده است و در دیگر آیات، آن چه که این آیه را تفسیر کند، وجود ندارد^۲. نتیجه آن که با این آیه، نمی توان وقوع معراج را در عالم رؤیا اثبات کرد.

دیدگاه سوم و چهارم؛ در این باره باید گفت که ظاهر آیه اول سوره اسراء و نیز روایات متعدد، بر اثبات جسمانی بودن مرحله اول معراج پیامبر، یعنی سیر از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی، دلالت دارد؛ پس جسمانی بودن این مقدار از معراج را می توان قطعی دانست؛ اما سخن درباره مراحل بعدی معراج است که آیا جسمانی بوده یا به نحو روحانی تحقق یافته است؟ در این باره، اغلب دانشمندان و محققان اسلامی، با توجه به ظهور روایات و نیز درک چنین معنایی از آیات سوره نجم که بیان گر مراحل بعدی سیر پیامبر است، نظریه جسمانی بودن سایر مراحل معراج پیامبر را پذیرفته اند^۳.

در عین حال، با توجه به برخی روایات و نیز بعضی تفاسیر از آیات سوره نجم، نمی توان نظریه روحانی بودن سایر مراحل معراج را به طور قطع، مردود دانست. از این رو، برخی از دانشمندان، این نظریه را پذیرفته اند و علامه طباطبایی این تفسیر را جایز شمرده، آن را محتمل می داند؛ البته در صورتی که این روحانی بودن، به معنای قول دوم، یعنی رؤیا، تفسیر نشود^۴.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۱۷۱.

۲. المیزان، ج ۱۳، ص ۱۳۷.

۳. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۸۸.

۴. المیزان، ج ۱۳، ص ۳۲.

ب) درباره ناسازگاری ظاهری معراج جسمانی پیامبر ﷺ با نظریه ماده و انرژی در فیزیک، نکات زیر قابل تأمل است:

۱. علوم تجربی و از جمله فیزیک، بر مفاهیمی که مستقیماً با تجربه‌های حسی پیوسته بوده و قضایایی که آنها را به یکدیگر می‌پیوندند، استوار است و چنین صورتی از امور، نمی‌تواند کسی را راضی کند که به راستی دارای فکری علمی است.^۱

در حقیقت، بهره‌جویی صرف از داده‌های حسی، نمی‌تواند همچون علوم ریاضی و عقلی، نظریه‌های علوم یاد شده را از استحکام و قطعیت بهره‌مند کند. نظریه نسبیت، دگرگونی‌های پدید آمده در مکانیک نیوتنی کلاسیک، اصل ماندگار گالیله، نظریه میدان و...، مؤید این ادعاست.^۲

هر چند که نظریه‌های موجود تا مطرح شدن نظریه خلاف آن از سوی فیزیک‌دانان، به قوت خود باقی هستند، ولی به هر حال، این احتمال درباره آنها وجود دارد که دست‌خوش دگرگونی شده، از اعتبار بیفتند. موضوع تغییر پذیری نظریه‌های فیزیک، تا بدان جاست که یکی از فیزیک‌دانان آلمانی در این باره می‌گوید: «هر فیزیک‌دان تجربی می‌داند که روش‌های مستقیم و غیر مستقیمی وجود دارند که در بسیاری از موارد که روش مستقیم ناموفق بوده، روش غیر مستقیم توانسته است کمک‌های زیاد و مفیدی انجام بدهد؛ حتی مهم‌تر از این باید گفت: این نظر متداول و خوش‌ظاهر، دیگر مردود شده است که تنها وقتی یک مسئله در فیزیک شایستگی بررسی دارد که از قبل بدانیم جواب قطعی برای آن وجود دارد».^۳

۲. با توجه به دگرگونی یاد شده در عرصه قوانین علوم تجربی و به ویژه فیزیک، تحول‌پذیری نظریه ماده و انرژی، به گونه‌ای که با ماجرای معراج جسمانی پیامبر همخوان شود، امری دور از ذهن و ناممکن نیست.

۱. آلبرت اینشتاین، فیزیک و واقعیت، ترجمه محمد رضا خواجه پور، ص ۳۴.

۲. همان، ص ۴۷.

۳. ماکس پلانک، فلسفه فیزیک، ترجمه محمد عثربی خسروشاهی، ص ۵۵.

۳. افزون بر انگاره دگرگونی پذیری در نظریه ماده و انرژی، در تبیین معراج جسمانی پیامبر، رویکرد دیگری نیز وجود دارد و آن اعجاز و استناد این اقدام به خداوند و رای قوانین علمی و فیزیکی است. آیا ماجرای حضرت ابراهیم در آتش، با قوانین ظاهری ماده، ناسازگار نمی‌نماید؟ آیا انعقاد نطفه حضرت مریم علیها السلام، مخالف روند طبیعی پدید آمدن انسان - که ترکیبی از اسپرم و اوول است - نیست؟ حقیقت این است که خداوند دو گونه ایجاد دارد؛ آفرینش خلقی و آفرینش امری؛ آفرینش خلقی، روند طبیعی عالم ماده را سپری می‌کند؛ ولی ایجاد امری، فراتر از آن است و به قول قرآن کریم، با یک «کن» و اراده الهی پدید می‌آید؛ «إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^۱؛ «وقتی چیزی را اراده می‌کنیم، فقط به آن می‌گوییم موجود باش؛ بلافاصله موجود می‌شود».

آن معماری که همه قانون مندی‌های عالم را پی ریخته است، خود نیز می‌تواند فراتر از آنها، اقداماتی انجام دهد. او همچنان که می‌تواند خاصیت سوزاندگی را از آتش بگیرد، می‌تواند جسم پاک پیامبرش را، فراتر از قانون ماده و انرژی و در یک چشم به هم زدن، در عوالم گوناگونی سیر دهد.

برخی نیز بر آن شده‌اند که معراج جسمانی را ناظر به قوانین طبیعی تبیین کنند که شرح این مسئله، مجال دیگری می‌طلبد^۲.

معراج و دیدن خدا

● پرسش ۱۸. آیا پیامبر ﷺ، در معراج، خدا را هم دید؟

خدا، مادی و جسم نیست تا دیده شود؛ از این رو، در هیچ زمانی، چه در معراج و چه در قیامت و... قابل رؤیت نیست و منظور از «دیدن خدا» که در برخی روایات آمده است، رؤیت قلبی و دیدن با چشم دل است.

۱. نحل (۱۶)، آیه ۴۰.

۲. ر.ک: جی. ایچ. جینز، فیزیک و فلسفه، ترجمه علقی بیانی.

برای روشن شدن زوایای مختلف بحث، لازم است به مطالب زیر، اشاره کنیم:

۱. موجودات این جهان بر دو قسمند؛ مادی و مجرد. موجود مادی، آن است که با چشم و حواس عادی و یا حواس مسلح به وسایل و ابزار و لوازم ویژه، همچون میکروسکوپ، تلسکوپ و... قابل درک می‌باشد؛ اما موجودات مجرد، به هیچ وجه، محسوس و دیدنی نیستند و باید از آثار وجودی آنها پی به وجود آنها برد؛ مثلاً روح انسان، فکر و اندیشه او و علم و آگاهی او، موجوداتی مجرد هستند که به هیچ وجه، در قلمرو حس و درک ظاهر قرار نمی‌گیرند.

بنابراین، هیچ تردیدی نیست که خداوند دیده نمی‌شود؛ زیرا خدا، مادی نیست و جسم نیست تا دیده شود و در این جهت، تفاوتی بین دنیا و آخرت و یا شب معراج، وجود ندارد.^۱ قرآن مجید در این باره می‌فرماید: ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾^۲؛ «دیده‌ها نمی‌توانند او را درک کنند؛ ولی او دیده‌ها را درک می‌کند و او لطیف و آگاه است».

۲. درباره منشأ ایجاد این شبهه باید گفت که برخی با توجه به آیات سوره نجم و بعضی از روایات مربوط به معراج، گمان کرده‌اند که پیامبر گرامی اسلام در شب معراج، خداوند را با چشم ظاهری دیده است. برای برطرف شدن این اشتباه، لازم است موارد مذکور را بررسی کنیم.

قرآن کریم در تشریح وقایع شب معراج می‌فرماید: ﴿أَفْتُمَارُونَ عَلٰی مَا يَرٰی. وَ لَقَدْ رَاَهُ نَزْلَةً أُخْرٰی﴾^۳؛ «آیا با او در آن چه که دیده است، به مجادله برمی‌خیزید؟ چرا مجادله می‌کنید او وی (فرشته وحی) را یک بار دیگر نیز دیده است».

برخی از نویسندگان در تفسیر و ارجاع ضمائر آیات مذکور، دچار اشتباه شده‌اند و تصور کرده‌اند که مقصود، رؤیت خداست؛ در حالی که محور بحث در دو فراز گذشته،

۱. جعفر سبحانی، الهیات و معارف اسلامی، ص ۱۳۵.

۲. انعام (۶)، آیه ۱۰۴.

۳. نجم (۵۳)، آیات ۱۲ و ۱۳.

جبرئیل امین است؛ از آن جا که مشرکان رؤیت فرشته وحی را در واقعه معراج پیامبر تکذیب می کردند، قرآن با صلابت، بر صحت آن تأکید می کند و می فرماید: این رؤیت، چیز عجیب و جدیدی نبوده است؛ بلکه حضرت پیامبر، فرشته امین را یک بار دیگر هم به هنگام نزول وحی، مشاهده کرده است.^۱

همچنین روایتی که منشأ ایجاد شبهه فوق شده است، روایتی به نقل از پیامبر است که در ضمن توصیف وقایع معراج فرمود: «فرایت ربی^۲؛ سپس پروردگارم را مشاهده کردم».

باید توجه داشت که با توجه به براهین عقلی و امتناع از رؤیت حسی، مقصود از عبارت مذکور، رؤیت و دیدن قلبی و با چشم دل است؛ چنان که پیامبر ﷺ در حدیثی دیگر، به صراحت به این مطلب اشاره می کند و می فرماید: «رأیته بقلبی و ما رأیته بعینی»^۳؛ با قلب خود، خدا را مشاهده کردم؛ ولی با چشم سر، او را ندیدم.

جالب این که ظاهراً این پرسش در میان مسلمان صدر اسلام نیز مطرح بوده است؛ چنان که محمد بن فضیل نقل می کند که از امام رضا^۴ پرسیدم: آیا پیامبر گرامی اسلام، خدا را مشاهده کرده است؟ حضرت فرمود: «نعم بقلبه اما سمعت الله عزوجل يقول ما كذب الفؤاد ما رأى ای لم يره بالبصر ولكن راه بالفؤاد»^۴؛ آری، پیامبر، خدا را با قلب خود مشاهده کرد. آیا نشنیده ای این سخن خدا را که درباره معراج پیامبر فرمود: قلب، تکذیب نکرد آن چه را دیده بود؛ یعنی خدا را با چشم ندیده بود؛ بلکه با قلب، مشاهده کرده بود».

۳. اگر مجرد قابل دیده شدن نیست، پس چگونه پیامبر توانست فرشته وحی را ببیند؛ در حالی که ملائکه هم مانند خداوند، مجرد هستند و اگر گفته شود که ملائکه بعد

۱. منشور جاوید، ج ۶، ص ۱۸۴.

۲. بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۳۷۳؛ به نقل از تفسیر قمی.

۳. احمد بن علی طبرسی، الاحتجاج، ص ۴۸.

۴. شیخ صدوق، التوحید، ص ۱۱۷.

از تمثیل و تجسم به شکل‌های دیگر، قابل رؤیت می‌شدند، باز می‌گوییم چرا خداوند، نمی‌تواند به شکل یک موجود مادی مجسم شود؟

پاسخ این است:

اولاً اصل مجرد بودن ملائکه، ثابت نیست؛ بلکه ممکن است آنها مانند جن، موجوداتی جسمانی باشند.

ثانیاً اگر ملائکه مجرد باشند، مجرد بودن ملائکه، با مجرد بودن خداوند، فرق دارد؛ زیرا خداوند، مجرد محض است و وجود خالص و نامحدود است و ماهیت ندارد؛ ولی ملائکه، موجوداتی مجرد و همراه با ماهیت و محدودیت هستند و مجردی که ماهیت داشته باشد، قابلیت تمثیل به شکل‌های مادی و محدود را دارا می‌باشد؛ پس آیات مذکور، دلالت بر دیدن خداوند ندارند.^۱

دوکمان

● پرسش ۱۹. این‌که می‌گویند در روز معراج، فاصله پیامبر ﷺ تا خداوند متعال، دو کمان بوده است، منظور چیست؟ آیا خدا یک وجودی است که در طرف بالا قرار دارد و برای رسیدن به او، مثل معراج پیامبر، باید به سمت بالا حرکت کرد و آیا برای وجود خدا، فاصله معنی دارد؟

در ابتدا لازم به تذکر است که فرض «خدا»، با فرض «مکان دار بودن» و «بالا و پائین جغرافیایی داشتن»، سازگار نیست؛ زیرا منجر به محدودیت خدا می‌شود. حال با دقت در موارد ذیل، پاسخ سؤال یاد شده به دست می‌آید:

۱. خدا از هیچ چیز فاصله مکانی ندارد؛ بلکه از هر چیز به ما نزدیک‌تر است؛ «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»^۲؛ «و ما از رگ گردن به او (عبد) نزدیک‌تریم».

۱. ر.ک: محسن اذیب بهروز، معراج از دیدگاه قرآن و روایات؛ ابوعلی سینا، معراج‌نامه؛ سید عبدالحسین دستغیب، معراج.

۲. ق (۵۰)، آیه ۱۶.

البته این نزدیکی، نزدیکی جغرافیائی و مادی نیست؛ زیرا خداوند، ماده و جسم ندارد که به ما نزدیک شود؛ بلکه چون او علت تامه وجود ماست، وجودش بر وجود ما احاطه دارد و در حقیقت، ما قائم و پاینده به او هستیم و این «قرب» و نزدیکی، به خاطر احاطه او به ما و قوام ما به اوست.

۲. اگر در آیه ۹ سوره نجم، سخن از این به میان آمده است که فاصله پیامبر و خدا دو کمان بوده است، از آن روست که یکی از راه‌های بیان معرفت معقول، تشبیه آن به محسوسات است؛ یعنی خداوند خواسته است معرفتی غیر محسوس و فرامادی را به امری محسوس که ذهن ما توان درک آن را دارد، تشبیه کند. مقصود از این تشبیه، آن است که پیامبر اسلام، به عنوان نزدیک ترین انسان به خداوند، توان نزدیکی کامل به خداوند را ندارد و میان او و خدا، فاصله‌ای مثل فاصله دو قوس می‌باشد. بارزترین فاصله پیامبر و خدا، آن است که خدا، «وجوب وجود» دارد و پیامبر، «امکان وجود»؛ یعنی پیامبر اسلام، وجودش را از خدا گرفته است؛ در صورتی که وجود برای خدا ضروری، ازلی و ابدی است. بنابراین، می‌توان گفت که حتی وجود پیامبر اسلام ﷺ به عنوان نزدیک ترین انسان به خدا، با خدا فاصله دارد (البته فاصله در نوع وجود و نه در مکان و ماده).

۳. انسان‌های عادی که به جهان کنونی قدم نهاده‌اند، به واسطه دارا بودن بعد غیر مادی و الهی خویش، در صورت سیر و سلوک الهی و عمل به شریعت مقبول درگاه احدیت، پرده‌های مادیت را می‌درند و با و نهادن تعلقات مادی، از جهان ملک (ماده) می‌رهند و به جهان‌های بالاتر، قدم می‌نهند. پیداست که عالم ماده، دورترین عالم از خداوند و اسما و صفات اوست. هرچه به عوالم بالاتر قدم گذاریم، بیشتر به خدا نزدیک شده‌ایم؛ پس می‌شود گفت که انسان زمینی، در پایین ترین نقطه هستی خانه کرده است و به همین خاطر، از خدا دور افتاده است. بنابراین، انسان، هر چه بیشتر از دنیا دل برکند و به خدا توجه کند، بالاتر رفته است؛ پس خدا و اسما و صفات الهی،

در نقطه‌ای بالاتر از جایی که هم اکنون در آن هستیم، یعنی دنیای مادی، قابل معرفت و شناخت است و آن، عالم ملکوت است و به همین دلیل، می‌توان گفت که خدا در ملکوت و جبروت یا در عالم بالا است و اگر انسان زمینی ادراک (علم) و عمل خویش را با «وحی» منطبق کند، از نقطه پایین (عالم ماده)، به جهان فراز (عالم ملکوت و جبروت)، صعود می‌کند.^۱

زمینه‌های هجرت

● پرسش ۲۰. پیامبر در بیعت عقبه، با چه گروهی ملاقات کرد و ثمره آن چه بود؟

در سال ۱۱ بعثت، پیامبر خدا با شش نفر از بزرگان یثرب، از قبیله خزرج، دیدار کرد و آنها را به اسلام دعوت کرد. این گروه که پیشتر از سوی یهودیان نسبت به بعثت آخرین پیامبر، آگاهی‌هایی داشتند، پیامبر اسلام را همان پیامبر خاتم یافتند و به او ایمان آوردند.^۲ این دیدار، سبب شد که اسلام به یثرب نفوذ کند و زمینه دو دیدار بعدی فراهم شود. بنابراین، پیامبر در دو سال متوالی، در عقبه منی (دره‌ای در کنار جمره عقبه)، با دو گروه از مردم یثرب که در موسم حج به مکه آمده بودند، ملاقات کرد و ثمره این ملاقات، بیعت یثربیان با رسول خدا بود.

نخستین بیعت، در ایام حج سال دوازدهم انجام گرفت و ۱۲ نفر از یثربیان در عقبه منی با آن حضرت ملاقات کردند و ضمن پذیرش دین اسلام، با حضرت بیعت کردند. آنان از پیامبر درخواست کردند تا شخصی را به شهر آنان بفرستد تا مردم یثرب، با دین اسلام و قرآن آشنا گردند. رسول خدا نیز مصعب بن عمیر را فرستاد. این بیعت، به بیعت عقبه اولی شهرت یافت.^۳

دومین بیعت، در موسم حج سال ۱۳ بعثت به وقوع پیوست و پس از تلاش‌های

۱. ک: المیزان، ج ۱۳، ص ۲۸؛ ر: ک: نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص، ۳۶-۱۸۷.

۲. الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۵۱۹.

۳. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۳۹.

مصعب و مسلمانان یثرب، یک گروه از مسلمانان با ترکیب ۷۰ مرد و ۲ زن^۱، در عقبه منی با پیامبر بیعت کردند.

ثمره این دو بیعت، نفوذ و گسترش اسلام در یثرب بود و این فراگیری، زمینه حضور مسلمانان در مدینه و سپس هجرت پیامبر را به آن سامان، فراهم آورد.

تصمیمی برای قتل

● پرسش ۲۱. کفار در چه مکانی تصمیم گرفتند پیامبر را به قتل برسانند و نظر قرآن، نسبت به این مسئله چیست؟

مشرکان در «دار الندوه» که مرکز اجتماع و شورای بزرگان خود بود، جمع شدند تا درباره پیامبر ﷺ تصمیم‌گیری نهایی را به انجام برسانند؛ زیرا مهاجرت مسلمانان از مکه و شکل‌گیری پایگاه مطمئنی در یثرب، آنان را بسیار پریشان و مضطرب ساخته بود. گویا نظرات مختلفی در آن شورا مطرح شد؛ پیشنهاد حبس یا اخراج پیامبر آنان را قانع نمی‌ساخت و پیشنهاد قتل مورد پذیرش قرار گرفت^۲. خداوند در سوره انفال، مکر کافران را این گونه حکایت می‌کند:

﴿وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يُسْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾^۳؛ «به خاطر بیاور هنگامی را که کافران نقشه می‌کشیدند که تو را به زندان بیفکنند یا به قتل برسانند و یا (لااقل از مکه) بیرون کنند؛ آنها نقشه می‌کشیدند و خداوند هم تدبیر می‌کرد و خداوند بهترین تدبیرکنندگان است»^۴.

۱. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۵۱؛ برخی معتقدند که ۷۳ مرد و دو زن بودند؛ السیره النبویه، ج ۲، ص ۴۴۱.

۲. السیره الحلبیه، ج ۲، ص ۲۵ و ۲۶.

۳. انفال (۸). آیه ۳۰.

۴. ر. ک: تفسیر قرطبی، ج ۷، ص ۳۹۷.

شبی بجای پیامبر

● برشش ۲۲. لیلۃ المبیّت چیست و چه واقعه‌ای در آن شب، به وقوع پیوست؟

شب اول ماه ربیع‌الاول سال سیزدهم بعثت را که حضرت علی علیه السلام جای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خوابید، «لیلۃ المبیّت» می‌گویند. وقتی فرشته وحی، پیامبر را از نقشه شوم مشرکان برای هجوم به خانه حضرت و کشتن وی آگاه ساخت، به آن حضرت دستور داد تا از مکه به عزم مدینه خارج شود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام را از این نقشه آگاه کرد و به او فرمود: «امشب در خوابگاه من بخواب و روانداژ سبز مرا به خود بپیچ تا آنان تصور کنند که من هنوز در خانه و در بستر آرمیده‌ام و مرا تعقیب نکنند». آن گاه، پیامبر مخفیانه به سمت غار ثور حرکت کرد.^۱

این اقدام امام، یکی از برجسته‌ترین فضائل امیر مؤمنان علیه السلام است؛ به طوری که براساس روایات شیعه و اهل سنت، چون علی علیه السلام این کار را انجام داد، خداوند، آیه ذیل را در شأن وی نازل فرمود^۲:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ»^۳؛ «بعضی از مردم - با ایمان همچون علی علیه السلام به هنگام خفتن در جایگاه پیامبر - جان خود را به خاطر خشنودی خدا می‌فروشند و خداوند، نسبت به بندگان مهربان است».

به فرموده امام سجاده علیه السلام نخستین کسی که جان خود را برای جلب رضای خداوند تقدیم کرد، علی بن ابی طالب علیه السلام است.^۴

۱. جعفر سبحانی، فروغ ولایت، ج ۱، ص ۴۵-۵۷.

۲. ر. ک: طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۰۱؛ بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۷۸؛ غزالی، احیاء العلوم، ج ۳، ص ۳۷۸؛ ابن جوزی، تذکرۃ الخواص، ص ۳۵؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۲۳؛ الغدیر، ج ۲، ص ۴۷-۴۹.

۳. بقره (۲)، آیه ۲۰۷.

۴. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۴.

هجرت و دوران مدینه

ورود پیامبر

● پرسش ۲۳. سیر تاریخی ورود پیامبر و مسلمانان به مدینه، چگونه بود؟

پیامبر خدا ﷺ پس از خروج از مکه، روانه مدینه شد و روز دوشنبه دوازدهم ربیع^۱ (۲ مهرماه)، برابر با ۲۴ سپتامبر ۶۲۲م. به محله جنوبی مدینه، به نام قبا وارد شد. گویا زمان سفر، پانزده روز به درازا کشید^۲. پیامبر تا روز پنجشنبه در آن جا ماند و مسجد قبا را بنا نهاد؛ نماز جمعه را در نزدیکی قبا، در میان قبیله بنی سالم خواند و این نخستین نماز جمعه‌ای است که رسول خدا ﷺ اقامه فرمود؛ سپس از آن جا روانه یثرب گردید. به برکت ورود پیامبر، این شهر به مدینه النبی شهرت یافت. با ورود به مدینه و استقبال شورانگیز مردم از پیامبر، آمادگی بیشتری برای رشد اسلام پیدا شد. نخستین کار آن حضرت، بنای مسجد، پایگاه اصلی عبادت، مشورت و تجمع مسلمین بود^۳.

استقبال مسلمانان مدینه - که به انصار شهرت یافتند - از مهاجران مکه، وصف ناشدنی است. آنان اسلام را نصرت کرده، به یاری مهاجرانی شتافتند که دست خالی به مدینه آمده بودند؛ به گونه‌ای که خداوند، ایثارشان را می‌ستاید

۱. السیره النبویه، ج ۲، ص ۱۳۸.

۲. المقدسی، البدء و التاريخ، ج ۴، ص ۱۷۵.

۳. السیره النبویه، ج ۲، ص ۱۴۳.

و در وصفشان چنین می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِثُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۱؛ «و کسانی که پیش از آمدن مهاجران در دیار خود بوده‌اند و ایمان آورده‌اند، آنها را که به سویشان مهاجرت کردند، دوست می‌دارند و از آن چه به مهاجران داده شود، در دل خویش، احساس حسد نمی‌کنند و دیگران را بر خویش، ترجیح می‌دهند؛ هر چند خود نیازمند باشند و آنان که از بخل خویش در امان مانده باشند، رستگارانند».

به گفته مورخان، انصار زمین‌های اضافی خود را به رسول خدا ﷺ هدیه دادند و پیامبر نیز قطعه‌هایی از این زمین‌های اهدایی را به مهاجران واگذار کرد. به نوشته بلاذری، انصار به شدت مشتاق میزبانی مهاجران بودند.^۲

حملات پیشگیرانه

● پرسش ۲۴. آیا پیامبر و یارانش، حق داشتند که به کاروان ابوسفیان حمله کنند؛ حمله‌ای که مقدمه جنگ بدر شد؟

پیش از پرداختن به این پرسش، دقت در این نکته لازم است که دعوت اسلام به یکتاپرستی، با حکمت و اندرز نیکو همراه بود و خداوند، رسولش را به این مهم توصیه می‌فرمود؛ ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ﴾^۳. پیام حقیقی اسلام، صلح، آرامش و نفی ظلم است و جهاد و دفاع را نیز برای ساختن یک زندگی شرافت‌مندانه و عزیزانه، تجویز می‌کند^۴ و چنین دینی، یکتاپرستی و توحید را با شمشیر،

۱. حشر (۵۹)، آیه ۹.

۲. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۷۰.

۳. نحل (۱۶)، آیه ۱۲۵.

۴. انفال (۸)، آیه ۲۴.

تجویز نمی‌کند و اتهام «اسلام، دین شمشیر است»^۱، ادعایی سست و نادرست است. جنگ‌هایی که در دوران مدینه و در عصر پیامبر انجام گرفت، همه برای دفاع از کیان دولت اسلامی،^۲ رفع فتنه^۳ و ایستادگی در برابر نقض پیمان دشمن^۴ بوده است که برخی در قالب دفاع و بعضی در قالب جهاد بوده است. درباره علت حمله به کاروان‌های قریش و به ویژه کاروان ابوسفیان، به نکات زیر دقت کنید:

۱. پیش از غزوه بدر، چند غزوه و سریه، برای حمله به کاروان‌های قریش صورت گرفت.^۵ مورخان درباره حملات پیش از پیکار بدر، مدعی‌اند که انصار در این حملات، شرکت نداشتند.^۶

۲. وقتی مسلمانی با آزادی کامل و اراده خود، دین را پذیرفته است و فشاری برای پذیرش اسلام بر او نبوده است، طبیعی است که برای ارتباط او با دین، باید فضای سالمی فراهم شود. گاهی انسان برای کسب آزادی فکر، عقیده و خداپرستی، ناگزیر به جنگ می‌شود؛ به خصوص اگر طرف مقابل، پذیرای منطق و دلیل نباشد و با خشونت، در برابر یکتاپرستان بایستد. اسلام برای دستیابی به چنین آزادی، دفاع را لازم می‌داند^۷ و به عبارتی دیگر، وقتی آزادی مسلمانی به جهت عقیده او سلب شود و در پی آن، فضای زندگی او با انواع فشارها و تهدیدات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، تنگ گردد و او را مجبور به ترک سرزمین و خانه خویش کنند و هماره سایه سیاه تهدید را براو بگسترانند، طبیعی است که دین اسلام، چتر حمایتی و دفاعی برای او فراهم می‌آورد و اجازه جنگ با مشرکان را به او می‌دهد. حملات نخست مهاجران به کاروان‌های

۱. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۴، ص ۲۴۱.

۲. حج (۲۲)، آیه ۳۹.

۳. بقره (۲)، آیه ۱۹۳.

۴. توبه (۹)، آیه ۱۲ و ۱۳.

۵. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۸۷.

۶. السیره النبویه، ج ۱، ص ۵۹۵.

۷. الصحيح، ج ۴، ص ۳۲۴.

تجاری مشرکان، مجوزی برای دست یابی به حق آنان بود و آیه ۳۹ سوره حج، رخصت پیکار با مشرکان را به مهاجران داده است.^۱

۳. این حملات را از منظر نمایش رزمی مسلمانان نیز می توان نگریست که به نوعی، فشار اقتصادی و روانی به قریش محسوب می شد و چنین پیامی را به دشمن می رساند که مسلمانان به زودی هیچ منطقه ای را برای مشرکان آزاد نخواهند گذاشت؛ تا وقتی آزار و اذیت و مصادره دارایی مسلمانان ادامه یابد.

۴. این حملات، از منظر سیاسی نیز هشدار برای قبایل نزدیک مدینه و یهودیانی بود که در فکر هم پیمانی با قریش بودند؛ قریشی که هم اکنون تجارت او مختل شده است.^۲

۵. این حملات را از منظر نظامی نیز می توان تحلیل کرد و آن را نوعی دفاع پیشگیرانه نامید. این دفاع که به دفاع بازدارنده نیز شهرت دارد، به عنوان یک دفاع مشروع، این اجازه را می دهد که در برابر خطر در شرف وقوع، واکنش نشان داده، به نوعی اقدام بازدارنده دست یازید.^۳

پیکار بدر

● پرسش ۲۵. با توجه به اهمیت جنگ بدر، نکاتی را در این باره توضیح دهید.

پیکار بدر، اولین جنگ رسمی میان پیامبر خدا ﷺ و مشرکان مکه است که در هفدهم رمضان سال دوم هجری انجام شد و به جنگ «بدر القتال» و «بدر الکبری»، معروف شده است.^۴

در یک طرف این نبرد نابرابر، نیروهای مسلمان با کمترین ساز و برگ جنگی

۱. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۸۶.

۲. الصحيح، ج ۴، ص ۳۴۸.

۳. ر. ک: سید ابراهیم حسینی، اصل منع توسل به زور و موارد استثنای آن در اسلام و حقوق بین الملل معاصر، ص ۶۰.

۴. الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۸.

قرار داشتند. تعداد ۳۱۳ تن با سه اسب و هفتاد شتر، نیرویی نبود که بتواند از نظر نظامی، در مقابل ۹۵۰ جنگجو با صد اسب، هفتصد شتر، ششصد نیروی زره پوش و مجهز به بیشترین سلاح های رایج در آن زمان و آن ناحیه، مقاومت کند^۱؛ اما این جنگ، با امداد الهی، تدبیر پیامبر، حماسه چهره های نامداری چون حمزه و علی علیه السلام و جانفشانی و اخلاص سایر یاران، به پیروزی منتهی شد.

این نبرد به فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله، «اولین نبردی بود که در آن، خداوند اسلام را عزیز و سربلند گرداند و اهل شرک را خوار ساخت»^۲.

در بدر، نابرابری قدرت ایمان در برابر قدرت سلاح، به اثبات رسید و نشان داد که کارآیی ایمان، توان به پیروزی رساندن یک گروه کوچک بر لشکر بزرگ تادندان مسلح را دارد؛ به گونه ای که در مدت یک نیمروز، گروه کوچک مسلمانان توانستند تنها با دادن چهارده شهید، هفتاد تن از سپاه شرک را کشته، هفتاد تن دیگر را به اسارت درآورند^۳ و با به غنیمت گرفتن ۱۵۰ شتر، ده اسب و مقدار زیادی کالا، آنان را به خاک ذلت بنشانند^۴ و سپاه شرک را - که در حقیقت تجسم شیطان بودند - سرکوب کنند؛ چنان که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «در هیچ روزی به جز روز عرفه - که روز نزول رحمت الهی است - شیطان چنان که در جنگ بدر تحقیر شد، تحقیر نشده بود»^۵.

این جنگ به ظاهر کوچک، چنان در پیشگاه خداوند دارای اهمیت است که در میان وقایع تاریخ اسلام، مقام اول نزول آیات را به خود اختصاص داده است که در این باره، می توان این آیات را برشمرد: آل عمران (۳)، آیات ۱۲، ۱۳ و ۱۲۳؛ نساء (۴)، آیه ۷۷ و ۷۸؛ انفال (۸)، آیات ۱ - ۱۹ و ۳۶ - ۵۱ و ۶۷ - ۷۱؛ حج، آیات ۱۲۴ - ۱۲۷.^۶

۱. وافدی، المغازی، ج ۱، ص ۳۹.

۲. المغازی، ج ۱، ص ۲۱.

۳. طبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۵؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۵ و ۴۶.

۴. سیره رسول خدا، ص ۴۳۵.

۵. المغازی، ج ۱، ص ۷۷.

۶. برای اطلاع از مفاد و تفسیر بعضی از آیات ر. ک: سیره رسول خدا، ص ۴۴۲ - ۴۴۷.

جلوه‌های رهبری و فرماندهی

● پرسش ۲۶. ویژگی‌های فرماندهی حضرت رسول ﷺ در جنگ بدر، چگونه بوده است؟

بعضی از نکات آموزنده رهبری پیامبر ﷺ در نبرد بدر، عبارتند از:

۱. اتکال به خداوند:

در شب هفدهم رمضان که خواب بر لشکریان اسلام در بدر غلبه کرد تنها شخص بیدار، پیامبر ﷺ بود که تا صبح به اقامه نماز و راز و نیاز با پروردگار خود مشغول بود^۱. در هنگام آغاز نبرد، دست به دعا برداشت و از درگاه خداوند، وفای به وعده و پیروزی مسلمانان را خواستار شد و چنان مشغول دعا بود که عبا از دوش وی افتاد^۲. آن حضرت با راز و نیاز و دعای خود، توانست این باور را به سپاه منتقل کند که تنها خداوند، شایسته اتکال است و هیچ نیرویی، توان مقاومت در مقابل اراده الهی را ندارد و وعده او قطعی است^۳.

۲. عدم تبعیض در استفاده از امکانات:

در این نبرد، سپاه اسلام تنها دارای هفتاد شتر بود که هر سه نفر به نوبت سوار بر یک شتر راه‌پیمایی می‌کردند. پیامبر خدا با آن‌که رهبری این نبرد را بر عهده داشت، به تنهایی از یک شتر اختصاصی استفاده نمی‌کرد؛ بلکه به همراه حضرت علی رضی الله عنه و زید بن حارثه، به نوبت، از یک شتر استفاده می‌کردند^۴. پس از پایان نبرد نیز پیامبر ﷺ از غنایم نبرد، برای خود، چیزی بیش از آن‌که سهمش بود، برنداشت^۵.

۳. استفاده از نظرات کارشناسی:

هنگام برپایی اردو، پیامبر با عبارت «اشيروا علی فی المنزل»، از اصحاب درخواست

۱. شیخ مفید، الارشاد، ص ۶۶؛ بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۲۷۹.

۲. الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۵۳۱ و ۶۲۱.

۳. المیزان، ج ۹، ص ۳۸.

۴. الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۵۲۷؛ المغازی، ج ۱، ص ۲۴؛ طبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۱۸.

۵. طبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۱.

کرد تا موقعیتی مناسب را از نظر نظامی به او معرفی کنند. وقتی حباب بن منذر انصاری، کنار چاه‌های بدر را از نظر نظامی، مناسب معرفی کرد، حضرت ﷺ دیدگاه مشورتی و کارشناسانه او را پذیرفت و دستور انتقال از محلی را که خود قبلاً اعلام کرده بود، به محلّ معرفی شده، صادر کرد^۱.

۴. رعایت تاکتیک‌های نظامی؛

پیامبر ﷺ از همان آغاز خروج از مدینه، در صدد کسب اطلاعات از سپاه دشمن بود؛ از این جهت، در راه حرکت، از سپاه جدا شد و به شخصی به نام سفیان ضمری برخورد کرد و بدون آن که خود را معرفی کند، اطلاعات دقیقی از زمان خروج قریشیان و نیز محلّ استقرار آنان به دست آورد. هنگامی که آن شخص از پیامبر ﷺ خواست تا خود را معرفی کند، آن حضرت به صورت مبهم، به او جواب داد و پس از آن که از استقرار قریش آگاه شد، در صدد ارزیابی نفرات و نیروی نظامی آنان برآمد و با آگاه شدن از این که در روز، بین نه تاده شتر برای غذای خود نحر می‌کنند، تعداد آنان را بین نهصد تا هزار تن ارزیابی کرد^۲. پیامبر ﷺ محلّ استقرار سپاه خود را به گونه‌ای انتخاب کرده بود که سپاه اسلام، در سمت مغرب و پشت به خورشید قرار گرفتند و در مقابل، سپاه کفر رو به روی خورشید مستقر شدند^۳ که همین نکته، به شکست آنان کمک فراوانی کرد.

۵. پرهیز از آغازیدن نبرد؛

پس از استقرار دو سپاه، پیامبر ﷺ نهایت سعی خود را برای ترغیب قریش به بازگشت انجام داد؛ اما قریشیان متکبر نپذیرفتند^۴ و سرانجام، آنان بودند که با کشتن برخی از مسلمانان، اولین خون را بر صحنه نبرد، جاری ساختند^۵.

۱. المغازی، ج ۱، ص ۵۳.

۲. همان، ج ۱، ص ۵۳.

۳. همان.

۴. المغازی، ج ۲، ص ۶۱.

۵. همان، ج ۲، ص ۶۵.

۶. حضور فعالانه در نبرد:

حضور فعالانه پیامبر ﷺ در صحنه نبرد و در صف مقدم جنگ، از نکات بسیار بارز این جنگ بود.^۱ حضرت علی رضی الله عنه که بیشترین نقش را در پیروزی این نبرد ایفا کرد^۲، درباره حضور رسول خدا در نبرد می گوید: «روز بدر، چون کار سخت و دشواری می شد، به رسول خدا پناه می بردیم که از همه مردم، دلیرتر و بی باک تر بود و هیچ کس از آن حضرت، به دشمن نزدیک تر نبود»^۳.

۷. رعایت مسائل اخلاقی:

پیامبر پس از هویدا شدن آثار شکست در سپاه قریش، به مسلمانان دستور داد ابوالبختری را - که در هنگام محاصره شعب ابی طالب به مسلمانان کمک می رساند - نکشند. همچنین از آنان خواست تا کسانی را که به اجبار قریش وارد صحنه کارزار شده اند، از بین نبرند.^۴

سفارش به نیک رفتاری با اسیران نیز یکی دیگر از صحنه های هیجان انگیز اخلاقی این نبرد است. مسلمانان به این سفارش، عمل کردند؛ به طوری که اسیران را در خوراک بر خود ترجیح می دادند و ایثار خود را اثبات می کردند.^۵

۸. پیشگامی خویشتاوندان در نبرد:

پیامبر، خویشتان شجاع خویش را در سخت ترین لحظات پیکار، به میدان می فرستاد و به فرموده امیر مؤمنان رضی الله عنه، «رسول خدا ﷺ چون کارزار دشواری می شد و مردم پای پس می نهادند، کسان خود به نبرد می فرستاد و به این وسیله، یارانش را از سوزش نیزه ها و شمشیرها باز می داشت؛ چنان که عبیده، سپس حارث (پسر عموی پیامبر)، در نبرد بدر... شهید گردید»^۶.

۱. طبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۲.

۲. الارشاد، ج ۲، ص ۶۴ و ۶۵.

۳. طبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۰.

۴. السیره النبویه، ج ۲، ص ۶۲۹.

۵. الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۵۳۶.

۶. نهج البلاغه، نامه ۹.

۹. توجه به بالا بردن سطح آموزشی مسلمانان:

در پایان نبرد، در میان اسیران مشرک، تعدادی از افراد با سواد و آشنا به خط حضور داشتند که از نظر مالی نه خود و نه خانواده‌هایشان، توانایی پرداخت فدیة را نداشتند. پیامبر ﷺ از این موقعیت به بهترین شکل استفاده کرد و فرمود: هر اسیری که بتواند به ده نفر از مسلمانان سواد بیاموزد، آزاد خواهد شد^۱. بدین ترتیب، گام مهمی در سوادآموزی مسلمانان برداشته شد.

اخراج بنی‌نضیر

● برش ۲۲. چه اتفاقاتی سبب شد که رسول خدا ﷺ قصد حمله به «بنی‌نضیر» و اخراج آنها را بگیرد؟

پس از ورود رسول خدا ﷺ به مدینه، حضرت با سه طایفه یهودی بنی‌قینقاع، بنی‌نضیر و بنی‌قریظه، پیمان عدم تعرض بست؛ ولی آنها هر زمان فرصتی می‌یافتند، از نقض این پیمان فروگذاری نمی‌کردند.

دوین بر خورد پیامبر با یهودیان، برخورد با بنی‌نضیر بود که در سال چهارم هجرت انجام شد. درباره علت آن، چنین گفته شده است:

دو تن از قبیله بنی‌عامر (هم پیمان بنی‌نضیر)، توسط یکی از مسلمانان کشته شدند. این قبیله، از پیامبر اسلام ﷺ درخواست دیه کردند و پیامبر نیز تصمیم گرفت تا برای پرداخت دیه، از بنی‌نضیر مدد گیرد و خود نزد آنان رفت. آنها کمک در پرداخت دیه را پذیرفتند؛ اما در آن حال، به فکر کشتن پیامبر ﷺ که در کنار قلعه آنان نشسته بود، افتادند! پیامبر از طریق وحی، از توطئه بنی‌نضیر آگاه شد و به مدینه بازگشت و آن‌گاه فردی را سراغ آنان فرستاد و پیام داد که باید مدینه را ترک کنید.

عبدالله بن ابی، رئیس منافقان، به بنی‌نضیر پیغام داد که از ایشان دفاع خواهد کرد و بنی‌نضیر را بر ماندن و ایستادگی ترغیب کرد^۲. آنان نیز در قلعه‌های خود ماندند.

۱. طبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۹ و ۲۳.

۲. ر.ک: حشر (۵۹)، آیه ۱۱ و ۱۲.

سپاه اسلام، قلعه بنی نضیر را محاصره کردند. این محاصره، ۱۵ روز به طول انجامید و چون یهودیان از کمک عبدالله ابی ناامید شدند و جدیت پیامبر را در درخواست خود مستمر یافتند، به ترک مدینه تن دادند و حضرت نیز به شرط عدم همراهی سلاح، اخراج آنان را پذیرفت و آنان با همراهی مؤمنان، پس از تخریب خانه‌های خود راهی خیبر - که ۱۶۵ کیلومتر با مدینه فاصله داشت - شدند.^۱

قرآن، علت واکنش پیامبر ﷺ در برابر بنی نضیر را چنین بیان می‌دارد:
«این (عقوبت) برای آن بود که آنها با خدا و پیامبرش درافتادند و هر کس با خدا درافتد، [بداند که] خدا، سخت کیفر است».^۲

قرآن کریم، واقعه اخراج بنی نضیر را چنین توصیف می‌کند:
«اوست (خدا) کسی که از میان اهل کتاب، کسانی را که کفر ورزیدند، در نخستین اخراج (از مدینه) بیرون کرد. گمان نمی‌کردید که (بنی نضیر) بیرون روند و خودشان گمان داشتند که دژهایشان در برابر خدا، مانع آنها خواهد بود، [اما] خدا از آن جایی که تصور نمی‌کردند، برآنان درآمد و در دل‌هایشان بیم افکند؛ [به طوری که] خود به دست خود و به دست مؤمنان، خانه‌های خود را خراب می‌کردند».^۳

فرجام خیانت بنی قریظه

● پرسش ۲۸. جنگ پیامبر با یهودیان «بنی قریظه» چرا و چگونه اتفاق افتاد و سرانجامش چه شد؟

یهودیان بنی قریظه، با پیامبر اسلام ﷺ پیمان بسته بودند که با دشمنان او همکاری نکرده، به نفع آنها جاسوسی نکنند و با مسلمانان همزیستی مسالمت‌آمیز داشته باشند. در سال پنجم هجرت که غزوه «احزاب» رخ داد، «بنی قریظه»

۱. السیره النبویه، ج ۳، ص ۱۹۱: المعازی، ج ۱، ص ۳۷۷.

۲. حشر (۵۹)، آیه ۴.

۳. همان، آیه ۲.

در این ماجرا پیمان خود را شکستند و با اعلام پشتیبانی با دشمنان اسلام، به مشرکان عرب پیوستند و در برابر مسلمانان ایستادند. فاش شدن این «خیانت» و هم‌دوشی یهودیان داخل مدینه، با ده هزار دشمنی که برای نبرد با مسلمانان آمده بودند، در تضعیف روحیه برخی از مسلمانان مؤثر بود که با تدبیر پیامبر ﷺ، این خیانت، خنثی شد.

بنی قریظه جز نقض پیمان و خیانت به مسلمانان، دو زشتی را نیز از خود نشان دادند که عبارت بودند از:

۱. رساندن آذوقه و خواربار به سپاه احزاب^۱.
 ۲. ایجاد رعب در درون شهر و در میان پناهگاه زنان و غیر نظامیان و تصمیم برای حمله شبانه به ایشان که از سوی رسول خدا خنثی شد^۲.
- پس از پایان نبرد و عقب‌نشینی کفار، پیامبر مأموریت یافت که بی‌درنگ به سراغ بنی قریظه رفته، کار ایشان را یکسره کند. مسلمانان نیز بلافاصله آماده جنگ شدند و به سرعت قلعه‌های محکم بنی قریظه را در حلقه محاصره خود درآوردند. این محاصره، بیست و پنج روز این محاصره به طول انجامید.
- قبیله اوس که پیشتر با بنی قریظه همپیمان بودند، از پیامبر خواستند که با آنان همچون یهود بنی قینقاع رفتار کند و رسول خدا ﷺ از بزرگ اوس، سعد معاذ خواست تا در این مورد داوری کند. این پیشنهاد را اوسیان و بنی قریظه پذیرفتند. سعد پس از اطمینان از پذیرش داوری‌اش از سوی بنی قریظه، به دور از تعصبات قبیله‌ای، چنین حکم کرد: «من می‌گویم آنها که آماده جنگ با مسلمانان بودند (مردان بنی قریظه)، باید کشته شوند و فرزندان و زنان‌شان، اسیر و اموال‌شان تقسیم گردد».

گروهی از یهودیان که اسلام را پذیرفتند، نجات یافتند و حی بن اخطب،

۱. السيرة الحلیه، ج ۲، ص ۶۴۷.

۲. همان، ج ۲، ص ۶۳۶.

رئیس قبیله بنی‌نضیر نیز که در جریان این خیانت بزرگ حضور داشت، کشته شد.^۱

قرآن درباره فرجام این خیانت یهودیان می‌گوید:

«و خداوند گروهی از اهل کتاب [یهود] را که از آنان [مشرکان] حمایت کردند، از قلعه هایشان پایین کشید و در دل هایشان رعب افکند [و کارشان به جایی رسید که] گروهی را می‌کشتید و گروهی را اسیر می‌کردید و زمین‌ها و خانه‌ها و اموالشان و زمینی را که در آن پانتهاده بودید، در اختیار شما گذاشت و خداوند، بر هر چیزی تواناست».^۲

در تکمیل این پاسخ، چند نکته زیر لازم به ذکر است:

۱. پیشتر پیامبر ﷺ، دو بار از نقض عهد یهودیان گذشته بود؛ گرچه خطای یهودیان بنی‌قیقاع و بنی‌نضیر، در حد جرم بنی‌قریظه نبود؛ چون آنان در بدترین شرایط، خیانت و نقض پیمان کردند.^۳

۲. پیامبر، داوری را به عهده سعد گذاشت و بنی‌قریظه، به این داوری رضایت داشتند. پیامبر نیز فرمود که حکم سعد، مطابق حکم خداوند است.^۴

۳. داوری سعد معاذ، با تورات همخوانی داشت و احتمالاً سعد به علت ارتباط نزدیک با یهود، از قوانین جزایی آنها آگاهی داشته است.^۵

۴. پس از تمام شدن فتنه بنی‌قریظه، سرزمین مدینه برای همیشه از لوث وجود این دشمنان سرسخت و لجوج پاک گردید و نقشه آتی مشرکان نیز ناکام ماند.

۵. برخی مجازات بنی‌قریظه را منکر شده‌اند.^۶ این دفاعیه با آیه ۲۶ سوره احزاب، سازگار نیست.

۱. الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۷۴-۷۸؛ السیره النبویه، ج ۳، ص ۲۵۶.

۲. احزاب (۳۳)، آیه ۲۶ و ۲۷.

۳. سیره رسول خدا ﷺ، ص ۵۶۹.

۴. المغازی، ج ۲، ص ۵۱۲.

۵. ر.ک: مهدی پیشوایی، تاریخ اسلام، ص ۲۶۰.

۶. سید جعفر شهیدی، تاریخ تحلیلی اسلام، ص ۷۳.

فتح خیبر

● بوش ۲۹. درباره فتح خیبر و علت حمله مسلمانان به آن منطقه توضیح دهید.

جلگه وسیع و حاصل خیزی که در شمال مدینه، به فاصله ۳۲ فرسنگی آن قرار داشت، «وادی خیبر» نامیده می شد. پیش از بعثت پیامبر ﷺ، یهودیان برای سکونت و حفاظت خویش در آن منطقه، دژهای هفتگانه محکمی ساخته بودند. جمعیت آنها بالغ بر بیست هزار تن بود و در میان آنان، مردان جنگاور و دلیر، فراوان به چشم می خورد.^۱

جرم بزرگ یهودیان خیبر این بود که کمک مالی آنان، سبب جنگ خندق شد و این خطر وجود داشت که آنها با تحریک امپراتور روم یا ایران، به پایگاه اسلام حمله کنند؛ به خصوص در آن زمان، که یهودیان در جنگ های ایران و روم، با یکی از آنها همکاری داشتند. از این رو، پیامبر ﷺ تصمیم گرفت، که آتش این خطر را خاموش سازد. هنگامی که آن حضرت از حدیبیه بازگشت، ماه ذی الحجه و مقداری از محرم سال هفتم هجری را در مدینه ماند؛ سپس به سوی خیبر حرکت کرد. وقتی پیامبر اکرم ﷺ نزدیک قلعه های خیبر رسید، سر به سوی آسمان بلند کرد و فرمود:

«بارالها! تویی خدای آسمان ها و آن چه زیر آنها قرار گرفته و خدای زمین و آن چه بر آن سنگینی افکنده، من از تو خوبی این آبادی و خوبی اهل آن و آن چه را که در آن هست، می خواهم و از بدی های آن و بدی آن چه را در آن قرار گرفته، به تو پناه می برم»^۲.

پیامبر ﷺ و یارانش، از توطئه های یهودیان آگاه بودند. از این رو، شبانه و مخفیانه حرکت کردند و آنان را به محاصره درآوردند. یهودیان در بالای قلعه ها، دیدبان ها و

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۲.

۲. السيرة النبوية، ج ۳، ص ۲۱۱؛ تاریخ پیامبر اسلام، ص ۵۰۱.

تیراندازی قرار داده و در جلوی راه‌های ورودی قلعه، خندق‌ی کنده بودند.^۱ سپاه اسلام، قلعه‌ها را یکی پس از دیگری فتح کردند تا به آخرین قلعه - که از همه محکم‌تر بود و فرمانده معروف یهود، «مرحب» در آن قرار داشت - رسیدند. حضرت دستور حمله عمومی را به فرماندهی ابوبکر صادر کرد؛ اما او فرار کرد. روز دوم، پرچم فرماندهی را به عمر داد و او نیز نتوانست کاری از پیش ببرد و فرار کرد. روز بعد پیامبر ﷺ فرمود:

«لَاعْطَيْنَ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ يَحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ كَرَارًا غَيْرَ فَرَارٍ؛ فردا پرچم را به دست مردی می‌دهم که خداوند به دست او فتح می‌کند و او خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند. او حمله کننده‌ای است که فرار نمی‌کند»^۲.

فردا که همگی آماده بودند تا بار دیگر فرمان حمله بگیرند، پیامبر ﷺ، حضرت علی رضی الله عنه را صدا زد؛ لشکر به فرماندهی حضرت علی، سحرگاه حمله کرد. آن حضرت با حرکتی نیرومند و پر قدرت، درب قلعه را کُند و آن را سپر خود قرار داد و مرحب یهودی را به قتل رساند.^۳ و بقیه یهودیان نیز متواری شدند. به این ترتیب، قلعه‌های خیبر فتح شد.^۴ پیامبر ﷺ پس از فتح، با آنان خوش رفتاری کرد و اراضی و باغ‌های آن‌جا را به دست یهود سپرد؛ به شرط این که نیمه‌ای از درآمد آن را به مسلمین بپردازند. فتح خیبر، برای مسلمانان، حائز اهمیت بود و زمینه فتح بدون خون‌ریزی مکه را فراهم ساخت. خداوند درباره جنگ خیبر، چنین می‌فرماید:

«و خدا به شما غنیمت‌های فراوان [دیگری] وعده داده که به زودی آنها را خواهید گرفت و این [پیروزی] را برای شما پیش انداخت و دست‌های مردم

۱. ایام محاصره را بین ۱۰ و ۱۵ و ۲۱ روز نوشته‌اند.

۲. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۷۷.

۳. پیامبر ﷺ به علی رضی الله عنه بشارت دادند که خدا و رسولش از تو اراضی هستند؛ تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۴۱۵.

۴. نام این دژها، ناعم، قمرص، کتیبه، نطاط، شق، طیح و سلاطین بود.

را از شما کوتاه ساخت و تا برای مؤمنان، نشانه‌ای باشد و شما را به راه راست هدایت کند و غنیمت‌های دیگر [ی نیز هست] که شما بر آنها دست نیافته‌اید [و] خدا بر آنها نیک احاطه دارد و همواره خداوند، بر هر چیزی تواناست»^۱.

۱. فتح (۴۸)، آیات ۲۰ تا ۲۱.

دولت پیامبر ﷺ

ولایت و زعامت سیاسی

● پرسش ۳۰. آیا پیامبرگرامی اسلام ﷺ از سوی خداوند، دارای ولایت سیاسی و موظف به تشکیل حکومت بود؟

از نظر شواهد و مدارک مسلم تاریخی، قبل از ظهور اسلام، در حجاز حکومت دولتی وجود نداشت و نظم سیاسی خاصی بر زندگی اعراب بدوی حاکم نبود.^۱ پس از ظهور اسلام در مکه و هجرت پیامبر اکرم ﷺ به مدینه، آن حضرت برای اولین بار ساکنان آن دیار را تحت فرمان یک دولت مرکزی در آورد و نظام قبیله‌ای حاکم بر آنان را به نظم سیاسی و اجتماعی نوینی مبدل ساخت و علاوه بر آموزش و تربیت، شخصاً سرپرستی و رهبری جامعه اسلامی را بر عهده گرفت و به اداره نظام اجتماعی مسلمین در بخش‌های مختلف قضایی، فرهنگی، سیاسی، نظامی و اقتصادی پرداخت.^۲ این مسئله، از نظر آیات قرآن و شواهد تاریخی، چندان واضح و آشکار است که حتی شرق شناسان غیرمسلمان نیز بدان تصریح کرده‌اند. دانشمند ایتالیایی، «فل لینو»، در این باره می‌نویسد:

۱. مطالب این فصل توسط آقای علیرضا محمدی پاسخ داده شده است.
۲. ر.ک: محمد جواد باهنر و اکبر هاشمی رفسنجانی، جهان در عصر بعثت: سیره رسول خدا ﷺ، ص ۷۳-۱۰۰؛ ر.ک: گوستاو لوبون، تاریخ تمدن اسلام و عرب، ص ۹۶.
۳. محمد سروش، دین و دولت در اندیشه اسلامی، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، ۱۳۷۸، ص ۱۹۲.

«حضرت محمد ﷺ در یک زمان، دین و دولت را پایه‌گذاری کرد و گستره این دو، در دوران زندگی‌اش، همسان بود»^۱ و به عقیده «ستروتمان»، «اسلام، پدیده‌ای دینی و سیاسی است؛ زیرا بنیان‌گذار آن، علاوه بر نبوت، حکومت را نیز در دست داشت و به شیوه حکومت‌داری، کاملاً آگاه بود»^۲.

با وجود این، در سده اخیر، برخی نویسندگان^۳ تحت تأثیر آموزه‌های سکولاریسم و جدایی دین از سیاست، الهی بودن حکومت پیامبر گرامی اسلام ﷺ را مورد تشکیک قرار داده، با بشری دانستن آن، ادعا نمودند که پیامبر اکرم ﷺ، شأن ولایت و زعامت سیاسی را نداشته و از سوی خداوند، مأمور به تشکیل حکومت نبوده است. بنابراین، اگر آن حضرت در زمان خویش اقدام به تشکیل حکومت کرد، بنابر نیاز جامعه بود و نه تکلیفی الهی و دینی!

در پاسخ به این شبهه، لازم است تا منطق قرآن درباره نقش پیامبر اکرم ﷺ در دولت اسلامی، مورد بررسی و تحلیل قرار بگیرد.

الف) رهبری سیاسی پیامبر ﷺ

قرآن کریم، پیامبر اکرم ﷺ را به عنوان فردی که برای دخالت در زندگی مردم، «اولی» و دارای ولایت است، معرفی می‌کند: «الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»^۴ قرآن پژوهان و مفسران تصریح کرده‌اند که این اولویت، اختصاص به مسائل دینی

۱. محمد یوسف موسی، نظام الحكم فی الاسلام، ص ۱۴.

۲. همان.

۳. برای آگاهی بیشتر به منابع زیر مراجعه کنید:

الف. عبدالرزاق، علی، الاسلام و اصول الحكم، المؤسسة العربية للدراسات و النشر، ص ۱۵۹؛

ب. عادل ضاهر، الاسس الفلسفيه للعلمانية؛

ج. مهدی یازرگان، پادشاهی خدا، ص ۵۱-۵۲؛

د. نشریه کیان، آخرت و خدا، هدف بعثت انبیا، ش ۲۸، ص ۸۳-۸۲؛

ه. مهدی حائری یزدی، حکمت و حکومت، ص ۱۴۰.

۴. احزاب (۳۳)، آیه ۶.

ندارد و همه امور دینی و دنیایی آنان را در بر می‌گیرد.^۱ مؤید این تفسیر، چند دلیل زیر است:

۱. قرآن؛ اطلاق آیه بالا، اولویت و ولایت پیامبر را به عرصه خاصی محدود نکرده است و در نتیجه، همه حوزه‌های ولایت‌پذیر را که در رأس آنها حوزه رهبری سیاسی و اجتماعی است، را شامل می‌شود و پیامبر از سوی خداوند، ولایت همه جانبه بر مردم پیدا می‌کند.

۲. روایات؛ امام باقر علیه السلام فرمود: «این آیه، درباره رهبری و فرماندهی نازل شده است».^۲

۳. شأن نزول؛ وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آهنگ جنگ کرد و مردم را به خروج فرمان داد، برخی نزد آن حضرت آمدند تا برای بستگان خویش اذن بگیرند؛ آن‌گاه این آیه نازل شد. از این مسئله، روشن می‌شود که فرمان‌های اجتماعی پیامبر صلی الله علیه و آله، متکی به ولایت الهی و دینی است؛ نه مبتنی بر خاستگاه بشری.^۳

۴. مفهوم اولویت؛ این آیه، نشان می‌دهد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از طرف خداوند نسبت به اداره و رهبری جامعه، مقدم است و با وجود او، نوبت به دیگران نمی‌رسد.

آیات دیگری نیز گویای همین مطلب است؛ «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»^۴؛ «سرپرست و ولی شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ همان کسانی که نماز به پامی دارند و در حال رکوع، زکات می‌دهند».

بنابراین، از نگاه قرآن، خداوند پیامبر را نسبت به دیگران اولویت بخشیده و

۱. ر. ک: تفسیر ابوالفتح رازی، ج ۱۵، ص ۴۶ و ۳۴۷؛ شیخ طوسی، تیان، ج ۸، ص ۳۱۷؛ زمخشری، کشاف، ج ۳، ص ۵۲۳ و محمد حسین طباطبایی، المیزان، ج ۱۶، ص ۲۷۶.

۲. مجمع البحرین، ص ۹۲.

۳. ر. ک: طبرسی، مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۳۸.

۴. مانند (۵)، آیه ۵۵.

ولایت داده است. از این رو، ولایت آن حضرت، تابع ولایت خداوند و در طول آن است؛ نه امری زمینی و بشری.

علامه طباطبائی رحمته الله درباره ولایت آن حضرت می نویسد: «رسول خدا، بر همه شئون امت اسلامی، جهت سوق دادن آنان به سوی خدا و نیز برای حکمرانی و فرمانروایی بر آنها و قضاوت در میانشان، ولایت دارد... البته این ولایت، در طول ولایت خداوند و ناشی از تفویض الهی است»^۱. نکته مهم دیگر این که مفهوم «ائما»، دلالت بر حصر دارد. بنابراین، طبق این آیه، حکومت مشروع، آن حکومتی است که از جانب خداوند، مشروعیت یافته باشد.

در نتیجه، با توجه به مجموع آیات قرآن، می توان فهمید که حضرت رسول، در آن واحد، دارای سه شأن بوده است^۲؛

۱. امامت و پیشوایی و مرجعیت دینی^۳.
۲. ولایت قضایی^۴.
۳. ولایت سیاسی و اجتماعی^۵.

ب) مسؤولیت های اجتماعی پیامبر ﷺ

هر یک از شئون سه گانه پیامبر ﷺ - پیشوایی دینی، ولایت قضایی و رهبری اجتماعی - مسؤولیت های خاصی را بر عهده آن حضرت نهاده بود. آیات زیر، نمونه هایی از مأموریت های الهی آن حضرت، در ارتباط با «رهبری جامعه» و «اداره امت» است:

۱. علامه محمد حسین طباطبائی، المیزان، ج ۶، ص ۱۴.
۲. برای تفصیل بیشتر درباره مناصب حضرت رسول ﷺ و امامان معصومین علیهم السلام ر. ک: مرتضی مطهری، امامت و رهبری و ولایات و ولایت ها؛ مهدی معین زاده، وجه انسان مدار، رویکرد شیعی، نقد و نظر، سال هفتم، ش ۲۷ و ۲۸، (تابستان و پاییز ۱۳۸۰)، ص ۴۴۶-۴۷۱.
۳. حشر (۵۹)، آیه ۷.
۴. نساء (۴)، آیه ۶۵.
۵. مانده (۵)، آیه ۵۵؛ احزاب (۳۳)، آیه ۶.

۱. ﴿فَإِمَّا تَثَقَّفَتْهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلَقَهُمْ...﴾^۱؛ «پس اگر در جنگ بر آنان دست یافتی، با [عقوبت] آنان، کسانی را که از پی ایشانند، تار و مار کن؛ باشد که عبرت گیرند». این آیه، از یک سو بیان‌گر سیاستی است که امت اسلامی در برابر دشمنان متجاوز و پیمان‌شکن، باید اتخاذ کند و از سوی دیگر، بیان‌گر آن است که مسئولیت برنامه‌ریزی، آماده‌سازی مقدمات و سرانجام، عینیت بخشیدن به این سیاست، بر عهده پیامبر ﷺ است.

۲. ﴿وَإِنْ أَخَذَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتِجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ﴾^۲؛ «و اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست، پناهش ده تا کلام خدا را بشنود؛ سپس او را به مکان امنش برسان». به حکم این آیه، پیامبر ﷺ موظف است که برای حفظ امنیت مشرکان که برای شنیدن کلام خدا می‌آیند امنیت و آزادی آنان را تأمین کند.^۳

۳. ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ﴾^۴؛ «ای پیامبر! مؤمنان را به جهاد برانگیز».

۴. ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ﴾^۵؛ «ای پیامبر! با کافران و منافقان، جهاد کن و بر آنان سخت بگیر». در این جا وظیفه فرماندهی و سازماندهی مسلمانان برای جهاد، بر دوش پیامبر اکرم ﷺ نهاده شده است.

۵. ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً﴾^۶؛ «از اموال آنان، صدقه‌ای بگیر». براساس این آیه، پیامبر ﷺ مأمور گرفتن زکات (نوعی مالیات بر ثروت) از مسلمانان بود. بنابراین، از دیدگاه قرآن، پیامبر ﷺ، نه تنها مأمور تشکیل حکومت بود،

۱. انفال (۸)، آیه ۵۷.

۲. توبه (۹)، آیه ۶.

۳. المیزان، ج ۹، ص ۱۵۵ و ۱۵۶.

۴. انفال (۸)، آیه ۶۵.

۵. توبه (۹)، آیه ۷۳.

۶. همان، آیه ۱۰۳.

بلکه مسئولیت‌های اجتماعی متعددی را نیز از سوی خداوند بر عهده داشت و براین اساس، اقدام به تشکیل حکومت کرد.

ج) اختیارات مالی پیامبر ﷺ

اختیارات مالی پیامبر ﷺ، نشان‌دهنده موقعیت رسول خدا ﷺ در زعامت و رهبری جامعه و نقش آن حضرت در دولت اسلامی است. آیات ذیل، بیان‌گر این موضوع است:

۱. «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسُهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ»^۱؛ «و بدانید که هر چه به شما غنیمت و فایده رسد، یک پنجم آن برای خدا و رسول و از آن خویشاوندان [او] و یتیمان و در راه ماندگان است».
۲. «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ»^۲؛ «چون امت از تو حکم انفال را سؤال کنند، جواب ده که انفال، مخصوص خدا و رسول است».
۳. «مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ»^۳؛ «و آن چه که خدا از اموال ساکنان آن قریه‌ها عاید پیامبرش گردانید، از آن خدا و از آن پیامبر [او] و متعلق به خویشاوندان نزدیک [وی] و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان است؛ تا میان توان‌گران شما دست به دست نگردد».

با کمترین آشنایی با منطق قرآن و فقه اسلامی، می‌توان فهمید که این بودجه فراوان، به عنوان منبع هزینه زندگی شخص پیامبر ﷺ و یا منبع هزینه تبلیغ احکام از سوی آن حضرت نیست؛ بلکه نوعی تأمین اجتماعی و بودجه دولتی است. امام حسن عسکری علیه السلام می‌فرماید: «خداوند با سپردن نیمی از خمس به پیامبر ﷺ،

۱. انفال (۸)، آیه ۴۱.

۲. همان، آیه ۱.

۳. حشر (۵۹)، آیه ۷.

تربیت یتیمان، برآوردن نیازهای مسلمین، پرداخت بدهکاری آنان و تأمین هزینه حج و جهاد را از او خواسته است^۱.

د) مسئولیت مسلمانان در برابر پیامبر ﷺ

بررسی آیات متعدد قرآن، حکایت از آن دارد که در بینش قرآنی، پیامبر اسلام ﷺ صرفاً در جایگاه مسئله‌گویی و بیان احکام قرار ندارد و حوزه نفوذ و دخالت او، به ابلاغ وحی محدود نمی‌شود. مسلمانان نیز نباید فقط برای فراگیری احکام، آن حضرت را مرجع خود بدانند؛ بلکه موظفند در عرصه مسائل اجتماعی، از خط مشی و سیاست ترسیم شده از سوی رسول خدا ﷺ، پیروی کنند و در برابر امر و فرمان او، گردن نهند. بعضی از این آیات عبارتند از:

۱. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ»^۲؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و از پیامبر، اطاعت نمایید».

علامه طباطبایی می‌نویسد: «براساس این آیه، اطاعت از پیامبر ﷺ، در مورد دستوراتی که برای اداره جامعه اسلامی و از موضع ولایت و حکومت صادر می‌کند، لازم است»^۳. پس لزوم اطاعت از پیامبر ﷺ، مبین الهی بودن حکومت آن حضرت است و گرنه نیازی به تأکید خداوند، بر اطاعت از پیامبر ﷺ و آن را در زمره وظایف دینی قرار دادن، نبود.

۲. «وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ»^۴؛ «و چون خبری از ایمنی یا وحشت به آنان برسد، انتشارش دهند و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند، قطعاً از میان

۱. بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۱۹۸.

۲. محمد (۴۷)، آیه ۳۳.

۳. المیزان، ج ۱۸، ص ۲۴۸.

۴. نساء (۴)، آیه ۸۳.

آنان کسانی‌اند که [می‌توانند درست و نادرست] آن را دریابند».

قرآن، مسلمانان را موظف می‌داند که اطلاعات و اخبار خود را -به ویژه در شرایط حساس جنگ- قبل از انتشار در بین مردم، به پیامبر اکرم ﷺ ارائه دهند. این آیه نیز صراحت دارد که پیامبر اکرم ﷺ، صرفاً ابلاغ‌کننده احکام الهی نیست؛ بلکه علاوه بر بیان احکام، مسئولیت کارشناسی و تحلیل موضوعات، حوادث و رخدادهای سیاسی-اجتماعی را نیز بر عهده دارد و همان گونه که مسلمانان برای دریافت احکام به آن حضرت مراجعه می‌کنند، برای دریافت تحلیل صحیح مسائل جاری جامعه نیز باید به او مراجعه کنند و از انجام هر عمل خودسرانه بپرهیزند.

۳. قرآن کریم از مسلمانان می‌خواهد که با دخالت رسول خدا ﷺ در امور اجتماعی و پس از اعلام نظر آن حضرت، تردیدی به خود راه ندهند و همگی اطاعت کنند؛ «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا»^۱؛ «هیچ مرد و زن مؤمنی را در کاری که خدا و رسول حکم کنند، اراده و اختیاری نیست [که رأی خلافی اظهار نمایند] و هر کس نافرمانی خدا و رسول کند، قطعاً دچار گمراهی آشکار گردیده است».

در این آیه، مقصود از «قضای پیامبر»، دخالت آن حضرت در شئون گوناگون زندگی مردم و مسائل مختلف حکومت است. هر چند این مسائل، امور خود مردم است (من امرهم) و خود مردم حق مشارکت و دخالت دارند، ولی وقتی در همین مسائل، پیامبر خدا -به عنوان رهبر دولت اسلامی- دخالت کند، جایی برای مداخله دیگران باقی نمی‌ماند و هیچ کس نباید خود را صاحب اختیار بداند.

۴. قرآن مجید پذیرش داورى و حکمرانى پیامبر را در مشاجرات، شرط ایمان دانسته است؛ «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِى

أَنْفُسِهِمْ حَرْجاً مِّمَّا قُضِيَتْ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً...»^۱؛ «به خدایت سوگند! ایمان نمی آورند؛ مگر آن که تو را در آن چه بینشان اختلاف آميز است، داور قرار دهند؛ سپس نسبت به آن چه قضاوت کردی، در نفس خود هیچ اعتراضی نداشته و از جان و دل، تسلیم باشند». صراحت این آیه در ارتباط شأن قضاوت و داوری پیامبر ﷺ با دین، بسیار صریح است؛ زیرا قرآن مجید، آن را شرط ایمان دانسته است؛ در حالی که اگر این مسئله مطلبی بشری و زمینی بود، ارتباط دادن آن با ایمان، معنا نداشت.

۵. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ»^۲؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! در برابر خدا و پیامبرش [در هیچ کاری] پیشی مجوید».

۶. «مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَ مَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ»^۳؛ «اهل مدینه و بادیه نشینان اطرافش، نباید هرگز از فرمان پیامبر، تخلف کنند».

آیات متعدد دیگری نیز وجود دارد که نمایانگر شعاع ولایت و رهبری آن حضرت، بر سراسر زندگی اجتماعی-سیاسی است. بنابراین، اگر حکومت پیامبر ﷺ، حکومتی عرفی و غیر الهی بود، دیگر نیازی نبود که خداوند، مسلمانان را موظف به اطاعت از آن حضرت، در امور اجتماعی خویش کند؛ بلکه مردم، بر اساس خواست خود، در این زمینه تصمیم می گرفتند.

رای مردم در دولت پیامبر

● **برش ۳۱.** آیا ولایت و حکومت پیامبر اکرم ﷺ بر خواست و رأی مردم مبتنی بود و اصولاً مردم و آرای آنان، چه جایگاهی در دولت پیامبر ﷺ داشتند؟

یکی از شبهاتی که برخی از نویسندگان معاصر پیرامون منشأ مشروعیت حکومت اسلامی مطرح می کنند، این است که «ولایت و حکومت پیامبر اکرم ﷺ

۱. نساء (۴)، آیه ۶۵.

۲. حجرات (۴۹)، آیه ۱.

۳. توبه (۹)، آیه ۱۲۰.

برخواست و اراده مردم مبتنی بوده است و نه بر اراده و تفویض الهی و به بیان دیگر، مشروعیت ولایت و حکومت پیامبر اکرم ﷺ، برخاسته از پذیرش و قبول و انتخاب مردم بوده است، و نه انتصاب و تفویض خداوند^۱. مهم‌ترین دلیل این ادعا آن است که در چند واقعه تاریخی، برخی از مسلمانان با پیامبر اکرم ﷺ بیعت کرده و بدان وسیله، مردم به پیامبر ﷺ، ولایت و حق حکومت داده‌اند.

ارزیابی و نقد این شبهه، نیازمند شناخت و بررسی سه موضوع مهم، یعنی «منشأ مشروعیت حکومت پیامبر ﷺ»، «محتوا و ماهیت بیعت‌های پیامبر ﷺ» و «جایگاه خواست مردم در حکومت اسلامی» می‌باشد:

الف) منشأ مشروعیت حکومت پیامبر ﷺ

از دیدگاه اسلام، منبع ذاتی مشروعیت و حقانیت، اعتبار خداوند متعال است و هیچ شخصی حق حاکمیت بر دیگری را ندارد؛ مگر آن که از جانب حق تعالی به این منصب نایل آید. بررسی آیات متعدد قرآن، بیان‌گر این است که قرآن کریم وضع قانون و حکمرانی را از اوصاف اختصاصی خداوند متعال می‌داند. در آیاتی از قرآن، چنین آمده است:

۱. «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يَفُصُّ الْحَقُّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ»^۲؛ «حکم جز به دست خدا

نیست که حق را بیان می‌کند و او بهترین داوران است».

۲. «لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ»^۳؛ «در این [سرای] نخستین و در

آخرت، ستایش از آن اوست و حکم و فرمان، او راست و به سوی او، باز گردانیده می‌شود».

۱. ر.ک: محسن کدیور، نظریه‌های دولت در فقه شیعه، تهران: نشر نی، ۱۳۷۷، ص ۱۷۵-۱۸۶؛ محمد مهدی

آصفی، بیعت از منظر فقه تطبیقی، کیهان اندیشه، شماره ۶۲، ص ۷۷.

۲. انعام (۶)، آیه ۵۷.

۳. قصص (۲۸)، آیه ۷۰.

۳. ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾^۱؛ «حکم جز برای خدا نیست؛ دستور داده که جز او را نپرستید. این است دین درست؛ ولی بیشترین مردم نمی‌دانند».

۴. ﴿مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ﴾^۲؛ «و غیر از او، والی و حمایت‌گری برای آنان نخواهد بود».

خداوند در این آیات، حق حکمرانی را اختصاص به خود داده و آن را از غیر خود (مانند قیصرها، پادشاهان و...) نفی کرده است؛ حکمی که لازمه‌اش قرار گرفتن قانون‌گذاری و حکومت‌داری در قلمرو دین و شریعت الهی است و هر قانون و نظام حکمرانی بیگانه با خدا را فاقد مشروعیت می‌انگارد.

در آیات دیگری نیز علاوه بر الزام به حکمرانی بر اساس دین الهی، از متخلفان با عناوین «کافر»، «ظالم» و «فاسق»، یاد شده است که برخی عبارتند از:

۱. ﴿مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾^۳؛ «و کسانی که به موجب آن چه خدا نازل کرده، داورى نکرده‌اند، آنان خود کافراند».

۲. ﴿مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾^۴؛ «و کسانی که به آن چه خدا نازل کرده، حکم نکنند، آنان خود ستم‌گرانند».

۳. ﴿مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾^۵؛ «و کسانی که به آن چه خدا نازل کرده، حکم نکنند، خود فاسق‌اند».

بنابراین، دو رکن مهم و اساسی حکومت، یعنی «قانون» و «حاکم»، از مواردی است که قرآن تعیین هر دو رکن را از شئون خداوند دانسته است و بر این اساس، منشأ مشروعیت حکومت را تنها اعتبار خداوند متعال می‌داند. حال پرسش مهم

۱. یوسف (۱۲)، آیه ۴۰.

۲. رعد (۱۳)، آیه ۱۱.

۳. مائده (۵)، آیه ۴۴.

۴. همان، آیه ۴۵.

۵. همان، آیه ۴۷.

در اندیشه سیاسی این است که آیا خداوند سبحان این حق را به دیگران واگذار کرده است یا خیر؟ براساس دلایل عقلی و نقلی بسیار متعدد^۱، خداوند این اجازه و حق را به پیامبر اسلام ﷺ داده است و ضمن واگذاری مسئولیت‌ها و شئون اجتماعی و سیاسی متعدد، به پیامبر ﷺ چنین دستور داده است: «فَاَحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ»^۲؛ «و میان آنان به موجب آن چه خدا نازل کرده، داوری کن» و «فَاَحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ»^۳؛ «پس میان مردم، به حق داوری کن و هرگز از هوای نفس پیروی نکن...».

دو آیه یاد شده و آیات متعدد دیگر، به طور صریح، با خطاب به پیامبر ﷺ، آن حضرت را مسئول و ناظر مستقیم حکومت معرفی می‌کند و به دنبال آن، مبنای رفتاری و قانونی حکومت را مشخص می‌سازد؛ مبنایی که عبارت از «ما انزل الله» است و اطاعت از حکومت و دستورات پیامبر ﷺ را بر مردم واجب می‌داند؛ «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۴؛ «خدا را فرمان برید و پیامبر و صاحبان امر و فرمانتان را اطاعت کنید». بنابراین، از نظر قرآن، منشأ مشروعیت حکومت پیامبر ﷺ، نصب و تفویض الهی است و نه خواست، بیعت و انتخاب مردم.

ب) ماهیت بیعت‌های پیامبر ﷺ

بیعت‌هایی که در زمان پیامبر اکرم ﷺ انجام شده، زمینه‌ها و علت‌های مختلفی داشته که برخی عبارتند از:

۱. بیعت «عقبه اولی»، در موسم حج، بین پیامبر ﷺ و دوازده نفر از انصار به وقوع پیوست. «عبادۃ بن صامت» بیعت یاد شده را چنین گزارش می‌کند: «ما با پیامبر اکرم ﷺ

۱. ر. ک: محمد سروش، دین و دولت در اندیشه اسلامی، ص ۴۲۲.

۲. مانند (۵)، آیه ۴۸.

۳. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۴. نساء (۴)، آیه ۵۹.

پیش از آن که بر ما جنگ و نبرد واجب شود، بیعت نساء را به جای آوردیم. مفاد آن بیعت این بود که به خدا شرک نورزیم؛ دزدی و زنا نکنیم؛ فرزندان خود را نکشیم؛ بهتان و افترا ننبدیم؛ خدا و پیامبر را در امور معروف نافرمانی نکنیم و...^۱. چنان که ملاحظه می شود، بیعت در این جا به معنای ایمان به اسلام و اطاعت از احکام اسلامی است.

۲. بیعت «عقبه دوم»، بین پیامبر ﷺ و ۷۳ مرد و دوزن به وقوع پیوست. در جریان این بیعت، پیامبر ﷺ فرمود: «از شما بیعت می گیرم بر این که از هر چه اهل و عیال خویش را محافظت می کنید، از من نیز صیانت و محافظت کنید»^۲. در این جا بیعت، نوعی اخذ تعهد و پیمان دفاعی است.

۳. بیعت «شجره رضوان»، سومین بیعت پیامبر ﷺ است که در سال هفتم هجرت با جمع کثیری از مردم در حدیبیه بسته شد و بیعت بر جهاد و نبرد و نیز تجدید بیعت دوم بود. ابن عمر می گوید: «ما با پیامبر ﷺ بیعت بر اطاعت و پیروی کردیم و پیامبر ﷺ به دنبال آن فرمود: آن قدر که توانایی دارید»^۳.

۴. بیعت دیگری که قرآن به آن تصریح کرده و موارد مذکور در بیعت را نیز ذکر کرده است، «بیعة النساء» است. این بیعت در هنگام فتح مکه (سال هشتم هجرت) صورت پذیرفته است؛ پس از فتح مکه، مردم آمدند تا با پیامبر اکرم بیعت کرده، اعلام وفاداری نمایند و پس از مردان، نوبت به زنان رسید که آیه ۱۳ سوره ممتحنه نازل گردید. مواردی که در این بیعت آمده است، با آن چه در بیعت عقبه اولی ذکر شده، مشابهت دارد^۴.

۱. معالم المدرستین، ج ۱، ص ۱۵۴ جاب دوم؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۰.

۲. معالم المدرستین، ج ۱، ص ۱۵۵؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۷.

۳. صحیح بخاری، (کتاب الاحکام)، باب البیعه، ج ۵؛ صحیح مسلم، (کتاب الامارة، باب البیعه علی السمع و الطاعة فی ما استطاع)، ص ۹۰؛ سنن نسائی، (کتاب البیعه، باب البیعه فی ما یستطیع الانسان)؛ به نقل از معالم المدرستین، ج ۲، ص ۱۵۶.

۴. شرک نورزیدن، ترک دزدی، زنا، قتل فرزندان، نسبت ندادن فرزندان دیگران به شهران و عصبان نکردن پیامبر اکرم ﷺ در نیکی ها.

از موارد فوق و بیعت‌های انفرادی دیگری که افراد تازه مسلمان با پیامبر گرامی اسلام می‌بستند، نتایج زیر به دست می‌آید:

۱. مفهوم بیعت، لزوماً با انتخابات سیاسی امروز یکسان نیست و در موارد متعددی که بحث از نمایندگی و سیاست نیست نیز بیعت به کار می‌رود. بیعت، تعهدی است که با پیشنهاد مقام والایی و در مسئله معینی، از بیعت‌کنندگان تعهد و وفاداری اخذ می‌شود.^۱

۲. برای این که بیعت، بر نظریه «وکالت از سوی شهروندان» و مقولاتی نظیر مردم‌سالاری و قرارداد اجتماعی قابل انطباق و مشروعیت ساز باشد، به ناچار باید یک طرف این پیمان، عموم شهروندان و یا اکثریت آنان و طرف دیگرش، زمامدار جامعه باشد؛ ولی چنین پیمان مشروعیت دهنده‌ای، در حکومت نبوی، تحقق نداشته است؛ زیرا حتی اگر بیعت رضوان آن گونه که این نظریه پرداز گمان کرده است و فرضاً بیعت‌های دیگر انفرادی را هم مربوط به حکومت و زمامداری بدانیم، فقط بیعت گروهی از شهروندان جریره العرب، یعنی مسلمانان اثبات می‌شود و شهروندان دیگر، مانند اهل کتاب و مشرکین که اکثریت جامعه را تشکیل می‌دادند، در این بیعت، حضور نداشتند؛ پس چگونه رسول خدا ﷺ اهل کتاب را به قبول اسلام یا پرداخت جزیه، ملزم می‌کرد؟^۲

۳. گرچه بیعت عقد است و دارای دو طرف است و همچنان که مردم پیمان می‌بندند که بر شریعت استوار بوده، از اطاعت سرپا نزنند، پیامبر یا دیگر کسانی که در طرف بیعت قرار می‌گرفتند نیز قول می‌دادند که در مقابل از انجام مسئولیت و یا از وعده‌های اخروی که داده‌اند، تخلف ورزیده نشود؛ اما با این همه، در بیعت، جلوه اطاعت و قبول الزام از طرف مردم، قوی‌تر است.^۳

۱. ر. ک: محمد هادی معرفت، ولایت فقیه، ص ۸۲-۹۲.

۲. ر. ک: سید کاظم حائری، مقاله «مغزی البیعه مع المعصومین»، مجله رساله الثقلین، ش ۱۲.

۳. کاظم قاضی زاده، منشأ مشروعیت ولایت معصومین، فصلنامه حکومت اسلامی، مهر ۱۳۷۵، ص ۹۶-۱۳۴.

۴. این قبیل بیعت‌ها به معنای انتخاب و توکیل زعامت و رهبری سیاسی نیست و هرگز نمی‌توان آن را مبنای مشروعیت اعلام کرد. آیه‌الله معرفت در این باره می‌نویسد: «بیعت در دوران حضور (عهد رسالت و حضور امامان معصوم)، تنها نقش یک وظیفه و تکلیف شرعی، در رابطه با فراهم ساختن امکانات لازم برای اولیای امور را ایفا می‌کرد و مقام «ولایت و زعامت» سیاسی پیامبر و امامان معصوم، از مقام «نبوت و امامت» آنان نشئت گرفته بود و بر مردم واجب بود تا امکانات لازم را برای آنان فراهم سازند تا آنان بتوانند با نیروی مردمی، مسئولیت اجرای عدالت را به بهترین شکل به انجام رسانند و اگر مردم از این وظیفه سرباز می‌زدند، هیچ‌گونه کاستی در مقام امامت و زعامت سیاسی آنان وارد نمی‌ساخت و در آن صورت، مردم تمرّد کرده، از اطاعت اولی الامر خویش، تخلف ورزیده بودند»^۱.

ج) جایگاه خواست و نظر مردم در حکومت پیامبر ﷺ

گرچه مشروعیت ولایت و حق حاکمیت پیامبر اکرم ﷺ الهی است و خواست و پذیرش مردم، هیچ تأثیری در آن ندارد، اما این بدان معنا نیست که اقبال و ادبار، پذیرش و عدم پذیرش و همکاری و عدم همکاری مردم، هیچ تأثیری در تحقق عینی حاکمیت و حکومت الهی پیامبر ﷺ نداشته است؛ بلکه علاوه بر این که مهم ترین هدف حکومت اسلامی خدمت به مردم در جهت هدایت، کرامت و شکوفایی استعدادها و آنان و تکامل مادی و معنوی انسان است، بررسی‌های تاریخی، بیانگر این واقعیت است که شکل‌گیری و تحقق عینی قدرت سیاسی پیامبر اکرم ﷺ، همواره با رضایت عمومی مسلمین، بلکه اکثر شهروندان و استقبال قبایل آن روزگار، همراه بوده است. سیره آن حضرت گواه است که او به نظر اصحاب خود، ارج فراوان می‌نهاد و همیشه آنان را در اجرای امور و نظارت بر کارها دخالت می‌داد

۱. محمدهادی معرفت، ولایت فقیه، ص ۹۱.

و حتی در بسیاری اوقات، نظر اکثریت را مقدم می‌داشت^۱؛ به طوری که گاهی به خاطر اظهارات آنها، از اعمال نظر خود، صرف نظر می‌کرد. در جنگ احد، با این که نظر پیامبر و چند تن دیگر این بود که از مدینه بیرون نروند، ولی چون اکثریت آرای صحابه بر این بود که از مدینه خارج شوند، حضرت با آنها موافقت کرد؛ هر چند بعداً روشن شد که نظر حضرت، کاملاً مطابق با واقع بوده است. همچنین وی در جنگ احزاب، با اکثریت آرای صحابه، مبنی عدم پذیرش مصالحه با قریش، موافقت فرمود.

پیامبر اعظم ﷺ با این که در رأس هرم قدرت سیاسی قرار داشت و اختیاراتش را مستقیماً از خدا می‌گرفت و با تعیین خاص الهی -بدون دخالت مردم و آرائشان- دولت‌مداری می‌کرد، اما در عین حال، در سایر حوزه‌های اجرایی، به رأی مردم توجه داشت؛ چنان که برای جمع بین نظام قبیلگی و وحدت سیاسی مدینه، پیامبر اکرم ﷺ از آنان درخواست کرد که دوازده نقیب برگزینند که واسطه بین پیامبر و آنان و راهبر قوم خود باشند^۲. این گروه، توسط خود مردم، انتخاب شدند و سپس پیامبر، با آنان بیعت کرد^۳.

همچنین رسول اکرم ﷺ در سال ششم هجری، در هر قبیله، افرادی را به عنوان (عریف) تعیین کرد^۴ که مسئولیت گردآوری اطلاعات و آگاهی از وضع مردم را در جهت ارائه به حاکم، به عهده داشتند و بدین طریق، پیامبر اکرم برای نظرخواهی از مردم، به عریف هر قوم مراجعه می‌کرد و در مواردی که تصمیم‌گیری و یا اجرای یک تصمیم، به هماهنگی با مردم و حضور آنان نیاز داشت، این هماهنگی، توسط عریف انجام می‌گرفت؛ چنان که در جنگ حنین، بعد از نظر سنجی عریف‌ها از

۱. ر.ک: سید محمد تقی، ساختار اجتماعی و سیاسی نخستین حکومت اسلامی در مدینه، قم: انتشارات هجرت، ۱۳۷۶، ص ۱۵۹.

۲. سید محمد مرتضی حسینی زبیدی، تاج العروس، بیروت: دارالهدایة، ج ۴، ص ۲۹۷.

۳. بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۱۳ و ۲۶؛ ر.ک: دین و دولت در اندیشه اسلامی، ص ۲۰۳.

۴. علامه حلی، تذکرة الفقهاء، ج ۱، ص ۴۳۷.

مسلمانان و کسب رضایت آنان، دستور آزادی بخشی از اسرا را دادند.^۱

در دولت پیامبر، علاوه بر شور و مشورت^۲ جهت اجرای بهتر امور مختلف سیاسی و اجتماعی جامعه اسلامی، برای اقتدار مردمی نظام اسلامی، از بیعت نیز استفاده می شده است. در سیره معصومان (علیهم السلام) چنین آمده است: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این گونه بودند که با اصحاب خود مشورت می کردند؛ سپس تصمیم به انجام آن چه خدا اراده کرده بود، می گرفتند»^۳.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در موضوعاتی که به وسیله وحی و نص قرآن، حکم آن معین شده بود، اعم از عبادت و معاملات - چه برای خود و دیگران - حق مداخله قائل نبود و این دسته از احکام را بدون چون و چرا، به اجرا در می آورد؛ زیرا تخلف از آن احکام، کفر به خداست؛ «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»^۴؛ «و کسانی که به آن چه خدا فرو فرستاده، داوری نکرده اند، آنان خود کفر پیشه گانند»؛ اما در موضوعات مربوط به کار و زندگی، اگر جنبه فردی داشت و در عین حال یک امر مباح و مشروع بود، افراد، استقلال رأی و آزادی عمل داشتند؛ و کسی حق مداخله در کارهای خصوصی دیگری را نداشت و هرگاه مربوط به جامعه بود، حق اظهار رأی را برای همه محفوظ می دانست و با این که فکر سیال و هوش سرشارش در تشخیص مصالح امور، بر همگان برتری داشت، هرگز به تحکم و استبداد رأی رفتار نمی کرد و به افکار مردم، بی اعتنایی نمی کرد. بنابراین، نظام اسلامی، نه مانند حکومت های دیکتاتور و جبار است که هیچ ارزشی برای خواست مردم قائل نباشد و نه مانند حکومت های به ظاهر مردم سالار است که ادعای تابعیت بی چون و چرا از خواست و اراده مردمی دارند و هرگز ادعایشان

۱. ر. ک: المغازی، ۹۵۲.

۲. شوری (۴۲)، آیه ۳۸-۳۹؛ آل عمران (۳)، آیه ۱۵۹.

۳. المحاسن، برقی، ص ۶۰۱.

۴. مائده (۵)، آیه ۴۴.

محقق نشده است. حکومت اسلامی، راه سومی است که در آن، خواست مردم، در طول احکام و اراده الهی - که تضمین کننده خیر و سعادت دنیوی و اخروی بشر است - مورد توجه و احترام است. بر این اساس، می توان دو نقش و کارکرد مهم زیر را برای مقبولیت و رضایت مردمی در حکومت اسلامی بر شمرد:

۱. مشارکت در ایجاد حکومت دینی و زمینه سازی جهت انتقال قدرت به ولی منصوب از سوی خداوند.

۲. مشارکت در جهت کارآمد سازی، حفظ و حمایت و پایایی حکومت دینی^۱.

حکومتی با ساختار منظم

● پرسش ۳۲. آیا حکومت پیامبر اعظم ﷺ، دارای ساختار خاص و منظمی بود؟

بسیاری اندیشمندان بار و یکردی تاریخی معتقدند که پیامبر اکرم ﷺ، نظام سیاسی و ساختار اداری کامل و پیشرفته‌ای، متناسب با مقتضیات آن زمان و متفاوت با سایر ساختارهای سیاسی موجود، پدید آورد^۲. تبیین دقیق این مسئله، علاوه بر کاوش در لایه‌های صفحات تاریخی، نیازمند شناخت مفهوم صحیح ساختار و تطبیق آن با حکومت پیامبر اکرم ﷺ و سازوکاری است که وی برای اداره جامعه آن روزگار در نظر گرفتند.

الف) مفهوم ساختار

ساختار^۳ در لغت به معنی «سازه، ترکیب، سازمان دادن، سازمان، تشکیلات و پی‌ریزی کردن» است و در فرهنگ علوم سیاسی، «این واژه برای مشخص نمودن

۱. حمیدرضا شاکرین، حکومت دینی، قم: نشر معارف، ۱۳۸۲، ص ۱۰۶.

۲. ر. ک: ابن ادریس کثانی، تراتیب الاداریه، ج ۱، ص ۱۴؛ ر. ک: المحامی احمد حسین یعقوب، النظام السیاسی فی الاسلام، ج ۱، ص ۶؛ به نقل از سید مصصم الدین قوامی، ساختار حکومت اسلامی، دیدگاه‌ها و نظریه‌ها، فصلنامه حکومت اسلامی، سال چهارم، ش اول، ص ۱۹.

طرز به هم پیوستگی یک مجموعه و ناهماهنگی آن با سایر مجموعه‌هاست و به عبارت دیگر، ساخت یا ساختار، بیان‌گر نظم و نسق مجموعه‌ای از اشیا، اجزا و نیروهایی است که به نحوی کنار هم قرار گرفته‌اند که کلی خاص را تشکیل می‌دهند.^۱ چنین موضوعی در واقع، با مفهوم و کارویژه‌های سازمان^۲، مرتبط می‌باشد که عبارت است «از وجود هماهنگی معقول در فعالیت‌های گروهی، برای نیل به یک هدف و منظور مشترک، از طریق تقسیم کار و وظایف، از مجرای سلسله مراتب اختیار و مسئولیت قانونی».^۳ در یک جمله کوتاه، می‌توان سازماندهی را ایجاد ساختار و سازمان دانست. مهم‌ترین اصول لازم سازماندهی، عبارتند از اصل تقسیم کار، اصل برقراری روابط و هماهنگی، اصل اختیارات و مسئولیت، اصل حیطه نظارت و اصل سلسله مراتب^۴. در این میان، تقسیم کار، مهم‌تر از همه است که دارای دو رکن، یعنی شرح وظایف روشن و معیارهای گزینشی است.^۵

بر این اساس، برای اثبات ساختار، تشکیلات و سازمان حکومتی پیامبر ﷺ، لازم است تا وجود اصول فوق در حکومت پیامبر اکرم ﷺ، مورد تحقیق و بررسی تاریخی قرار گیرد. شواهد و اسناد متعدد و معتبر تاریخی، به خوبی بیان‌گر این موضوع است که اصول فوق، همگی به بهترین نحو، در حکومت پیامبر ﷺ موجود بوده است؛ چنان‌که جعفر مرتضی عاملی در این زمینه، چنین می‌نگارد: «تجربه آشکار حکومتی رسول اکرم ﷺ، سرشار از سازمان و نظم اداری و نظامی و امنیتی است؛ سازمان‌هایی که اکثر آنها نزد امت‌های سابق، شناخته شده نبود و حتی امت‌های معاصر نیز هنوز به آنها دست نیافته‌اند».^۶

۱. د. ک: علی آقا بخشی، مینو افشاری، فرهنگ علوم سیاسی، تهران: چاپار، ۱۳۸۳، ص ۶۶۲.

2. Organization.

۳. سیدرضا تقوی دامغانی، نگاشتی بر مدیریت اسلامی، ص ۸۴: نظریه جدید سازمان مدیریت و علم مدیریت، ص ۶۷.

۴. آشنایی با برنامه‌های آموزش کوتاه مدت مدیریت، مرکز آموزش مدیریت دولتی، ص ۸۴.

۵. د. ک: سیدصمصام الدین قوامی، ساختار حکومت پیامبر ﷺ، فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۲۳.

۶. موسوعة الاستخبارات الامن، ج ۲، ص ۸.

مؤلف کتاب الاسلام نظام، چنین معتقد است: «اجماع تاریخ نویسان بر این است که اسلام، دولتی است که از همان سال نخستی که پیامبر اکرم ﷺ در مدینه مستقر شد، به وجود آمد و رسول اکرم ﷺ، دولتی با تشکیلات و عناصر کامل و دارای ساختار داخلی و خارجی بر پا کرد. وی استاندارانی تعیین کرد تا بین مردم مطابق دستورها و قوانین دولت مرکزی عمل کنند و به مردم تعلیم دهند که اسلام دینی است حاوی عبادت، سیاست و دارای ساختار تشکیلاتی. بعدها دامنه نفوذ این دولت اسلامی، در زمان خلفا، تا شهرهای دور گسترش پیدا کرد و پس از آن، امویان، عباسیان و عثمانیان، آن را ادامه دادند»^۱. از دیدگاه وی، ساختار اداری اسلام، بر هفت رکن استوار بوده است؛ خلیفه، هیئت دولت (معاونین و هیئت تنفیذیه)، استانداران، نیروی نظامی، تشکیلات و سازمان اداری، مجلس شورای اسلامی و دستگاه قضایی^۲.

ابن ادریس کتانی، نویسنده کتاب نفیس ترتیب الاداریه، ضمن پرداختن به تقسیم کار در حکومت نبوی، نظام و ساختار اداری رسول خدا ﷺ را پیشرفته و کامل دانسته و معتقد است که همه وظایف اداری که بعدها متداول شدند، در آن زمان وجود داشته‌اند و حتی رسول خدا ﷺ، دبیرخانه، رئیس دفتر، محافظ، خادم مخصوص، مستوفی، مصدق، موزع (تقسیم کننده بیت المال)، خارص (قیمت‌گذار)، کاتب صدقات، دیپلمات، مسئول تبلیغات نظامی و حفاظت اطلاعات داشته است.

احمد حسن یعقوب، در پاسخ به علی عبدالرازق -که منکر وجود دولت پیامبر است- نشانه‌هایی از دولت و ساختار حکومتی حضرت رسول ﷺ را چنین بیان می‌کند: «از جمله مظاهر وجود دولت اولیه اسلام، عبارتند از:

۱. رئیس این دولت، شخص نبی اکرم ﷺ است که خداوند او را به عنوان

۱. سمیع عاطف الزین، الاسلام نظام، ج ۱، ص ۱۱.

۲. همان.

نبی انتخاب کرده است و او را «ولی» نامیده است که کلامش نافذ و اوامرش مطاع است و اختیاراتش عبارتند از: نصب و یا عزل والی برای مناطق، فرماندهی لشکر و یا تعیین فرماندهان، رفع منازعات و خصومات و نصب جانشین برای خود در پایتخت و حکومت.

۲. قانون و شریعت و برنامه برای این دولت.

۳. قوای مجریه و مقننه.

۴. ارتش و تحرکات مختلف نظامی و منظم (تعیین و هدایت امیران، افسران).

۵. تنظیم عهدنامه‌ها (مثل معاهده صلح حدیبیه و معاهده اهل مقنا).

۶. مکاتبات دیپلماتیک (مثل مکاتبه با قیصر که دحیه کلبی واسطه بود).

۷. تعیین پایتخت دولت.

۸. تبلیغات دولت (که عبارت بودند از شعرا و خطباء، مانند حسان بن ثابت، کعب بن مالک و عبدالله بن رواحه).

۹. اجرا کنندگان احکام (مانند علی بن ابی طالب، زبیر، مقداد، عاصم بن ثابت و ضحاک بن ابی سفیان).

۱۰. کابینه و هیئت دولت (بزرگان اصحاب و عترت طاهره که در عین حال، مجلس شورا هم محسوب می شدند).

۱۱. ولایت عهد (علی بن ابی طالب علیه السلام بود).

۱۲. محافظین رئیس دولت.

۱۳. شهرداری (که حسب نام دارد و مسئول آن در مکه، سعید بن سعد بن العاص و در مدینه، عمر بن خطاب). اموری که شمرده شد، نشانه‌های دولت اولیه اسلام بود و به جز از عهده یک دولت، بر نمی آید و علائمی است که جز بر یک دولت حقیقی، دلالت نمی کند.^۱

۱. النظام السياسي فی الاسلام، ج ۱، ص ۶.

استاد جعفر سبحانی نیز می‌نویسد: «این حکومت، هر چند از نظر سازمان و تشکیلات اداری، همانند حکومت‌های جهان امروز نبود، ولی بایک ترکیب ابتدایی که به چهار رکن والی، عامل خراج، قاضی و اطاعت از مرکز حکومت استوار بود، در حقیقت، نمونه یک حکومت کاملی بود؛ البته سرعت تشکیل حکومت اسلامی به وسیله پیامبر ﷺ، ضرورت این کار را در جوامع اسلامی در اولین فرصت نشان می‌دهد. پس جامعه مسلمانان باید در نخستین فرصت، نظام سیاسی مستقل خود را متناسب با هر عصری تأسیس کنند. همه اینها با مطالعه کتاب‌هایی در زمینه سیره و تاریخ زندگانی پیامبر ﷺ (سیره ابن هشام، تاریخ طبری، تاریخ ابن اثیر، ارشاد مفید، کشف الغمه) و نیز تاریخ سیاسی اسلام از دکتر حسن ابراهیم حسن و دیگر کتاب‌های تاریخی، به دست می‌آید»^۱.

(ب) اصول ساختار حکومتی رسول خدا ﷺ

پیامبر گرامی اسلام ﷺ شهر مدینه را «ستاد» و شهرهای دیگر را «صف» قرار داده بود. صفوف، اختیار کافی در تصمیم‌گیری و اجرا داشتند. سیاست‌های کلی، از مدینه ابلاغ می‌شد. برخی از سیاست‌ها هنگام اعزام، به شکل شفاهی یا کتبی و برخی در حین مأموریت و به وسیله پیک‌ها بیان می‌شد. جدایی صف از ستاد، به گونه‌ای نبود که مانع نظارت و کنترل باشد. اطلاعات و گزارش‌ها از راه‌های گوناگون، به رسول خدا ﷺ می‌رسید و آن حضرت، پس از تفحص و اطمینان، اقدام لازم را برای تشویق، تنبیه و یا عزل، اعمال می‌کرد^۲. در ستاد مدینه، با توجه به بساطت سازمانی، خود آن حضرت، وظایف صف و ستاد را انجام می‌داد؛ یعنی هم برنامه‌ریزی، نظارت و پشتیبانی را که وظایفی ستادی است، انجام می‌داد و هم آنها را اجرا و فرماندهی می‌کرد. به طور کلی، ساختاری که آن حضرت در اداره حکومت خویش بنیاد نهاد و آن را متمایز از نظام‌های

۱. جعفر سبحانی، مبانی حکومت اسلامی، ج ۱، ص ۲۲۲.

۲. سیدصعید الدین قوامی، مدیریت از منظر کتاب و سنت، قم: دبیرخانه مجلس خبرگان، ۱۳۸۳، ص ۳۷۶.

بعدی مدیریتی و نظام‌های علمی اداری کرد، مبتنی بر یکسری اصول تأسیسی و اختصاصی برجسته و ممتاز و هماهنگ با بافت و ساخت جامعه اسلامی و برخاسته از مکتب اسلام بود. اجزای این ساختار، عبارت بودند از:

۱. مرکزیت مسجد برای حکومت

مسجد، یگانه مقر عمومی دولت اسلامی بود. پیامبر ﷺ در سال‌های اقامت در مدینه، امور حکومتی و اداری را در جایی جز مسجد انجام نمی‌داد. به استثنای مسجد النبی، نه مسجد در مدینه، در دوران حیات رسول الله ﷺ، ساخته شد. همه آن مساجد، مرکز عبادت، آموزش و انجام امور مملکتی، اداری و غیره بودند. از میان این مسجدها، مسجد النبی در مدینه، مقر مرکزی حکومت اسلامی شد و در آن‌جا، پیامبر نمایندگان را به حضور می‌پذیرفت و سفیران را از سوی خود به مأموریت‌های اداری، سیاسی، و نظامی روانه می‌ساخت.^۱

۲. اتحاد امارت و امامت

در حکومت پیامبر ﷺ، بیشتر استانداران و فرمانداران، موظف به اقامه نماز جمعه و جماعت و اداره ولایت خویش بودند و به شکل غالب، دو شأن موازی یا طولی امارت و امامت، به شکل جدا از هم وجود نداشته است. در برخی آیات قرآن دلالت دارند که رسول خدا ﷺ به طور همزمان، هم امیر و فرمانده نظامی بود و هم امام جماعت؛ یعنی این آیات، بر اتحاد امامت و امارت، در شخص رسول خدا دلالت دارند.^۲

۳. تقسیمات کشوری بر اساس ولایات حدوداً خودمختار

بر اساس دستورالعمل‌ها و شرح وظایف‌های کتبی و شفاهی و سایر منابع و اسناد معتبر تاریخی، در حکومت پیامبر ﷺ، هر والی و حاکم اعزامی،

۱. در منابع متعدد مساجد دوران حیات پیامبر را بیست باب ذکر کرده‌اند؛ ر. ک: التراتیب الاداریه، ج ۱، ص ۳۴۹-۳۵۰.

۲. جمعه (۶۲)، آیه ۹-۱۱؛ نساء (۴)، آیه ۱۰۱؛ بقره (۲)، آیه ۱۴۲-۱۵۰.

به مثابه یک رئیس دولت محلی خودمختار، تحت نظارت حکومت مرکزی عمل می‌کرد.^۱

۴. سلسله مراتب ولایی

هر سازمانی طبعاً شکل و ترتیب معینی دارد که به وسیله آن، روابط مشاغل بر پایه سلسله مراتب اداری نشان داده می‌شود. شبکه روابط نامبرده، ترکیب سازمان را نشان می‌دهد که معمولاً به شکل هرم یا مثلث است؛ زیرا تعداد مشاغل در رده‌های بالاتر، کمتر از رده‌های پایین است. در رأس هرم سازمان، رئیس و یکی از معاونان او قرار دارند^۲ و به ترتیب سلسله مراتب قدرت، شاهد نزول قدرت هستیم که بنا به اصل حاکم در سلسله مراتب، زیر دست، باید از زیر دست - در ساختار - فرمان ببرد. هرم قدرت در ساختار نظام سیاسی پیامبر ﷺ، از خداوند متعال شروع و با رسول او ادامه یافته، به اولی الامر و کارگزاران می‌رسد؛ «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۳ و اصل اطاعت از مافوق، بر آن حاکم می‌باشد؛ چنان‌که پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى اللَّهَ وَ مَنْ أَطَاعَ أَمِيرِي فَقَدْ أَطَاعَنِي وَ مَنْ عَصَى أَمِيرِي فَقَدْ عَصَانِي»^۴ هر کس مرا اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است و هر کس از من نافرمانی کند، از خدا نافرمانی کرده است و هر کس از فرمان منصوب من اطاعت کند، از من اطاعت کرده است و هر کس از فرمان منصوب من نافرمانی کند، از من نافرمانی کرده است». در سلسله مراتب ولایی، اطاعت از مافوق، کورکورانه نیست؛ بلکه به دلیل «دانایی و تخصص» بالا دست و ولی امر است و البته فرمان مافوق، باید در چارچوب شرع و مبتنی بر اصول شناخته شده اسلام باشد؛ «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ».

۱. ر. ک: مدیریت از منظر کتاب و سنت، ص ۳۸۳.

۲. علی محمد اقتداری، سازمان و مدیریت، ج ۱، ص ۱۰۶.

۳. نساء (۴)، آیه ۵۹؛ ر. ک: آیات ۸۰ و ۸۳ همین سوره.

۴. تقی‌الدین الشیخانی، نظام الحکم فی الاسلام، ص ۲۳۷.

۵. وحدت دین و سیاست

ساختار حکومتی پیامبر اعظم ﷺ، بر پایه آمیختگی و وحدت دین و سیاست استوار بود که در واقع از راهبردهای چهارگانه پیشین نشئت می‌گرفت و بیان‌گر توانایی و ظرفیت دین اسلام و قرآن کریم، برای اداره دنیا و دین مردم بوده است. در حکومت دینی، امور سیاسی، برخاسته از متن دین هستند و بخش بزرگی از فقه و احکام اسلام، مربوط به مسائل سیاسی و اجتماعی است.

ادوارد گیبون در این باره می‌نویسد: «قرآن، دستور عمومی و قانون اساسی مسلمین است که شامل مجموعه قوانین دینی، اجتماعی، مدنی، تجاری، نظامی، قضایی، جنایی و جزایی است. همین مجموعه قوانین، از تکالیف زندگی روزانه گرفته تا تشریفات دینی، از تزکیه نفس تا حفظ بدن و بهداشت، از حقوق عمومی تا حقوق فردی، از منابع فردی تا منافع عمومی، از اخلاقیات تا جنایات و از عذاب مکافات این جهان تا عذاب و مکافات جهان آینده، همه را در بر دارد»^۱.

۶. انعطاف پذیری و مقتضیات زمان

انعطاف‌پذیری و استفاده از تجربیات و روش‌های مفید و کارآمد، جهت پاسخ‌گویی به مقتضیات زمان و مکان، یکی دیگر از ویژگی‌های ساختار حکومتی پیامبر ﷺ است. وی به اخذ علوم از دیار کفار دستور می‌داد و بعضی از اموری را که سودمند بود، به کار می‌گرفت؛ مثل کندن خندق و روشنایی مسجد با آتش^۲. وقتی پیامبر ﷺ خواست به هرقل، امپراتور روم نامه بنویسد، گفتند: عجمان، نامه بدون مهر نمی‌پذیرد؛ از این جهت، برای پیامبر مُهری از نقره ساختند که نقش آن، «محمد رسول‌الله» بود^۳. مسلمانان، نظام اداری خود را از ایران اقتباس کردند.

۱. دیون پورت جان، عذر تقصیر به پیشگاه محمد ﷺ و قرآن، ترجمه غلامرضا سعیدی، قم: دارالتبلیغ اسلامی، صص ۹۸-۹۹.

۲. تراتیب الاداریه، ج ۱، ص ۱۳.

۳. حسن ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۴۶۴.

دفاتر و دیوان‌های دستگاه خلافت آنها، به سبک دفاتر و دیوان‌های قدیمی ایران تنظیم می‌شد.^۱ و حتی کارشناسان آنها استخدام می‌شدند؛ یا افرادی را برای کسب تجربیات اداری به ایران می‌فرستادند.^۲ رسول خدا ﷺ می‌فرمود: «اطلبو العلم ولو بالصین». بدیهی است که منظور حضرت، معارف الهی نبود؛ بلکه علوم تجربی و تکنیکی بود.^۳ پیامبر ﷺ، حتی نسبت به سنت‌های موجود در جزیره العرب و قریش روحیه انعطافی داشت؛ اگر سنت‌ها را خوب و مفید تشخیص می‌داد، آنها را زنده نگه می‌داشت و به آنها احترام می‌گذاشت؛ اما اگر لازم می‌دید، آنها را نفی می‌کرد.^۴ در هر صورت، بررسی اصول فوق و سایر متون و نصوص تاریخی معتبر، اثبات‌کننده و مبین وجود ساختار خاص و متمایز حکومت رسول خدا می‌باشد.^۵ و بر این اساس، تفکری که معتقد است با اوضاع صدر اسلام، نمی‌توان تشکیلاتی را تصور کرد و در نتیجه، بر طبل جدایی دین از سیاست می‌کوبد، با چالش و بطلان مواجه می‌شود.^۶

تشکیلات اداری

● پرسش ۳۳. تشکیلات دولتی و اداری پیامبر اکرم ﷺ در مدینه الرسول، چگونه بود و آن حضرت در راستای تحقق مأموریت الهی خویش، چه سازمان‌هایی به وجود آورد؟

شهر مدینه، پس از هجرت پیامبر ﷺ به آن جا، شاهد شکل‌گیری یکی از متکامل‌ترین دولت‌های روزگار، با ساختار و اصولی مترقی بود.

۱. مرتضی مطهری، خدمات متقابل ایران و اسلام، ص ۳۸۳.

۲. ترانسیب الاداریه.

۳. منصوری لاریجانی، مدیریت اسلامی، ج ۱، ص ۲۸.

۴. خدمات متقابل ایران و اسلام، ص ۳۸۳.

۵. جهت آشنایی بیشتر و توضیحات کامل در این زمینه ر. ک: سیدصمصام الدین قوامی، ساختار حکومت پیامبر ﷺ، فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۲۳ و ۲۴؛ ساختار حکومت اسلامی، دیدگاه‌ها و نظریه‌ها، شماره ۱۱.

۶. ر. ک: حمید رضا شاکرین، سکولاریسم، تهران: کانون اندیشه جوان، ۱۳۸۴، ج ۲، صص ۷۲-۷۹.

مؤلف کتاب *دولة الرسول* علیه السلام، معتقد است که در حکومت رسول خدا صلی الله علیه و آله، وظایف، بر عهده یازده دستگاه بوده است که عبارت بودند از:

۱. وزیر. ۲. دستگاه اداری. ۳. دستگاه قضایی. ۴. دستگاه فنی. ۵. دستگاه مالی.
۶. دستگاه دیپلماسی. ۷. دستگاه نظامی یا عسکری. ۸. دستگاه آموزشی و تعلیمی.
۹. دستگاه تبلیغی. ۱۰. دستگاه امنیتی. ۱۱. دستگاه حسبه.

در ادامه، به بررسی مهم ترین اقدامات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، در راستای تحقق وظایف و اهداف الهی، در تکوین دولت مدینه و تشکیلات حکومتی و اداری آن، اشاره شده که برخی عبارتند از:

کادر سیاسی مدینه (نقیبان)

اندکی پیش از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله، شالوده و زیر بنای نظام اداری در این شهر، با انتخاب نقبای دوازده گانه، از میان بیش از ۷۰ نفر، توسط اوس و خزرج و به تقاضای پیامبر، آغاز شد. وظیفه و مسئولیت نقبا، مسئولیت اداری، سیاسی، فرهنگی و تبلیغ و نشر اسلام در یثرب و زمینه سازی برای مهاجرت پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان بود.^۱ پیامبر صلی الله علیه و آله، این گروه را به عنوان «گروه سیاسی» و هر یک را مسئول اداره و هدایت قبیله خود قرار داد و به موازات آن، شهر مدینه، به چندین «ناحیه» یا «بخش» تقسیم می شد. در هر ناحیه یا بخشی، یک رئیس (نقیب) و چندین نایب رئیس (عریف) نیز وجود داشت. پیامبر صلی الله علیه و آله برای اداره کل نقبا، رئیسی تعیین کرد که به او «نقیب النقباء» گفته می شد^۲ و بدین ترتیب، مجموعه شورای سیاسی دولت مدینه، از ۴۹ نفر تشکیل می شد و هر نقیب، دارای سه عریف بود که بر امور مالی، اجتماعی و اطلاعاتی

۱. پرویز سعیدی، سازمان اداری و مالی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله، فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۳۰، ز. ک: صالح احمد العلی، دولت رسول خدا صلی الله علیه و آله، ترجمه هادی انصاری، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۱، ص ۸۳.

۲. محمد حمید الله، مجموعه الوثائق السياسية للمعهد النبوی، بیروت: دارالارشاد، ۱۹۶۹، ص ۶۹.

رسیدگی می‌کرد. شخص پیامبر ﷺ، در رأس قدرت قرار گرفته بود و تمامی مسائل اجتماعی، با تصمیم‌گیری وی حل می‌شد؛^۱ اما پس از هجرت پیامبر ﷺ به مدینه و استقرار در آن جا و به ویژه پس از امضای پیمان مشترک دفاعی با یهود در محافظت از شهر، وی، شورای دوازده نفره را تغییر داد و مسلمانان با اعضای بیشتر و مشارکت گسترده‌تر، به اداره امور پرداختند.

تدوین اولین قانون اساسی جهان

نخستین قانون اساسی مدون جهان، در اولین سال هجرت رسول اعظم ﷺ به مدینه، توسط آن بزرگوار تنظیم شد. آن حضرت، برای این که روابط اجتماعی مسلمانان را به نحوی روشن و دقیق تثبیت نموده، حقوق، مسئولیت و موقعیت اجتماعی گروه‌های گوناگونی را که در یک شهر زندگی می‌کردند، تعیین کند، دست به تنظیم یک اساس نامه یا «قانون اساسی» زد که مشتمل بر ۴۷ ماده بود.^۲ برخی از نکات مهم آن عبارتند از:

۱. تکوین «امت اسلامی»، شامل هر کسی می‌شود که اسلام را بپذیرد و ایمان بیاورد؛ گرچه در آینده و فارغ از ویژگی‌های قبیله‌ای و عواملی نظیر خون و نژاد است و علاوه بر آن، کسانی که در این نظام عضویت دارند، حقوقشان با یکدیگر مساوی است.

۲. پیامبر ﷺ واحدهای قبیله‌ای آن روز را به رسمیت شناخته، حق پناهندگی، دیه مشترک (خون بها) و بعضی حقوق مالی (بیمه) را تضمین کرده بود.

۳. این پیمان، وحدت ملی را تضمین می‌کند و همه در جنگ و صلح، برابرند؛

۱. سید محمد تقی، ساختار اجتماعی و سیاسی نخستین حکومت اسلامی در مدینه، قم: انتشارات هجرت، ۱۳۷۶، ص ۹۱.

۲. ر. ک: همان، ص ۱۵۰؛ ساختار اجتماعی و سیاسی نخستین حکومت اسلامی در مدینه، ص ۹۳-۱۰۳؛ اکبرزاده، سندی با ارزش از سال‌های اولیه رسالت حضرت محمد ﷺ، اولین قانون اساسی جهان، نشریه گلستان قرآن، مهر ۱۳۸۰، شماره ۱۲۸، ص ۲۴-۲۶.

الزامات مالی که ناشی از وقوع جنگ‌ها باشد، مشترک است و در هنگام جنگ، خدمت نظامی، یک تعهد الزامی است و همه باید به صورت یکسان، در آن شرکت داشته باشند؛ البته پیامبر ﷺ یهودیان را تنها در دفاع از مدینه دخالت داد؛ نه در جنگ‌های هجومی.

۴. این سند، امنیت داخلی شهر مدینه را تضمین می‌کرد و هرگونه جنگ داخلی، محکوم شد.

۵. تنظیم عدالت اجتماعی و تنظیم امور قضایی و اداری، از مهم‌ترین اهداف محتوای این منشور بود.

۶. این قرارداد، در مورد استقلال دینی و اجرای احکام شرعی یهود، استقلال قائل بود و در مورد هم پیمانان آنها نیز رعایت می‌شد.

۷. این معاهده، ارتباط مسلمانان را با یکدیگر، به ویژه در حمایت از مظلوم و احیای حق، مورد تاکید قرار می‌داد.

۸. معاهده، حق پناهندگی را در حق همه قبایل عرب و یهود، محترم می‌شمرد و بدین ترتیب، مسلمانان پس از امضای قرارداد، امت واحدی را به وجود آوردند و نسبت به اجرای محتوای قرارداد، التزام کامل داشتند و آن را محترم می‌شمردند و در نتیجه، دولت مدینه را با سه گروه دارای استقلال و تشخص سیاسی، یعنی مهاجران، انصار و یهود، به وجود آوردند.^۱

تشکیلات اداری دولت نبوی

حضرت محمد ﷺ، توانست تشکیلات اداری لازم را جهت تحقق اهداف و سیاست‌های داخلی و خارجی دولت خویش، فراهم سازد. بخش‌هایی از این تشکیلات عبارتند از:

۱. ر.ک: ساختار اجتماعی و سیاسی نخستین حکومت اسلامی در مدینه، ص ۱۰۹.

۱. بخش فرهنگ

الف) آموزش همگانی؛ پیامبر ﷺ علاوه بر آموزش معارف دینی، به سواد آموزی و آموزش خواندن و نوشتن توجه ویژه‌ای داشت؛ چنان که عده‌ای از مسلمانان را استخدام کرد تا به کودکان انصار، خواندن و نوشتن یاد دهند و شرط آزادی هر یک از اسیران بدر را که خواندن و نوشتن می‌دانستند، تعلیم ده تن از اصحاب و فرزندان آنان قرار داد و به زید بن ثابت دستور داد تا زبان عبری و سریانی را بیاموزد^۱.

ب) تبلیغ معارف دینی؛ پیامبر ﷺ بعضی از اصحاب را برای آموزش قرآن در شهر مدینه، به یاری طلبید^۲.

ج) گروه نویسندگان؛ کاتبان، پیامبر را در انجام کارهایی مانند آمارنویسی، گزارش‌نویسی، بایگانی، کتابت وحی و... یاری می‌کردند. از این افراد، چهار تن مخصوص نوشتن وحی بودند (علی ابن ابی طالب، عثمان بن عفان، ابی بن کعب، زید بن ثابت). دو تن در امور زندگی، به آن حضرت مدد می‌رساندند (خالد بن سعید بن العاص و معاویه بن ابی سفیان). دو نفر آن چه را میان مردم پیش می‌آمد، می‌نوشتند (مغیره بن شعبه و حصین بن نمیر) و دو تن، مطالب مربوط به قبایل و مسائل مربوط به آنها را برای مردم می‌نگاشتند (عبدالله بن ارقم بن یغوث و علاء بن عقبه). همچنین زید بن ثابت، نامه‌هایی را که خطاب به پادشاهان بود، می‌نوشت^۳.

چنین تشکیلاتی، کارکرد دبیرخانه را داشت و متشکل از بایگانی و مجموعه‌ای از دیوان، کتابت و غیره بود^۴.

۱. سازمان اداری و مالی در زمان رسول خدا ﷺ.

۲. جهشایری، الوزراء و الكتاب، ص ۴۰-۴۲.

۳. حسن ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ص ۱۰۰ و ۱۰۱.

۴. تراتیب الاداریة، ج ۱، ص ۲۲۰، ۲۲۵.

۲. بخش اقتصاد

الف) جمع آوری منابع مالی؛ رسول خدا ﷺ افرادی را معین کرده بود تا زکات، جزیه، صدقات و مالیات را جمع آوری کنند که به چنین افرادی، «مصدق» گفته می‌شد. و در مجموع، تعداد عاملان و مصدقان زکات، ۲۸ نفر بودند.^۱

ب) مصرف و توزیع صدقات؛ شخصی که پولی را از طرف رسول خدا ﷺ بین مردم توزیع و تقسیم می‌کرد، موزع نامیده می‌شد.^۲

ج) نظارت اقتصادی؛ امور اقتصادی در عهد پیامبر خدا ﷺ، مبتنی بر احترام به مالکیت خصوصی مشروع بود و همه فعالیت‌های اقتصادی و بازار، زیر نظر و مراقبت دولت بوده است تا مبادا در معاملات، از التزام به حدود شرع، تخلف شود و در بعضی حالات، متخلفین تنبیه می‌شدند؛ مثلاً هر محتکری که از عرضه کالاهای خود و فروش آن با قیمت مناسب که متناسب با قدرت خرید مصرف کننده بود، امتناع می‌ورزید، به دستور پیامبر، تحت پیگرد قرار می‌گرفت.^۳

۳. امور قضایی

الف) قضاوت شخص پیامبر اکرم ﷺ؛ در جریانات فراوانی، پیامبر ﷺ به عنوان مرجع، داور و حاکم، در جهت رفع اختلاف و فصل خصومت، قضاوت می‌کرد و ضوابط و قوانین قضایی خویش را اعلام می‌کرد.^۴

ب) نصب و اعزام قضات؛ پیامبر ﷺ، متناسب با نیاز جامعه اسلامی، افرادی را که صلاحیت داشتند، به عنوان قاضی به شهرهای دیگر می‌فرستاد.^۵

۱. ر. ک: محسن الموسوی، دولة الرسول، ص ۲۸۲؛ بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۳۷۳؛ اسدالغابه، ج ۲، ص ۲۴۷؛

سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۴۸؛ تراتیب الاداریه، ج ۱، ص ۳۹۲.

۲. ر. ک: ساختار حکومت پیامبر ﷺ.

۳. ر. ک: سازمان اداری و مالی در زمان رسول خدا ﷺ.

۴. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۶۸؛ ر. ک: احمد بن حنبل، مسند، ج ۵، ص ۳۲۷.

۵. تراتیب الاداریه، ج ۱، ص ۲۵۸.

ج) مجازات و اجرای حدود؛ در مواردی که گناهکار استحقاق اجرای حد داشت، پیامبر اسلام به آن اقدام می کرد.^۱

۴. امور نظامی و امنیتی

الف) فرماندهی؛ پیامبر ﷺ فرماندهی حدود ۶۰ جنگ را بر عهده داشت که همه جنبه دفاعی داشتند و گاهی نیز به نیابت از خویش، افرادی را برای فرماندهی برخی جنگ ها تعیین می کرد.

ب) تقسیمات لشکری؛ حضرت رسول ﷺ در تنظیم لشکر، شیوه متعارف در آن عصر را به کار می برد و لشکر را به پنج گروه قلب، میمنه، میسره، مقدمه و ساقه، تقسیم می کرد.^۲

ج) مناصب نظامی؛ سمت های نظامی متعددی در لشکر پیامبر ﷺ وجود داشت؛ به عنوان مثال، «صاحب لوائ» به علمدار و پرچمدار پیامبر ﷺ در نبرد گفته می شد و «امیرالرماه»، به فرمانده تیراندازان در جنگ، اطلاق می شد.^۳

د) نیروی انسانی و آمادگی دفاعی؛ در مواقع نیاز، جهاد بر تمامی مسلمانان واجد شرایط که توانایی مبارزه و دفاع را داشتند، واجب بود و هزینه جهاد نیز بر عهده خود مسلمانان بود و آنان به عنوان افراد ارتش، حقوق دریافت نمی کردند. پیامبر همواره خواهان آمار دقیق مردان مسلمان بود و برای آمار مسلمانان مرد، دفتر و سجل های مدونی موجود بوده است.^۴

ه) تاکتیک های جنگی؛ دکتر عباس محمود العقاد، در کتاب «عبقریه محمد ﷺ»، فنون جنگی و تاکتیک های نظامی پیامبر ﷺ را با پیشرفته ترین و مشهورترین روش های نظامی معاصر، مقایسه کرده و نشان داده است که پیامبر ﷺ به عنوان یک رهبر سیاسی و

۱. شیخ طوسی، خلاف، ج ۴، ص ۵۰۶؛ تراتیب الاداریه، ص ۲۹۴ و ۳۰۰.

۲. اسد الغابه، ج ۲، ص ۳۵۷.

۳. ک: ساختار حکومت پیامبر ﷺ.

۴. التراتیب الاداریه؛ به نقل از صحیح مسلم، ج ۱، ص ۲۲۰-۲۲۱.

نظامی لایق، از همه فنون نظامی، اطلاع کامل داشته و توانسته است به همه اهداف سیاسی و نظامی خود نایل آید.^۱ پیامبر ﷺ، به جای روش‌های معمول کَر و فر، روش «زحف» یا پیشروی آهسته را جایگزین کرد و جاسوسی نظامی را به عنوان برتری تاکتیکی در جنگ علیه دشمن، در برنامه خود داشت. علاوه بر آن، عده‌ای را به عنوان مُخَذَل منصوب کرد؛ یعنی کسانی که روحیه دشمن را با کید و سیاست، تخریب کرده، آنها را مهبای شکست نظامی کنند و به اصطلاح، جنگ روانی راه می‌انداختند؛ چنان‌که نعیم بن مسعود بن عامر اشجعی، در جنگ احزاب، چنین مأموریتی داشته است. او در جنگ خندق، مسلمان شده بود و با نقشه، روحیه بنی قریظه را تخریب کرد. وی بین دو سپاه قریظه و غطفان، در جنگ خندق، اختلاف انداخت تا از مدینه رفتند. رسول خدا ﷺ فرمود: «الحرب خدعه؛ جنگ فریب است».^۲

و) مسائل امنیتی و اطلاعاتی؛ بررسی‌های تاریخی، بیان‌گر این واقعیت است که مسائل امنیتی و کسب اطلاعات لازم از فعالیت‌ها و تحرکات دشمنان و گروه‌های مخالف، از اهمیت ویژه‌ای در سیاست‌های نظامی و دفاعی پیامبر اکرم ﷺ برخوردار بوده است. وی علاوه بر این‌که شخصا بر مسائل امنیتی و اطلاعاتی نظارت داشت، تضمین امنیت دولت در شهرها و جلوگیری از تاخت و تاز دشمن خارجی و گردآوری جنگجو، را از مسئولیت‌های اداری والیان خویش قرار داد. در جنگ‌ها، حضرت راهنمای جنگ داشت؛ یعنی شخصی که اطلاعاتی در خصوص زمان، زمین و موقعیت‌های مختلف نیروهای خودی و دشمن داشت، رسول خدا ﷺ، از اطلاعات او در جنگ استفاده می‌برد. برای آگاهی از توطئه‌های داخلی و خارجی، به ویژه در برخوردهای نظامی، عده‌ای از

۱. ر.ک: ساختار اجتماعی و سیاسی نخستین حکومت اسلامی در مدینه، ص ۱۲۵-۱۳۱؛ علی اصغر فیض پور،

تاکتیک‌های جنگی رسول خدا ﷺ.

۲. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۴۰.

مسلمانان را برای کسب خبر از شرایط دشمن و اطلاع از تصمیمات و برنامه‌های آنان، اعزام می‌کرد. در کتاب‌های تاریخ و سیره، نام برخی از این مأموران و نوع مأموریتشان ثبت شده است.^۱ علاوه بر عیون و جاسوسان که کارکرد گروه اطلاعات-عملیات را ایفا می‌کردند، برای فریب دشمن، شخصی شبیه پیامبر ﷺ می‌شد و به جای وی، در قلب لشکر قرار می‌گرفت. حفاظت پیامبر ﷺ در جنگ‌ها، یک اصل مهم بود و بدین خاطر، همواره عده‌ای به عنوان محافظ، اطراف وی حضور داشتند. پیامبر ﷺ برای رعایت حفاظت اطلاعات، برای هر فرماندهی که منصوب می‌شد، یکی را مأمور می‌کرد تا او را کنترل کند^۲ و در مواردی که یکی از کارگزاران دولتی، مورد اتهام و سوء ظن قرار می‌گرفت، پیامبر افرادی را جهت تحقیق و بررسی تعیین می‌کرد و اگر از فرماندهان جنگ، کسی مورد اتهام بود، رسول خدا برخی از اصحاب مورد اطمینان خود را، برای بررسی و ارائه گزارش، همراه آن سپاه اعزام می‌کرد.^۳

۵. تقسیمات کشوری

رسول خدا ﷺ پس از فتح عربستان، برای اداره کشور پهناور خویش، استانداران، والیان و امیرانی، برای نواحی و شهرهای بزرگ معین و نصب کرد^۴؛ چنان‌که عتاب بن اسید را به فرمانداری مکه منصوب کرد^۵.

۶. سیاست خارجی

الف) اعزام سفیر و ارسال نامه به سران کشورها؛ مأموریت و رسالت الهی پیامبر ﷺ جهانی بود و به هیچ وجه، منحصر به مدینه یا حجاز نبود؛ بدین خاطر، آن حضرت پس از تشکیل دولت خود در مدینه، با دولت‌های بیگانه، روابط برقرار ساخت

۱. همان، ص ۳۶۱-۳۶۲ د. ک: آیه‌الله مکارم شیرازی و همکاران، پیام قرآن، ج ۱۰.

۲. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۴۰.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۴.

۴. شمس الدین، نظام والحکم والاداره فی الاسلام، ص ۵۵۵.

۵. ساختار حکومت پیامبر ﷺ.

و با اعزام سفیر و ارسال نامه به سران دیگر کشورها، رسالت خود و اصول سیاست خارجی دولت خویش را اعلام کرد.^۱

ب) اداره رسایل و ترجمه؛ این اداره، از چند نفر از اصحاب تشکیل شده بود که وظیفه ترجمه نامه‌ها و گفت و گوها و مذاکرات رسول اکرم ﷺ و هیئت‌های خارجی را برعهده داشت.^۲

ج) عقد پیمان‌های سیاسی؛ یکی از مهم‌ترین پیمان‌ها، پیمان حضرت با یهودیان مدینه^۳ و دیگری پیمان صلح حدیبیه با قریش بوده است.^۴

د) پذیرش هیئت‌های خارجی؛ پیامبر ﷺ در مدینه، خانه‌ای ایجاد کرد تا هیئت‌های سیاسی که برای دیدار با آن حضرت و تشریف به اسلام و یا با هدف دیگری به مدینه وارد می‌شدند، در آن جا از آنها پذیرایی شود.^۵

همان گونه که مشاهده می‌شود، پیامبر گرامی اسلام ﷺ، به دلیل برخورداری از شئون و اختیارات مختلف الهی و در راستای فعلیت بخشیدن به اهداف عالی خویش، در زمینه‌های گوناگون سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، داخلی و خارجی، اقدام به تأسیس دولت کرد و پیشرفته‌ترین و کارآمدترین تشکیلات اداری و سازمان‌های مورد نیاز عصر خویش را به وجود آورد؛ به نحوی که با وجود مدت زمان کوتاه و مشکلات و موانع متعدد، بیشترین و مؤثرترین دستاوردها را در جهت آزادی، عدالت، هدایت، تکامل و ترقی مادی و معنوی جامعه بشری، به ارمغان آورد.

گوستاولوبون می‌نویسد: «نفوذ اخلاقی همین اعراب زابیده اسلام، آن اقوام وحشی اروپا را که سلطنت روم را زیر و زبر نمودند، در طریق آدمیت داخل کرد و

۱. یعقوب جعفری، مسلمانان در بستر تاریخ، ج ۱، ص ۸۰.

۲. ر. ک: دولة الرسول، ص ۲۷۴؛ تراتیب الاداریة، ج ۱، ص ۲۵۱؛ اسدالغابه، ج ۲، ص ۲۷۹.

۳. ک: سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۵۰۱.

۴. ر. ک: مکاتیب الرسول، ص ۲۸۲.

۵. دولة الرسول، ص ۲۸۹.

نیز نفوذ عقلانی آنان، دروازه علوم و فنون و فلسفه را که از آن به کلی بی‌خبر بودند، به روی آنها باز کرد و تا ششصد سال، استاد اروپاییان بودند»^۱. فریدریش دیترسی، خاورشناس و محقق آلمانی نیز چنین اذعان می‌کند: «علوم طبیعی، ریاضی، فلسفه و ستاره‌شناسی که در قرن دهم، اروپا را جلو برد، سرچشمه آنها قرآن محمد ﷺ بود و اروپا، به آیین محمد ﷺ بدهکار است»^۲.

۱. تمدن اسلام و عرب، ص ۷۵۱.

۲. نصرالله نیک‌بین، اسلام از دیدگاه اندیشمندان غرب، دورود: انتشارات سیمان و فارسیت، ص ۵۲.

دوران فتح و گسترش

فتح مبین

● برش ۳۴. چرا رسول الله ﷺ از صلح حدیبیه به عنوان بزرگ‌ترین فتح یاد کرد؟

صلح نامه حدیبیه، در سال ششم هجری میان پیامبر اسلام و نماینده مشرکان امضا شد. این پیمان، با توجه به آثار و نتایج درخشانش، پیروزی به شمار می‌آمد؛ چنان‌که سوره فتح در بازگشت از حدیبیه، بر پیامبر نازل شد^۱ و در آغاز این سوره، چنین آمده است: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا﴾^۲ و خداوند، این صلح را فتح آشکار اعلام کرد و در ادامه، با ابراز رضایت از بیعت کنندگان با پیامبر در حدیبیه (که به بیعت رضوان شهرت یافت)، پاداش آنان را «فتح قریب» دانسته است.

بنابراین، می‌توان مجموعه تحولات مربوط به صلح حدیبیه تا فتح مکه را فتح قریب برشمرد. به مصادیق فتح، دقت کنید:

۱. صلح حدیبیه، یک فتح بدون جنگ بود^۳؛ هنگامی که پیامبر از حدیبیه باز می‌گشت، سوره فتح نازل شد. یکی از اصحاب عرض کرد: «این چه فتحی است که ما را از زیارت خانه خدا بازداشتند و جلوی قربانی ما را گرفتند؟

۱. طبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۰۴ و ۱۰۵.

۲. فتح (۴۸)، آیه ۱.

۳. مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۰۹.

پیامبر ﷺ فرمود: بد سخنی گفتم؛ بلکه این بزرگ‌ترین پیروزی ما بود که مشرکان راضی شدند بدون برخورد خشونت‌آمیز، شما را از سرزمین خود دور کنند و به شما پیشنهاد صلح دهند و با آن همه ناراحتی که قبلاً دیده‌اند، تمایل به ترک تعرض نشان داده‌اند.^۱ سپس پیامبر، ناراحتی‌هایی را که در بدر و احزاب تحمل کردند، به آنها یادآور شد و مسلمانان تصدیق کردند که این، اعظم فتوح بوده است و آنها از روی ناآگاهی قضاوت کردند.^۲ قریش برای نخستین بار، اسلام و مسلمانان را به رسمیت شناخت و این امر، نشان دهنده تثبیت موقعیت مسلمانان در جزیره عربستان بود.^۳

به گفته واقدی، جنگ، مانع میان مردم و سخن گفتن با آنها بود و زمانی که جنگ به صلح تبدیل شد، هر کسی کمترین شعوری داشت و درباره اسلام چیزی می‌شنید، مسلمان می‌شد.^۴

امام صادق علیه السلام می‌فرمود: «پس از گذشت مدتی از صلح، اسلام چنان رشد کرد که نزدیک بود بر مکه مستولی شود و مسلمانان و مشرکان، درهم آمیختند».^۵ «زهری» می‌گوید: «فتحی عظیم تر از صلح حدیبیه، صورت نگرفت؛ زیرا مشرکین با مسلمانان ارتباط یافتند و اسلام در قلوب آنها جایگزین شد و در عرض دو سال، گروه عظیمی اسلام آوردند و جمعیت مسلمانان، با آنها فزونی گرفت».^۶

ابن هشام پس از نقل گفته زهری، می‌نویسد: مسلمانان همراه پیامبر هنگام صلح حدیبیه، ۱۴۰۰ نفر بودند و این تعداد، در فتح مکه و در عرض دو سال، به ۱۰۰۰۰ نفر رسید.^۷

۱. حوزی، نورالقلین، ج ۵، ص ۴۸.

۲. سیوطی، درالمشور، ج ۶، ص ۶۸.

۳. تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۱۵.

۴. المغازی، ج ۲، ص ۶۲۴.

۵. ظهیری، اعلام الوری، ص ۶۲.

۶. السیره النبویه، ج ۳، ص ۱۸۶.

۷. همان.

۲. پس از پیمان صلح و اطمینان از متوقف شدن تجاوز مشرکان، فرصت تبلیغ جهانی برای پیامبر اکرم ﷺ فراهم شد و حضرت نشر دعوت به خارج از مرزهای حجاز را آغاز کرد و برای شاهان بزرگ و مقامات مذهبی مسیحی و رؤسای قبایل معروف، نامه ارسال داشت.^۱

۳. بیشتر مفسران، پیروزی در خیبر را به عنوان آخرین سنگر یهودیان، مصداق فتح قریب می‌دانند^۲؛ به خصوص غنائم فراوانی که در پی این فتح، نصیب مسلمانان گردید.^۳

۴. فتح مکه، یکی از ثمرات صلح حدیبیه است که می‌توان آن را فتح قریب شمرد^۴؛ جابر می‌گفت ما فتح مکه را جز از روز حدیبیه نمی‌دانیم.^۵

دعوت جهانی

● پرسش ۳۵. آیا پیامبر اسلام برای تبلیغ و پیشرفت اسلام به خارج از حجاز، مبلغ فرستاد؛ اولین اقدام حضرت در این باره چه بود؟

پس از صلح حدیبیه و اطمینان از متوقف شدن تجاوز مشرکان، پیامبر اندیشه تبلیغ خارج از حجاز را عملی ساخت و با اعزام نماینده و ارسال نامه، همگان را به یکتاپرستی و پذیرش دین اسلام فراخواند و این دعوت فراگیر، تا هنگام وفات حضرت ادامه یافت. شاهان بزرگ، مقامات مذهبی مسیحی و رؤسای قبایل معروف، مخاطبان اصلی این نامه‌ها بودند.^۶

پیامبر در یک روز، شش نامه برای شش زمامدار و حاکم بزرگ آن روز جهان،

۱. ر.ک: مکاتیب الرسول .

۲. مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۱۶ .

۳. ر.ک: فتح (۴۸)، آیه ۱۹-۲۱ .

۴. فتح (۴۸)، آیه ۲۷ .

۵. اعلام الوری، ص ۶۱ .

۶. ر.ک: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۸۸۲؛ الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۵۹۱ .

ارسال داشت. قیصر روم، خسرو پرویز (شاه ایران) مقوقس (شاه مصر)، نجاشی، (شاه حبشه)، حارث بن ابی شمر غسانی (حاکم شام) و هودّه، (شاه یمامه) برخی از حاکمان معروفی بودند که پیامبر با آنان مکاتبه کرد.^۱

پیامبر اکرم ﷺ، نامه‌ای به اسقف نجران (ابوحارثه) در یمن نوشت و طی آن نامه، ساکنان نجران را به آیین اسلام دعوت کرد. این دعوت، موجب مذاکرات فراوانی بین نمایندگان مسیحیان با پیامبر ﷺ شد.^۲

فتح مکه

● **برش ۳۶.** صحنه ورود پیامبر به مکه و کعبه در جریان فتح مکه، چگونه بود؟

در سال هشتم هجرت، پیامبر اکرم ﷺ با لشکر اسلام و با جمعیتی ده هزار نفره، حرکت کرد و در نزدیک مکه اردو زد. پیش از ورود پیامبر به مکه، ابوسفیان با راهنمایی عباس بن عبدالمطلب، نزد رسول خدا ﷺ آمد و به ظاهر اسلام آورد. پیغمبر چند امتیاز را برای او قرار داد و گفت:

۱. هرکس به خانه ابوسفیان در آید، در امان است.

۲. هرکس در خانه خویش را ببندد، در امان است.

۳. هرکس به مسجد الحرام در آید، در امان است.

به دستور رسول خدا ﷺ، پیش از بازگشت ابوسفیان، سپاهیان مسلمان، به حضور پیامبر رسیدند تا ابوسفیان، آنان را ببیند. ابوسفیان، وقتی عظمت و شوکت مسلمانان را دید، بسیار شگفت زده شد و با شتاب به مکه بازگشت و دستور امان رسول خدا را ابلاغ کرد و مردم را از مخالفت بر حذر داشت.^۳ سپس پیامبر، با تقسیم‌بندی فرماندهان، دستور ورود به شهر را از چند نقطه صادر کرد و خود آخر، وارد مکه شد

۱. طبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۵۸-۲۶۲.

۲. جعفر سبحانی، فرائضی از تاریخ پیامبر، ص ۴۹۷؛ ر. ک: محمد ابراهیم آیتی، تاریخ پیامبر اسلام: علی احمدی میانجی، مکاتیب الرسول ﷺ.

۳. امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۳۶۹-۳۷۶.

و در بالای شهر مکه (در حجون)، خیمه وی را برافراشتند.^۱

پیغمبر اکرم ﷺ پس از ورود به مکه، راهی مسجد الحرام شد و تکبیر گفت، و پیرامون کعبه طواف کرد و به هر یک از ۳۶۰ بتی که به دور کعبه نصب شده بودند، می‌رسید، با چوب اشاره می‌کرد تا به زمین می‌افتاد و پس از شکستن بت‌ها، این آیه را بر زبان جاری ساخت: «جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا»^۲؛ «حق آمد و باطل نابود شد. آری، باطل، همواره نابود شدنی است».

سپس برای سرنگونی چند بت بزرگ که بر فراز کعبه نصب شده بودند، امیر مؤمنان علی ﷺ را امر کرد تا پای بر دوش مبارکش نهد و بالا رود و بت‌ها را به زمین افکند، بشکند. علی ﷺ نیز این امر را اطاعت کرد.^۳

بعد از این پیروزی درخشان و سریع، پیغمبر اکرم ﷺ دست در حلقه در خانه کعبه کرد و خطاب به اهل مکه که در آن جا جمع بودند، فرمود: «شما چه می‌گویید و چه گمان دارید؟ درباره شما، چه دستوری بدهم؟

آنان گفتند: ما جز خیر و نیکی، از تو انتظار نداریم؛ تو برادر بزرگوار و فرزند برادر بزرگوار مایی و امروز، به قدرت رسیده‌ای؛ ما را ببخش. اشک در چشمان پیامبر ﷺ حلقه زد و صدای گریه مردم مکه نیز بلند شد.

پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: من درباره شما همان می‌گویم که برادرم یوسف گفت؛ «امروز هیچ‌گونه سرزنش و توبیخی بر شما نخواهد بود. خداوند شما را می‌بخشد و او ارحم الراحمین است»^۴ و آن‌گاه آیه ۱۳ سوره حجرات را تلاوت کرد و توصیه‌هایی نیز به آنان فرمود و همگان را مشمول عفو عمومی خود قرار داد^۵ و به این ترتیب، با فتح مکه، قدرت سیاسی مشرکان در هم شکست.

۱. السيرة النبوية، ج ۴، ص ۴۹.

۲. اسراء (۱۷)، آیه ۸۱.

۳. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۸۴.

۴. یوسف (۱۲)، آیه ۹۲.

۵. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۰.

روزهای پایانی حیات

نگرانی‌های پیامبر

● **بورش ۳۷.** آیا پیامبر از عقبگرد امتش به عصر جاهلیت و ایجاد شکاف بین آنها، پس از رحلت خود، نگران بود؟

آیات قرآنی و قرائن تاریخی، نشان می‌دهند که پیامبرگرامی صلی الله علیه و آله، از آینده جامعه اسلامی سخت نگران بود و با مشاهده یک سلسله حوادث ناگوار، این احتمال در ذهن او قوت می‌گرفت که ممکن است گروه یا گروه‌هایی پس از درگذشت او، به دوران جاهلی باز گردند و سنن الهی را به دست فراموشی بسپارند.

این احتمال، موقعی در ذهن او قوت گرفت که در جنگ احد (هنگامی که خبر دروغین کشته شدن پیامبر از طرف دشمن، در میدان نبرد، منتشر گشت)، با چشم خود مشاهده کرد که اکثریت قریب به اتفاق آنان، راه فرار در پیش گرفته، به کوه‌ها و نقاط دور دست پناه بردند و برخی تصمیم گرفتند که از طریق رئیس منافقان، «عبدالله بن ابی»، از ابو سفیان امان بگیرند و عقاید مذهبی آنان آن چنان سست و بی‌پایه گردید که درباره خدا گمان بد بردند و افکار جاهلی به ذهن خود راه دادند. قرآن مجید، از این راز، چنین پرده برمی‌دارد: ﴿وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ﴾^۱؛ «گروهی از یاران پیامبر، به اندازه‌ای

در فکر جان خود بودند که درباره خدا، گمان‌های باطل، به سان گمان‌های دوران جاهلیت می‌بردند و می‌گفتند که آیا چیزی از امر (حاکمیت بر مسلمین) برای ما هست؟»

قرآن مجید در آیه دیگری به طور تلویحی، از اختلاف و دودستگی یاران رسول خدا ﷺ خبر داده، می‌فرماید: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبِهِ فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ»^۱؛ «محمد ﷺ فقط پیامبری است از جانب خدا و پیش از او نیز پیامبرانی آمده و رفته‌اند؛ هرگاه بمیرد و یا کشته شود، آیا شما به افکار و عقاید جاهلیت باز می‌گردید و هرکس، عقب‌گرد کند، ضرری به خدا نمی‌رساند. خداوند، سپاس‌گزاران را سزای نیک می‌دهد».

آیا عقل و خرد اجازه می‌دهد که پیامبر گرامی، چنین اُمتی را که در حال انحلال و اختلاف است، به حال خود واگذار کند و امام، حاکم و فرمانروایی برای آنان تعیین نکند.

علاقه به ثبات وضع، الزام می‌کند که پیشوای اُمت، فرد لایق و شایسته‌ای را برای آنان انتخاب کند؛ تا در حد امکان، از اختلاف و دودستگی و انحلال و ناپایداری، جلوگیری به عمل آورد.

جامعه اسلامی آن روز، از گروه‌های مختلفی تشکیل شده بود و هر گروهی، هوسی را در سر می‌پروراند؛ جمعیت انصار از دو گروه معروف اوس و خزرج و گروه مهاجر، علاوه بر بنی‌هاشم و بنی‌امیه، از قبایل تیم و عدی تشکیل شده بود، و هر گروهی در این فکر بود که زمامداری اُمت و رهبری جامعه از آن او باشد و رئیس قبیله‌ی وی، بر چنین مقامی تکیه زند.

پیامبر با اطلاع و آگاهی از این امر، چگونه موضوع انتخاب رهبری اُمت را

۱. آل عمران (۳)، آیه ۱۴۴.

که می‌تواند به بسیاری از اختلافات خاتمه دهد، به چنین جمعیتی واگذارده کرده و از این طریق، اختلاف و شکاف وسیعی در میان امت پدید آورده است؟

بزرگ‌ترین شکافی که پس از درگذشت پیامبر گرامی ﷺ در صفوف مسلمانان به وجود آمد و ضربه شکننده‌ای بر وحدت و یکپارچگی آنان زد، اختلاف نظر در باب زعیم و حاکم اسلامی بود. اگر مسلمانان در این موضوع، دچار دودستگی نمی‌شدند، بسیاری از اختلافات در پرتو اتحاد کلمه در مسئله فرمانروایی، ذوب می‌گشت و نمودی نمی‌یافت؛ ولی اختلاف در این امر مهم و اساسی، سرچشمه اختلافات دودستگی‌ها، جنگ‌ها و فتنه‌های بعدی گردید و سرانجام امت واحدی را به صورت گروه‌ها و ملت‌های پراکنده در آورد که گاهی نیز با هم به درگیری و نزاع می‌پرداختند.

دغدغه در غدیر

● پرسش ۳۸. آیا پیامبر اکرم ﷺ در واقع، از طرح علنی جانشینی در غدیر خم واهمه داشت؟

نگاه پیامبر اکرم ﷺ به جانشینی حضرت علی علیه السلام، الهی بود و آن حضرت ﷺ، به حفظ آیین وحی می‌اندیشید و طبیعی است که آشناترین فرد به کتاب و سنت و شجاع‌ترین و کوشاترین فرد، در راه گسترش اسلام را برگزیند. پیامبر اکرم ﷺ با وضعیت جامعه آشنا بود. از این رو، از آغاز رسالت و در «یوم الدار» و سپس در موقعیت‌های گوناگون قبل و بعد از هجرت، به بهانه‌های مختلف و با بیان‌های متفاوت، ویژگی‌های حضرت علی علیه السلام را یاد آور می‌شد و از جانشینی‌اش سخن به میان می‌آورد^۱. و سرانجام در آخرین حج و از سوی خداوند، مأمور شد تا در بزرگ‌ترین اجتماع مسلمانان در غدیر خم که برخی شمار آنها را بیش از

۱. ر.ک: مجلسی ری شهری و همکاران، موسوعة الامام علی بن ابی طالب علیه السلام فی الکتاب و السنة و التاريخ، ج ۲، ص ۲۳-۲۶۰.

یکصد هزار تن دانسته‌اند، آشکارا این مسئله را اعلام کند^۱ و دغدغه مخالفت جامعه را نادیده بگیرد. به این آیه بنگرید:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَفْصِلُكَ مِنَ النَّاسِ...﴾^۲؛ «ای پیامبر! آن چه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن و اگر نکنی، پیامش را نرسانده‌ای و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می‌دارد...». بر اساس آن چه در شأن نزول این آیه آمده است، خداوند دستور داده است که رسول الله ﷺ، امیر مؤمنان ﷺ را جانشین خود گرداند. با دقت در معنا و لحن فراز ﴿وَاللَّهُ يَفْصِلُكَ مِنَ النَّاسِ﴾^۳ در آیه مذکور، چنین بر می‌آید که با توجه به ترکیب جمعیتی موجود در غدیر و احتمال مخالفت علنی آنان، پیامبر از اعلام جانشینی در غدیر، دغدغه و هراس داشت و نزول آیه، به وی ایمنی بخشید و پیامبر از ولایت علی ﷺ سخن گفت و تمامی حاضران نیز بیعت کردند^۴. به گفته امام محمد غزالی، عمر خطاب، ابتدا در روز غدیر خم با حضرت علی ﷺ بیعت کرد؛ ولی پس از رحلت پیامبر ﷺ، تحت تأثیر هوای نفس و حب ریاست و جاه‌طلبی قرار گرفت و به آن بیعت پشت کرد^۵.

در این عبارت، دو واژه «عصمت» و «ناس» بسیار راهگشاست. خداوند، پیامبر ﷺ را از چه چیزی حفظ می‌کرد و این «ناس»، چه کسانی بودند؟

با توجه به واقعیت خارجی و ایمن نماندن پیامبر ﷺ از شرّ زبان مردم و نیز با توجه به این که سرانجام مسئله جانشینی امام علی ﷺ به سامان نرسید، بعید نمی‌نماید که مراد از واژه «عصمت»، نگه‌داری پیامبر ﷺ از هجوم فیزیکی و ناگهانی مردم باشد؛ چنان که واژه «ناس»، بر مردم عادی و اکثریت نو مسلمان آن زمان دلالت دارد.

۱. الغدير، ج ۱، ص ۲۱۴.

۲. مانده (۵)، آیه ۶۷.

۳. همان.

۴. سیره رسول خدا ﷺ، ج ۳، ص ۶۳.

۵. ذیل، ج ۱، ص ۱۹۹.

سپاه اسامه و تثبیت جانشینی

● پرسش ۳۹. آیا میان اعزام سپاه اسامه و تثبیت جانشینی امیرمؤمنان^{علیه السلام}، ارتباطی وجود دارد؟

پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله} در واپسین روزهای زندگی اش در ۲۶ صفر، فرمان داد لشکری عظیم به فرماندهی جوانی به نام اسامه بن زید به سمت دورترین مرزهای کشور اسلامی (مرزهای روم) رهسپار شود^۱. کالبد شکافی دقیق این جریان، نشان می‌دهد که رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} در راستای تثبیت جانشینی حضرت علی^{علیه السلام}، به چنین اقدامی دست یازید. دلایل این ادعا عبارتند از:

۱. در آن هنگام و در آستانه وفات پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله}، خالی کردن مرکز حکومت از نیروهای نظامی و ارسال آن به دورترین نقاط به صلاح جامعه نبود؛ چون احتمال داشت پس از وفات پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله}، بسیاری از نومسلمانان قبایل اطراف سر به شورش بردارند و کیان جامعه اسلامی در معرض تهدید قرار گیرد. آن چه این تصمیم‌گیری را در نظر پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله} منطقی جلوه می‌داد، دور ساختن مخالفان جانشینی حضرت علی^{علیه السلام} از مدینه بود. به اذعان مورخان، تمامی اصحاب نخستین و انصار، برای اعزام آماده شدند و در میان آنها، دو خلیفه نخست نیز وجود داشتند و هیچ نامی از علی^{علیه السلام} برده نشده است^۲.

۲. دقت در ترکیب سپاه اسامه، نشان می‌دهد تمام کسانی که احتمال داشت با جانشینی حضرت علی^{علیه السلام} مخالفت ورزند، ملزم بودند که در این سپاه شرکت جویند^۳ و کسانی که به بهانه بیماری پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله} از اردوگاه به مدینه باز می‌گشتند،

۱. طبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۸۹.

۲. همان.

۳. محمد رضا مظفر، السقیفه، ص ۸۱ و ۷۷.

با جمله تأکیدی «لعن الله من تخلف عن جيش اسامة»^۱ روبه روی شدند و در مقابل، یاران و موافقان جانشینی حضرت علی علیه السلام، چون عمار، مقداد و سلمان، از حضور در این سپاه معاف گشتند و ملزم شدند در مدینه به سر برند.^۲

۳. انتصاب جوانی ۱۸ ساله^۳ به مقام فرماندهی لشکر، اعتراضات بسیاری به همراه داشت و گروهی به کمی سن اسامه اعتراض کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله خشمگین شد و فرمود: او لیاقت امیری لشکر را دارد. عمر نسبت به سن اسامه و فرماندهی او معترض بود.^۴ عدم توجه به اعتراضات اصحاب، جز از کار انداختن مهم ترین^۵ دستاویز مخالفان جانشینی علی علیه السلام مبنی بر جوانی او، هیچ توجیهی نداشت؛ زیرا اسامه بن زید که از جهاتی چون سابقه مسلمانی، شرافت، شجاعت و کاردانی، سرآمد اصحاب به شمار نمی آمد و از نظر سنی حدود ۱۵ سال از علی علیه السلام کوچکتر بود - با توجه به آن که در بسیاری از ویژگی ها با حضرت علی علیه السلام قابل مقایسه نمی نمود - در مقام فرماندهی سپاهی عظیم و متشکل از اصحاب بزرگی، مانند ابوبکر، عمر، ابو عبیده جراح، عثمان، طلحه، زبیر، عبدالرحمان بن عوف و سعد بن ابی وقاص قرار گرفت. لازم به ذکر است که خلیفه دوم در برابر این پرسش که چرا با علی علیه السلام چنین برخوردی شده، مسئله کم سنی وی را بهانه کرد.^۶

۴. بر اساس سخنی از امیر مؤمنان علیه السلام، هدف از اعزام سپاه اسامه، تثبیت ولایت آن حضرت بوده است.^۷

۱. محمد بن عبدالکریم شهرستانی، الملل و النحل، تصحیح شیخ احمد فهمی محمد، ج ۱، ص ۱۴.

۲. السقیفه، ص ۸۱.

۳. طبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۸۹.

۴. الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۳۵.

۵. طبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۸۹.

۶. شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۸۲.

۷. بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۱۷۳.

نماز ابوبکر

● پرسش ۴۰. آیا پیامبر ﷺ در بیماری آخر عمرش، ابوبکر را برای نماز به مسجد فرستاد؟

در این باره، توجه به چند نکته زیر لازم است:

۱. این مطلب از نظر تاریخی ثابت نیست و به گفته دکتر احمد محمود صبحی، این ماجرا، ساخته افرادی از طرفداران ابوبکر است که خواسته‌اند نصی برای خلافت ابوبکر دست و پا کنند.^۱

۲. برخی از شواهد تاریخی نشان می‌دهد، که چون پیامبر بر اثر شدت بیماری در حالت اغما قرار گرفت، عایشه این موضوع را به ابوبکر خبر داد و از او خواست تا به مسجد برود و نماز جماعت را اقامه کند. و چون پیامبر به هوش آمد و از قضیه مطلع شد، به مسجد رفته، ابوبکر را کنار زد و خود نماز جماعت را اقامه کرد. امیرمؤمنان علیه السلام معتقد بود که عایشه به ظاهر از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله گفته بود که ابوبکر به جای او نماز بخواند.^۲

۳. به فرض این که پیامبر صلی الله علیه و آله، ابوبکر را به مسجد فرستاده باشد، این مطلب، دلیل افضلیت وی بر علی علیه السلام نیست؛ زیرا تعداد مواردی که حضرت علی علیه السلام به جای پیامبر صلی الله علیه و آله نماز خواند، بیشتر است و آن حضرت بیش از هر کس دیگری، به جای پیامبر نماز خوانده و علاوه بر این، افراد متعدد دیگری نیز به جای پیامبر صلی الله علیه و آله، نماز جماعت اقامه کرده‌اند؛ در حالی که هیچ کسی از این مسئله برای آنان، فضیلتی ویژه و به خصوص در راستای خلافت و ولایت، استنباط نکرده است. برخی از این افراد، عبارتند از: سعد بن عباد، زید بن حارثه، اباسلمه مخزومی، ابولبابه، عثمان، عبدالله ام‌مکتوم.^۳

۱. سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله، ص ۶۷۶؛ به نقل از نظریه الامامة عند الاثنی عشریه، ص ۲۲.

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۱۹۷.

۳. ر. ک: بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۲۴۹.

ماجرای روز پنج شنبه

● پرسش ۴۱. دستور پیامبر اسلام برای کتابت وصیت در آخرین لحظات عمر، چه بود و با چه عکس العملی مواجه شد؟

در روز پنج شنبه و چهار روز پیش از درگذشت پیامبر ﷺ، نگرانی از اجرای توطئه مخالفان جانشینی خلافت امیر مؤمنان ﷺ، پیامبر اکرم ﷺ را بر آن داشت تا در زمانی که بسیاری از اصحاب در منزل وی جمع بودند، آوردن قلم و کاغذ را دستور دهد تا چیزی بنویسد که بعد از آن، امت گمراه نشوند. مخالفان حاضر در خانه پیامبر، به سرکردگی یک چهره شاخص، با اجرای این دستور مخالفت کرده، ضمن توهین به پیامبر ﷺ، از نگارش این سند جلوگیری کردند. درباره این ماجرا، که به واقعه «یوم الخميس» شهرت یافت، نکات ذیل لازم به ذکر است:

۱. تاریخ در این جاتنها از یک تن نام می‌برد که به مخالفت برخاست و در برابر این دستور پیامبر ﷺ ایستاد و گفت: بیماری و تب بر پیامبر غلبه کرده، هذیان می‌گوید؛ قرآن پیش شماست و کتاب آسمانی، ما را کافی است. او، همان خلیفه دوم بود^۱ که موافقانی هم در آن جمع داشت. جابر بن عبدالله انصاری به مخالفت عمر و جلوگیری از نوشتن وصیت پیامبر اشاره می‌کند^۲. امام بخاری در هفت جا از کتاب خود و مسلم در سه جا از کتاب خود نوشته‌اند که عمر بن الخطاب، این تعبیر را نسبت به پیامبر داشته است^۳.

۲. گروهی با عمر مخالفت کرده، گفتند حتماً باید دستور پیامبر اجرا گردد؛ بروید قلم و کاغذی بیاورید تا آن چه مورد نظر اوست، نوشته شود، و برخی جانب عمر را

۱. عبدالرحمن احمد البکری، من حياة الخليفة عمر بن الخطاب، تعليق سيد مرتضى رضوی، ص ۱۰۱-۱۰۷.

۲. هبتمی، مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۳۹۰ و ج ۸، ص ۶۰۹.

۳. صحیح بخاری، کتاب المرفی، باب ۱۷؛ کتاب الجهاد، باب ۱۷۲؛ کتاب مغازی، باب ۷۸؛ کتاب الاعتصام باب

۲۶؛ صحیح مسلم، کتاب وصیت، باب ۵.

گرفتند و از آوردن قلم و دوات جلوگیری کردند. پیامبر از اختلاف و سخنان جسارت آمیز آنان سخت ناراحت شد و گفت: برخیزید و بروید که نباید در حضور پیامبری، ندای اختلاف برخیزد.

۳. پیامبر ﷺ تصمیم گرفت که موقعیت خلافت امیرمؤمنان ﷺ را که در طول بیست سال گذشته، در غدیر خم و به صورت شفاهی اعلام داشته بود، به طور کتبی و صریح، تحکیم کرده، سندی زنده پیرامون موضوع خلافت به یادگار بگذارد. در دیدار خلیفه دوم و ابن عباس، چون سخن از امیرمؤمنان ﷺ شد، عمر از وی پرسید: آیا [امیرمؤمنان] بر این باور است که رسول خدا ﷺ او را منصوب کرده است؟ ابن عباس گفت: آری و علاوه بر این، من از پدرم عباس در این باره پرسیدم و او نیز تأیید کرد. عمر گفت: آری از رسول خدا ﷺ درباره وی مطلبی بود که حجت نتواند بود. آن حضرت در هنگام بیماری، سر آن داشت تا به اسم او تصریح کند؛ اما من به خاطر اسلام، از این کار ممانعت کردم^۱

۴. بنا به نقل مورخان و محدثان اهل سنت، ابن عباس در حالی که اشک چو نان سیل بر گونه هایش جاری بود، می گفت:

تمامی مصیبت و بدبختی همان است که با اختلاف و شلوغ کاری خود، مانع از نوشتن کتاب توسط رسول خدا ﷺ شدند و گفتند که رسول خدا هذیان می گوید^۲.

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۲۱.

۲. طبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۴۲-۲۴۵.

شخصیت و رفتار پیامبر ﷺ

برتری پیامبر

● پرسش ۴۲. طبق آیه ۱۵۲ سوره نساء، بین رسولان خدا فرقی وجود ندارد؛ پس چرا ما

محمد ﷺ را برتر از دیگر رسولان می‌دانیم؟

در قرآن دو نکته زیر بیان شده است:

۱. بین انبیاء نباید فرق بگذارید؛ «الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ»^۱؛ «و کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده و میان هیچ کدام از آنان فرقی نگذاشته‌اند...».

۲. برخی انبیا بر برخی دیگر رجحان و فضیلت دارند؛ «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ...»^۲؛ «برخی از آن پیامبران را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم. از آنان، کسی بود که خدا با او سخن گفت و درجات بعضی از آنان را بالا برد...».

از جمع این آیات استفاده می‌شود که موضوع اول در این جهت است که همه فرستاده خدا و از سوی او هستند و بر همگی خداپرستان لازم است که در اعتقاد به حقانیت پیامبران، تفاوت قائل نشوند و این گونه نباشد که به برخی ایمان بیاورند و به برخی ایمان نیاورند؛ ولی موضوع دوم، درباره مقایسه پیامبران با یکدیگر است.

۱. نساء (۴)، آیه ۱۵۲.

۲. بقره (۲)، آیه ۲۵۳.

از این رو، همه مفسران بر آنند که در تفسیر آیات قرآن کریم، نباید به یک آیه بسنده کرد؛ بلکه باید همه آیات قرآن کریم را به ویژه آیاتی که درباره یک موضوع هستند در کنار هم قرار داد و پس از بررسی، همه آنها و کنکاش در ارتباط آیه‌ها با یکدیگر یا عدم آن، اقدام به تفسیر و برداشت کرد.

از این جهت، هر چند در این آیه و آیات دیگری از قرآن کریم، آمده است که میان رسولان فرقی نیست، اما در قرآن کریم، آیاتی داریم که بر برتری و فضیلت برخی انبیا بر بعضی دیگر، به صراحت، اشاره دارد. به جز آیه ۲۵۳ سوره بقره، می‌توان از این آیه نیز یاد کرد:

«وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ»^۱؛ «در حقیقت، بعضی از انبیا را بر بعضی دیگر، برتری بخشیدیم».

در نتیجه، به روشنی ثابت می‌شود که همه پیامبران الهی با این که از نظر نبوت و رسالت، همانند هم بودند و ما نباید در حقانیت آنها تفاوت قایل شویم، اما از جهت مقام علمی، گستره رسالت و تلاش هدایت‌گری، در مقایسه با یکدیگر، یکسان نبودند.^۲ برتری حضرت محمد ﷺ بر دیگر پیامبران بزرگ را این‌گونه می‌توان تفسیر کرد.

ختم نبوت

● پرسش ۴۳. آیا می‌توان گفت که محمد ﷺ خاتم النبیین است؛ نه خاتم المرسلین؟

نبی، اعم از رسول است و انبیا دو قسمند؛ انبیای مرسل و انبیای غیر مرسل؛ پس وقتی بعد از حضرت رسول، نبی‌ای نیاید، حتماً رسولی هم نخواهد آمد. توضیح بیشتر، در مفهوم نبی و رسول نهفته است. این دو واژه، هر چند از نظر مفهومی متباینند، اما به لحاظ مصداقی، بین آنها عموم و خصوص مطلق

۱. اسراء (۱۷)، آیه ۵۵.

۲. ک: المیزان، ج ۲، ص ۴۷۰؛ تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۵۴ و ج ۴، ص ۱۹۱.

برقرار است؛ یعنی هر رسولی، نبی هم هست؛ ولی چنین نیست که همه انبیاء، رسول نیز باشند. بر این اساس، این سخن که پس از پیامبر اسلام، هیچ نبی‌ای نخواهد آمد، شامل رسول نیز می‌شود و لذا لازمه ختم نبوت، ختم رسالت می‌باشد؛ چون نفی عام، مستلزم نفی خاص است.^۱

بازخواست پیامبر ﷺ

● پرسش ۴۴. در کدام آیه از سوره‌های قرآن کریم، به طور ظاهری استنباط می‌شود که پروردگار عالم، به صورت بازخواست و تندی با پیامبر اکرم ﷺ صحبت می‌نماید؟
خطاب‌های قرآن کریم، به پیامبر اکرم، به دو صورت می‌باشند:

۱. خطاب خاص با مراد خاص؛ چنان که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾^۲. در این عبارت قرآنی، لفظ رسول، مخاطب خاص است و تکلیف ابلاغ حکم این آیه، تنها بر عهده اوست.

۲. خطاب خاص با مراد عام؛ در این گونه خطاب‌ها، گرچه مخاطب، شخص پیامبر اکرم است، اما مراد از این خطاب، عموم مسلمانان است. بسیاری از آیاتی که به ظاهر با عتاب، پیامبر اکرم را مخاطب قرار داده است، از این قسمند؛ از جمله این آیات، آیه ذیل است:

﴿وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^۳؛ «و قطعاً به تو و به کسانی که پیش از تو بودند، وحی شده است، اگر شرک ورزی، حتماً کردارت تباه و مسلماً از زیان‌کاران خواهی شد».

در واقع، این خطاب‌ها از قبیل ضرب‌المثل معروف عرب است که می‌گوید: «ایاک اعنی و اسمعی یا جاره؛ منظورم تویی؛ ولی همسایه، تو بشنو».

۱. مصباح یزدی، معارف قرآن، ج ۵، ص ۱۸۱؛ مرتضی مطهری، خاتمیت، ص ۴۱.

۲. مانند (۵)، آیه ۶۷.

۳. زمر (۳۹)، آیه ۶۵.

۳. برخی آیات نیز به ظاهر خطاب تنیدی به پیامبر ﷺ دارند؛ ولی در واقع، از حضرت رفع اتهام می‌کند و مقام والای حضرت را نشان می‌دهد؛ مانند این آیه:

﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ. ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ^۱؛ «و اگر او پاره‌ای گفته‌ها بر ما بسته بود، دست راستش را سخت می‌گرفتیم؛ سپس رگ قلبش را پاره می‌کردیم».

این آیه، نشان از آن دارد که پیامبر ﷺ، در تلقی، حفظ و ابلاغ وحی، امانت کامل را رعایت کرده است.

استغفار پیامبر ﷺ

● پرسش ۴۵. چرا پیامبر اکرم ﷺ استغفار می‌کرد و راز این استغفار چیست و این مسئله، چگونه با عصمت ایشان سازگار است و به عبارت دیگر، با این‌که پیامبر معصوم بود و مرتکب گناه نمی‌شد، پس چرا در دعایش از فزونی گناه، استغفار می‌کرد؟

درباره این پرسش، نکات زیر، لازم به ذکر است:

۱. توبه، یکی از عبادات بزرگ است. خداوند در قرآن مجید، مؤمنان راستین را چنین توصیف می‌کند: «الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ^۲؛ «آنان شکیبایند و راست‌گو؛ همواره اطاعت پیشه‌اند و انفاق‌گر و سحرگاهان، به استغفار می‌پردازند».

در جای دیگر می‌فرماید: «كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ^۳؛ «شبانگاه، اندکی می‌آرمند و سحرگاهان، به استغفار می‌پردازند».

بنابراین، چنان‌که مشاهده می‌شود، قرآن مجید توبه را عمل بهترین مؤمنان

۱. حاقه (۶۹)، آیه ۴۶-۴۸.

۲. آل عمران (۳)، آیه ۷۱.

۳. ذاریات (۵۱)، آیه ۱۷ و ۱۸.

و شب زنده داران خوانده است و از دیگر سو، همه مؤمنان را به توبه فراخوانده، می‌فرماید: ﴿تُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^۱؛ «ای ایمان آورندگان! همه با هم به درگاه خدا توبه کنید؛ باشد که رستگار شوید».

در جای دیگر می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾^۲؛ «خداوند، توبه کاران و پاکیزگان را دوست می‌دارد».

از آن چه گذشت، روشن می‌شود که در نگاه قرآن، اساساً توبه، عمل پارسایان و مؤمنان و عبادتی است که همه ایمان آورندگان، به آن دعوت شده‌اند و انجام دادن آن، گشاینده درهای رحمت الهی و یکی از مهم‌ترین عوامل قرب و وصال معبود است. اگر به حقیقت توبه نظر کنیم، آن را زیباترین جلوه خضوع و خشوع و اظهار تذلل و زاری و اعتراف به قصور و تقصیر بنده‌ای بی‌نهایت کوچک، در برابر آفریدگاری بی‌نهایت بزرگ می‌یابیم. از این رو، شایسته است که اولیای الهی، پیش و بیش و بهتر از همه، این دعوت الهی را لبیک گویند و در تمام حالات خود، بر توبه و استغفار، مداومت ورزند تا به این وسیله، به فیض قرب الهی نایل شوند.

۲. استغفار و توبه، دارای مراتب و درجاتی متناسب با عاملان آن است. توبه گنه کاران، توبه از گناه می‌باشد و توبه اولیا، توبه از پرداختن به غیر خدا و توجه به غیر حق است.

۳. توبه و استغفار اولیای الهی و معصومان، مرتبه‌ای بالاتر از اینها دارد. آنان چون مستغرق در ذات جمیل الهی‌اند و توجّه به مقام ربوبی (کمال مطلق) دارند، وقتی به خود و اعمال خویش می‌نگرند، با تمام عظمت و بزرگی آن اعمال، آنها را در برابر عظمت بی‌نهایت الهی، بسیار کوچک و مایه سرافکندگی و شرمندگی می‌بینند.

۴. در حدیث نبوی، چنین آمده است: «انه لِيُفْغان على قلبي و انى أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ».

۱. نور (۲۴)، آیه ۱۳.

۲. بقره (۲)، آیه ۲۲۲.

فی کل یوم مائه مره^۱؛ گاهی بر دلم غبار می‌نشیند و من هر روز، هفتاد بار از خدا آمرزش می‌خواهم».

امام خمینی در شرح این حدیث می‌نویسد: «اولیای خدا، همواره انقطاع به سوی خدا دارند؛ ولی به جهت مأموریت الهی خود، گاه به ناچار در مرآت عالم کثرات، توجه به حضرت حق می‌کنند و همین نزد آنان کدورت محسوب شده و برای زدودنش، استغفار می‌کنند. امام سجاده^۲ است که مناجات‌هایش را شما می‌بینید و می‌بینید چطور از معاصی می‌ترسد... مسئله غیر از این مسائلی است که در فکر ما یا در عقل عقلا یا در عرفان عرفا بیاید... از گناه خودشان گریه می‌کردند تا صبح. از پیغمبر گرفته تا امام عصر (عج)، همه از گناه می‌ترسیدند. گناه آنها، غیر از این است که من و شما داریم؛ آن‌که یک عظمتی را ادراک می‌کردند که توجه به کثرت، نزد آنها از گناهان کبیره است... آنان در مقابل عظمت خدا، وقتی که خودشان را حساب می‌کنند، می‌بینند که هیچ نیستند و هیچ ندارند. واقع مطلب، همین است؛ جز او کسی نیست و چیزی نیست... و از این‌که حضور در مقابل حق تعالی دارند و مع ذلک دارند مردم را دعوت می‌کنند، از همین، کدورت حاصل می‌شده»^۳.

۵. استغفار برای اولیای الهی، جنبه دفع و برای ما، جنبه رفع دارد؛ یعنی ما استغفار می‌کنیم تا لغزش‌هایمان بخشیده شود و آنان استغفار می‌کنند تا نلغزند و اصلاً گناه به سراغشان نیاید. آن بزرگان با توبه، عبادت و اطاعت، درجات عصمت خویش را شدت می‌بخشند. از این رو، استغفار و توبه، در بالا رفتن درجات و پایداری عصمت آنان، دخالت دارد.

۶. توبه و استغفار و استغاثه دائمی پیامبر ﷺ در پیشگاه خدا، بالاترین نقش عملی را در تربیت امت دارد و به دیگران می‌آموزد که چگونه در پیشگاه خدا به توبه، تضرع و انابه بیردازند و به جهت پاره‌ای از اعمال نیک، مغرور نگردند.

۱. محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۳۲۰.

۲. صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۲۶۸-۲۶۹.

پیامبر و سوره هود

● پرسش ۴۶. چرا پیغمبر ﷺ فرمود که سوره هود و نظایر آن، مرا پیر کرد؟

در تحلیل این سخن آرا و نظرهای گوناگونی مطرح شده که برخی عبارتند از:

۱. حکیم سبزواری معتقد است که ویژگی سوره هود این است که خداوند در آن، دستور به استقامت و پایداری، به رهبر و امت اسلامی داده است؛ ﴿فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ﴾^۱؛ «تو و همراهانت، پایدار باشید». رسول حق، باید به گونه‌ای زندگی کند که تا پایان راه، انسان‌های پایدار، او را همراهی کنند و این، بسیار دشوار است؛ هم استقامت شخصی دشوار است و هم استقامت امت.

۲. به باور علامه طباطبایی، آن چه جامع بین سوره هود و سوره واقعه و پیرکننده است، قیامت است؛ چون مسئله قیامت، در این دو سوره مطرح است و شاهد قرآنی استاد علامه این است که قرآن کریم درباره آن روز می‌گوید: کودک را پیر می‌کند؛ ﴿يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا﴾^۲ عذاب آن روز و شدت و طولانی بودن آن، سبب پیر شدن است و مسئله قیامت، به وضوح در پایان سوره هود آمده است؛ ﴿يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلُمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ. فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَيُنَادُونَ نَارِ لَهُمْ فِيهَا زَافِرٌ وَ شَهِيقٌ. خَالِدِينَ فِيهَا...﴾^۳.

۳. نویسنده کتاب فتوحات نیز بر این نظر است که آن چه رسول الله ﷺ را پیر کرد، همان فرمان «دور باش» خدای سبحان است. خداوند درباره بسیاری از اقوام در سوره هود، دور باد می‌گوید؛ مانند دور باد قوم ثمود؛ دور باد قوم مدین؛ ﴿أَلَا بُعْدًا لِمَدْيَنَ كَمَا بَعِثْتُ ثَمُودَ﴾^۴. خبر تلخ دور باد، انسان را پیر می‌کند؛ زیرا می‌ترسد که

۱. هود (۱۱)، آیه ۱۱۲.

۲. مزمل (۷۳)، آیه ۱۷.

۳. هود (۱۱)، آیه ۱۰۵-۱۰۸.

۴. هود (۱۱)، آیه ۹۵.

شاید دستور دوریاش از ساحت قدس الهی، به قوم وی برسد که البته این بی ارتباط با مسئله قیامت نیست. با در نظر گرفتن آیه «فَإِنَّمَا تُولَّوْا فَنَّمَّ وَجْهَ اللَّهِ»^۱ و آیه «هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ»^۲، باید دوری از خداوند، به دوری از رحمت خاص او معنا شود و گرنه مجموعه قهر و مهر الهی و جامع جلال و جمال حق، همه جا هست.^۳

شب زنده‌داری

● پرسش ۴۷. عبادت و شب زنده‌داری پیامبر اکرم ﷺ، چگونه بود؟

خداوند سبحان، رسول گرمی ﷺ را به شب زنده‌داری امر فرمود تا از این طریق، به مقام محمود بار یابد؛ «وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَهَجَدُ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّخْمُودًا»^۴.

پیامبر در اقامه نماز، به قدری به خود زحمت می داد که خداوند فرمود: «مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ»^۵؛ «قرآن نیامده تا خود را به زحمت بیندازی».

پیامبر ﷺ برای خواندن نماز شب، نخست آب وضو و مسواک خود را از قبل مهیا می کرد و پس از خوابی کوتاه، بیدار می شد و چهار رکعت نماز می خواند و سپس قدری می خوابید و دوباره برمی خاست و به همین ترتیب عمل می کرد. او هر بار که بیدار می شد، به آسمان‌ها نگاه کرده، این آیات را تلاوت می کرد: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ. الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلَىٰ جُثُوبِهِمْ وَ يَتَذَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»^۶.

۱. بقره (۲)، آیه ۱۱۵.

۲. حدید (۵۷)، آیه ۴.

۳. ر.ک: جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن، ج ۶، ص ۳۰۰.

۴. اسراء (۱۷)، آیه ۷۹.

۵. طه (۲۰)، آیه ۲.

۶. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۷۶.

۷. آن عمران (۳)، آیات ۱۹۰-۱۹۱.

این گونه آیات، انسان را به تفکر در نظام آفرینش تشویق کرده، ضمن بیان برخی اوصاف فرزندگان، دیگران را به فرزانه شدن ترغیب می‌کند و نیز هدفداری نظام خلقت را گوشزد می‌کند و روش نیایش مسبحانه در پیشگاه خداوند را برای امن از عذاب دوزخ، به سالکان می‌آموزد.^۱

مقام محمود

● **برش ۴۸.** منظور از مقام محمود که در سوره اسراء، آیه ۷۹ و همچنین زیارت عاشورا آمده، به چه معناست؟

۱. مقام محمود، مقام شفاعت است و این مقام، در مرحله نخست، ویژه رسول خدا ﷺ و بعد اهل بیت ﷺ او است. روایات فراوانی وجود دارد که مقام محمود را به مقام شفاعت، تفسیر کرده است. امام صادق ﷺ درباره مقام محمود می‌فرماید: مقام و مرتبه‌ای است که همه پیشینیان و متأخران، غبطه آن را می‌خورند.^۲

در حدیث دیگری چنین آمده است: وقتی علی بن ابی طالب ﷺ، آیه «فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً»^۳ را تلاوت کرد، پیامبر اسلام ﷺ، به علی ﷺ فرمود: «همانا پروردگار متعال، شفاعت را به من بخشید تا در حق اهل توحید از امتم، شفاعت کنم و آن را درباره دشمنان تو و دشمنان فرزندان تو، ممنوع ساخت»^۴.

همچنین فرمود: مقام پسندیده، مقامی است که من در آن برای امتم شفاعت می‌کنم.^۵

در این زمینه، در آثار دانشمندان اهل سنت، روایات زیادی از پیامبر ﷺ، نقل شده

۱. تفسیر موضوعی قرآن کریم، ج ۹ (سیره رسول اکرم در قرآن).

۲. نورالثقلین، ج ۳، ص ۲۰۶.

۳. اسراء (۱۷)، آیه ۷۹.

۴. همان، ص ۲۰۷؛ تفسیر برهان، ج ۲، ص ۴۳۸.

۵. نورالثقلین، ج ۳، ص ۳۹۲.

که در آنها، مقام محمود، به شفاعت، تفسیر و تأویل شده است.^۱

مفسران به پیروی از این احادیث، معتقدند که «منظور از این مقام والا و ارجمند، منزلت شفاعت و بالاتر از مقام شفاعت است».^۲

۲. گرچه مقام محمود، ویژه پیامبر و آل اوست، ولی در مراحل پایین‌تر، عالمان راستین، شهدا و مؤمنین هم می‌توانند این مقام را دارا شوند و به اذن خدا، از بعضی افراد، شفاعت کنند. امیرالمومنین علیه السلام در مورد اهل محشر می‌فرماید: «جمع می‌شوند در موطنی که در آن جا، مقام حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. آن گاه، پیامبر به گونه‌ای خداوند را ستایش می‌کند که هیچ کس قبل از او ستایش نکرده است و بعد از آن، ستایش می‌کند هر مؤمن و مؤمنه‌ای، و ابتدا می‌کند به صدیقین و شهدا و بعد از آن صالحان؛ در این هنگام تمامی اهل آسمان و زمین، پیامبر را ستایش می‌کنند؛ چنان که در قرآن آمده است: ﴿عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا﴾؛ «پس خوشا به حال کسی که برای او در این روز، بهره و نصیبی باشد و وای به حال کسی که در این روز، بهره و نصیبی نداشته باشد».^۳

عدم اطلاع پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

● پرسش ۴۹. چرا در اوایل سوره یوسف، صفت غفلت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده شده است؟

غفلت در آیه سوم این سوره، به معنای رایج آن، یعنی عدم التفات به مبدأ و معاد نیست؛ بلکه این سخن در ذیل آیه سوم سوره یوسف^۴، اشاره به موردی است که در صدر همین آیه بیان شده است و مقصود از آن، عدم اطلاع پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از قصص نیکوی وحی است؛ پیش از آن که خداوند آنها را برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باز گوید.

۱. در المنثور، ج ۵، ص ۳۲۴.

۲. تفسیر موضوعی قرآن، ج ۵، (معاد در قرآن).

۳. نور الثقلین، ج ۳، ص ۲۰۵.

۴. ﴿لَمَّا نَفَضْنَا عَنْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ﴾.

از این مطلب، دو نکته مهم زیر استفاده می‌شود:

۱. این حکایات، پیش از نزول قرآن، در جامعه یا در کتاب‌های دینی پیشین مطرح نبوده تا ناباوران بر پیامبر ﷺ خرده گیرند که آنها را از زبان مردم گرفته یا از متون پیشین اقتباس کرده است.
۲. علم پیامبر ﷺ، از ناحیه خداوند است و تا پروردگار عالم چیزی را از طریق وحی یا الهام به او تعلیم ندهد و فیض خودش را بر آن حضرت نازل نکند، او از این امور، آگاهی ندارد و به عبارت دیگر، علم الهی، مطلق و ذاتی است و علم پیامبر، فیضی (اعطایی) و از ناحیه خداوند سبحان و مقدر به تقدیر اوست.

معنای تحریم

● پرسش ۵۰. آیا آیه اول سوره تحریم، گناهی را به پیامبر ﷺ نسبت می‌دهد؟

نخست به این آیه دقت کنید:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»^۱؛
 «ای پیامبر! چرا برای خشنودی همسرانت، آن چه را خدا برای تو حلال گردانیده، حرام می‌کنی؟ خداست که آمرزنده مهربان است».

آیه اول سوره تحریم، هیچ گناهی را به پیامبر اکرم ﷺ نسبت نمی‌دهد؛ زیرا کلمه «تحریم»، مشترک لفظی بین چند معناست و همین مسئله، موجب سوء برداشت‌هایی از این آیه شده است که برخی عبارتند از:

۱. یکی از معانی رایج آن، «تحریم تشریعی» است؛ یعنی چیزی را از نظر قانون حرام و ممنوع شمردن.
۲. معنای دیگر آن، «کف نفس»؛ یعنی خودداری از استفاده کردن از چیزی است؛ اعم از آن که از نظر شرع و قانون، آن چیز حلال باشد یا حرام. آن چه در این آیه

۱. تحریم (۶۶)، آیه ۱.

منظور است، همین معنای دوم می‌باشد؛ یعنی پیامبر ﷺ تصمیم گرفت که از آن امر مباح، پرهیز کند و این، چیز مذموم و ناپسندی نیست؛ زیرا در آن، نافرمانی خدا صورت نگرفته است و اگر خداوند به پیامبر ﷺ فرمود: که «چرا چنین کردی؟»، توبیخ آن حضرت نیست؛ بلکه به این معناست که لازم نیست برای توقع نابخای همسرت، خود را از نعمت دیگری محروم سازی.

علاوه بر این، در خطابات قرآنی، آیاتی هست که ظاهر اولیه آن عتاب و سرزنش پیامبر ﷺ است؛ ولی باطن آن، تمجید و ستایش اوست؛ مانند آیه ﴿لَعَلَّكَ بِاٰخِئْتِنَا نَفْسَكُ﴾^۱. آیه مورد بحث نیز چنین است و نشان می‌دهد که پیامبر اکرم ﷺ تا چه اندازه -بیش از حد وظیفه- نسبت به رعایت حال همسرانش اهتمام می‌ورزیده است. بنابراین، عتاب و سرزنش، در حقیقت متوجه همسران پیامبر است که زمینه چنین موضوعی را فراهم کردند و کلمه غفور و رحیم نیز نسبت به همسرانی است که این زمینه را فراهم کردند تا پیامبر از چیز حلالی اجتناب کند.^۲

ذنب پیامبر!

● برش ۵۱. در آیات اول سوره فتح، ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ﴾، منظور از «ذنب» و گناه پیامبر ﷺ چیست؟

قرآن می‌فرماید: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا. لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يُنِمْ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾^۳؛ «به درستی که ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم ساختیم تا خداوند، گناهان گذشته و آینده‌ای را که به تو نسبت می‌دادند، ببخشد (و حقانیت تو را ثابت نموده) و نعمتش را بر تو تمام کند و به راه راست، هدایتت فرماید».

۱. شعرا (۲۶)، آیه ۲.

۲. ر. ک: المیزان، ج ۱۹، ص ۳۸۲ و ۳۸۳؛ تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۲۷۳.

۳. فتح (۴۸)، آیه ۱ و ۲.

مفسران درباره آیه یاد شده و منظور از ذنب پیامبر اکرم ﷺ، نظرهای مختلفی دارند که برخی عبارتند از:

۱. علامه طباطبایی می نویسد: «ذنب» در آیه یاد شده، به معنای گناه، یعنی مخالف تکلیف مولوی الهی نیست؛ چون کلمه «ذنب» در لغت، عبارت است از عملی که آثار و تبعات بدی دارد؛ حال هر چه باشد. «مغفرت» هم در لغت، عبارت از پرده افکنی بر روی هر چیز است.^۱

۲. قیام رسول خدا ﷺ برای دعوت مردم و نهضت آن حضرت علیه کفر، قبل از هجرت و ادامه آن تا بعد از هجرت در مدینه و جنگ هایی که بعد از هجرت با مشرکان به راه انداخت، عملی دارای آثار شوم و مصداقی برای کلمه «ذنب» بود و معلوم است که کفار قریش، مادام که شوکت و نیروی خود را محفوظ می داشتند، هرگز پیامبر ﷺ را مشمول مغفرت خود قرار نمی دادند و خون هایی را که از بزرگان آنان ریخته شده بود، از یاد نمی بردند و تا از راه انتقام و محو رسم و سنت پیامبر ﷺ، کینه های خود را تسکین نمی دادند، دست بردار نبودند؛ اما خدای سبحان، با فتح مکه و یا فتح حدیبیه - که آن نیز منتهی به فتح مکه شد - شوکت و نیروی کفار قریش را از آنان گرفت و در نتیجه، گناهی را که رسول خدا ﷺ در نظر مشرکان داشت، پوشانید و آن حضرت را از شر قریش ایمنی داد. بنابراین، مراد از کلمه «ذنب»، تبعات بد و آثار خطرناکی است که دعوت رسول الله ﷺ برای کفار و مشرکان به بار آورد و این آثار از نظر لغت، «ذنب» است که در نظر آنان، حضرت را مستحق عقوبت می ساخت؛ همچنان که موسی ﷺ در جریان کشتن آن جوان قبطی، خود را گناه کار معرفی نمود: «وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ»^۲. این، معنای گناهان گذشته - «مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ»^۳ - رسول ﷺ است.

۱. المیزان، ج ۱۸، ص ۲۵۸.

۲. شعراء (۲۶)، آیه ۱۴.

۳. فتح (۴۸)، آیه ۲.

۳. اما گناهان آینده (ما تأخر)، عبارت است از خون‌هایی که بعد از هجرت از بزرگان مشرک قریش ریخت و مغفرت خدا نسبت به گناهان آن حضرت، عبارت است از پوشاندن آنها و ابطال عقوبت‌هایی است که به دنبال داشت؛ یعنی قدرت، شوکت و عظمت کفار قریش را از آنان گرفت و مؤید این معنا، جمله «وَأَيُّمُ نِعْمَتُهُ عَلَيْكَ... وَ يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَظِيمًا»^۱ است.

۴. حضرت رضا علیه السلام می‌فرماید: در نظر مشرکان عرب، هیچ کس گناهش عظیم‌تر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود؛ برای این که آنها ۳۶۰ خدا داشتند و رسول خدا که آمد، همه آنها را از خدایی انداخت و مردم را به اخلاص خواند. این در نظر آنها بسیار سنگین و عظیم بود و گفتند: «أَجْعَلَ الْإِلَهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ. وَ انْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ امْشُوا وَ اضْبُرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ. مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا خِثْلًا»^۲؛ «آیا آن همه خدا را یکی کرده، این خیلی شگفت آور است. بزرگان‌شان برای تحریک مردم به راه افتادند و گفتند: برخیزید و از خدایان دفاع کنید که این، وظیفه مهمی است. ما چنین چیزی را در هیچ کیشی نشنیده‌ایم. این جز سخنی خود ساخته نیست». این جاست که وقتی خدای تعالی، مکه را برای پیامبرش فتح کرد، فرمود: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا...»^۳؛ «این فتح آشکار را برایت کردیم» تا دیگر در صدد آزارت برنیایند و همین طور هم شد. بعد از فتح مکه، عده‌ای مسلمان شدند و برخی از مکه فرار کردند و کسانی که ماندند، قدرت بر انکار توحید نداشتند و با دعوت مردم، آن را می‌پذیرفتند. بنابراین با فتح مکه، گناهی که رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد مشرکان مکه داشت، آمرزیده شد؛ یعنی، دیگر نتوانستند دست از پا خطا کنند.^۴

۱. فتح (۴۸)، آیات ۲ و ۳.

۲. ص (۳۸)، آیه ۷۵.

۳. فتح (۴۸)، آیه ۱.

۴. المیزان، ج ۱۸، ص ۲۷۵؛ ر.ک: محمد هادی معرفت، تفسیر الانبیاء، ص ۱۷۲-۱۷۹.

سلام بر پیامبر ﷺ

● پرسش ۵۲. طبق آیه «إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى»^۱ و آیه «مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ»^۲، مردگان نمی‌شنوند؛ بدین جهت، آیا سلام کردن و سخن گفتن با پیامبر، کاری گزاف نیست؟

۱. از دیدگاه اسلام، مرگ به معنای نابودی و نیستی انسان نیست؛ بلکه انتقال حقیقت انسان (روح او)، از عالمی به عالم دیگر است. در آن عالم، حیات انسان به گونه‌ای دیگر ادامه می‌یابد تا هنگامی که روز رستاخیز و معاد فرا رسد. قرآن کریم درباره مرگ، کلمه «توفی» را به کار برده است^۳ که به معنای «گرفتن به تمام و کمال» است. از دیدگاه قرآن، در هنگام مرگ، فرشته الهی انسان را با تمام واقعیت و هویتش، تحویل می‌گیرد و از این عالم، به عالم دیگر منتقل می‌کند. بنابراین، در فرهنگ قرآن، آن چه که تمام هویت انسان را تشکیل می‌دهد، روح اوست. فرشته الهی، بدن انسان را به جایی منتقل نمی‌کند؛ بدن در همین دنیا مانده، به تدریج از بین رفته، تبدیل به خاک می‌گردد؛ اما انسان با تمام هویتش، پس از مرگ، باقی می‌ماند.

قرآن، حیات انسان را در فاصله میان مرگ تا روز رستاخیز، «برزخ» نامیده است. برزخ، به معنای فاصله میان دو چیز است؛ «وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»^۴؛ «و پس از مرگ، فرا روی ایشان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند». از طرف دیگر، عالم برزخ، مکانی گسسته از این عالم نیست؛ بلکه محیط بر این جهان است. نسبت عالم برزخ به این جهان، شبیه نسبت این جهان به عالم جنین است؛ همان‌طور

۱. نمل (۲۷)، آیه ۸.

۲. فاطر (۳۵)، آیه ۲۲.

۳. سجده (۳۲)، آیه ۱۱.

۴. مزمل (۲۳)، آیه ۱۰۰.

که جهان فراجینی، بر جنین احاله دارد، جهان برزخ نیز عالمی فرامادی و محیط بر جهان ماده است. هویت فرامادی عالم برزخ، به گونه‌ای است که ادراکات در آن بسیار قوی‌تر از این جهان است؛ زیرا احاطه بر عالم ماده دارد و این ادراکات، بدون وساطت ابزارهای مادی صورت می‌گیرد.

از دیدگاه قرآن، مرگ، فنا و نابودی نیست؛ بلکه انسان با تمام هویت و واقعیتش، پس از مرگ، به حیات خود در برزخ ادامه می‌دهد.

۲. در این جا این سؤال رخ می‌نماید که: آیا می‌توان با پیامبر که از دنیا رفته، سخن گفت و به او سلام کرد؟ و آیا او سخنان ما را می‌شنود؟

درک درست حیات برزخی، آیات قرآن و روایات، به روشنی بر امکان سخن گفتن با مردگان معمولی و این‌که آنان سخن ما را می‌شنوند و به ما پاسخ می‌دهند، دلالت دارد. به نمونه‌های زیر، دقت کنید:

(الف) در آیات بسیاری از قرآن مجید، بر پیامبران گذشته سلام داده شده، در حالی که از دنیا رفته بودند؛ «سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ»^۱.

(ب) قوم حضرت صالح، پس از آن‌که شتری را که معجزه او بود، پی کردند و از دستور خداوند سرپیچی کردند، مورد عذاب الهی قرار گرفته، با زلزله‌ای هلاک شدند. قرآن درباره گفت‌وگوی حضرت صالح با ایشان پس از هلاکتشان، چنین می‌گوید: «فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ. فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ»^۲؛ «پس زلزله‌ای آنان را فراگرفت و در خانه‌های خویش، بی‌جان افتادند؛ آن‌گاه صالح از آنان روی گردانید و گفت: قوم من! پیام خداوند را به شما رساندم؛ اما شما ناصحان را دوست نمی‌دارید».

(ج) در روایات شیعه و سنی، چنین آمده است: پس از آن‌که جنگ بدر، باکشته شدن هفتاد تن از قریش و اسیر شدن هفتاد نفر از آنان، به نفع مسلمانان به پایان رسید،

۱. اصفات (۳۷۱)، آیه ۷۹

۲. اعراف (۷)، آیه ۷۸ و ۷۹.

رسول اکرم ﷺ دستور داد تا کشته‌های مشرکان را در چاهی بریزند؛ سپس آن حضرت یکایک کشتگان را به نام صدا زد و خطاب به آنان فرمود: آیا آن چه را که پروردگارتان وعده داده بود، حق و پابرجا یافتید. من آن چه را که پروردگارم وعده کرده بود، حق و حقیقت یافتم. در این هنگام، بعضی از اصحاب به پیامبر ﷺ گفتند: آیا مردگان را صدا می‌زنید؟ آن حضرت فرمود: شما از آنان شنواتر نیستید؛ آنان می‌شنوند؛ اما قدرت بر جواب ندارند.^۱

د) در برخی روایات، چنین آمده است: پیامبر اکرم ﷺ در آخرین روزهای زندگی‌اش، نیمه شب همراه برخی از اصحاب خود، رهسپار قبرستان بقیع شد و پس از ورود به بقیع، با آرمیدگان در آن جا، چنین گفت: «سلام بر شما که در جایگاه افراد با ایمان قرار گرفته‌اید! شما بر ما سبقت جسته‌اید و ما هم به زودی به شما می‌پیوندیم».^۲

ه) در روایات اهل سنت چنین آمده است: «بنده وقتی در قبرش نهاده و ترک شد و دوستانش رفتند، هنوز آن مرده صدای کوبیده شدن کفش آنها را می‌شنود که دو فرشته خدا، برای سؤال از او می‌آیند...».^۳

و) رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: «اذا مرَّ الرجل بقبر اخيه يعرفه، فسلم عليه رد عليه السلام و عرفه و اذا مرَّ بقبر لا يعرفه فسلم عليه رد عليه السلام»؛^۴ وقتی کسی از کنار قبر برادر دینی خود که او را می‌شناسد، بگذرد و بر او سلام کند، مرده سلام او را پاسخ می‌دهد و او را می‌شناسد و اگر از کنار قبری بگذرد و صاحب آن را نشناسد و سلام کند، مرده سلام او را پاسخ می‌دهد.

۱. بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۳۴۶؛ صحیح بخاری، ج ۵، ص ۷۷؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۶۳.

۲. الارشاد، ج ۱، ص ۱۸۱؛ المناقب، ج ۱، ص ۲۰۱؛ سنن ترمذی، ج ۲، ص ۲۵۸؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۱۸۳.

۳. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۹۲ و ۱۰۲.

۴. متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۵، ص ۶۴۶؛ غزالی، احیاء العلوم، ج ۴، ص ۴۷۴؛ الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۳۸۷.

ز) در برخی روایات شیعه و سنی چنین آمده است: رسول اکرم ﷺ فرمود: «هیچ کسی نیست که بر من سلام کند؛ مگر آن که خداوند سلام او را به روح من می‌رساند و من پاسخ او را می‌گویم»^۱.

ح) یکی از آداب و مستحبات دفن، تلقین میت است که مورد اتفاق فقیهان شیعه و سنی است و روایات فراوانی در مورد آن وارد شده است^۲. این دستور، دلیل دیگری بر شنیدن مردگان، در مواردی است که خداوند اراده کرده است.

۳. با توجه به این دلایل، روشن می‌شود که بر اساس اراده الهی، حتی مردگان معمولی، زائر خود را می‌شناسند و سخن او را می‌شنوند و سلام او را پاسخ می‌دهند. از دیدگاه قرآن، مرگ به معنای نیستی و نابودی نیست؛ بلکه انسان با تمام هویتش به حیات خود ادامه می‌دهد. بر این اساس، سلام کردن و سخن گفتن با اولیای الهی - که در مرتبه‌های عالی وجودی و قرب حضرت حق قرار دارند - نه تنها امری گزاف نیست، بلکه امری شایسته و پسندیده است. بر همین اساس، در اذن دخول حرم‌های اولیای الهی، چنین می‌خوانیم: «و اعلم انّ رسولک و خلفائک علیهم السلام احياء عندک یرزقون یرون مقامی و یسمعون کلامی و یردّون سلامی»^۳؛ خدایا! می‌دانم که رسول و خلیفه‌های تو - که سلام و درود بر آنان باد - زنده‌اند و نزد تو روزی می‌خورند؛ ایستادند و سخنم را می‌شنوند و سلامم را جواب می‌دهند...». سیره اصحاب رسول اکرم ﷺ و تابعین و تمام مسلمانان - اعم از شیعه و سنی - پس از رحلت آن حضرت، بر استغاثه و استمداد از روح مطهر وی بوده است^۴.

سمهودی از عالمان اهل سنت می‌نویسد: «توسّل به نبی اکرم ﷺ، ممکن است

۱. سنن ابی داود، ج ۱، ص ۴۵۳؛ مسند احمد، ج ۷، ص ۵۲۷.

۲. الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۳۸۷؛ صحیح بخاری، ج ۲، ص ۶۳۱.

۳. محدث قمی، مفاتیح الجنان، ص ۵۲۹.

۴. سمهودی، وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۴۱۳؛ ابی جوزی، الوفاء فی فضائل المصطفی، باب طلب شفا از قبر نبی اکرم ﷺ.

بعد از وفات وی باشد؛ به این معنا که از آن حضرت طلب دعا کنیم؛ همچنان که در زمان حیاتش از او درخواست دعا می‌شد. این نوع از توسل، در روایت بی‌هقی چنین نقل شده است: مردم در زمان عمر بن خطاب، گرفتار قحطی و خشک سالی شدند. در آن زمان، یکی از اصحاب رسول خدا^۱ کنار قبر پیامبر^ﷺ آمد و چنین گفت: «یا رسول الله! استسق الله لامتك فانهم قد هلكوا^۲؛ ای رسول خدا! از خداوند، برای امت، طلب باران کن که هلاک شدند...». محل شاهد، درخواست دعا از نبی اکرم بعد از وفات وی می‌باشد و این که دعای حضرت بعد از رحلت، امکان دارد و او عالم به درخواست کسی است که از وی طلب دعا می‌کند.

۴. در آیات «إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى» و «مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ»، کافران مرده دل، به مردگان تشبیه شده‌اند؛ زیرا مرده به حسب ظاهر نمی‌شنود و نمی‌بیند؛ زیرا مجاری ادراک حسی (چون چشم و گوش) ندارد. کافر معاند نیز چشم حق بین و گوش حق شنو ندارد؛ از این رو، پیام اصلی این آیه، نکوهش کافران و تشبیه آنان به مردگان است؛ یعنی، ای پیامبر! تو قدرت بر هدایت کافران نداری و نمی‌توانی سخن حق را به آنان بفهمانی؛ چنان که در ادامه آیه، چنین می‌خوانیم: «و تو هدایت کننده کوران و بازگرداننده آنها از گمراهی‌شان نیستی»^۳.

مبارزه با خرافات

● پرسش ۵۳. نمونه‌هایی از برخورد پیامبر اسلام^ﷺ در برابر خرافات را بیان کنید.

پیامبران آمدند تا قدرت فکری بشر را تقویت کنند و با هرگونه خرافات و با هر رنگ آن - حتی اگر به پیشرفت اهدافشان کمک کند - سرسختانه مبارزه کنند.

۱. او را «بلال بن حرث» معرفی کرده‌اند؛ الدعوة الاسلامیة، ج ۲، ص ۲۰۷، پاورقی ۱.

۲. وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۷۴.

۳. ک. مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۶؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۳، ص ۲۳۱.

به نمونه ذیل دقت کنید:

یگانه فرزند پسر پیامبر، به نام «ابراهیم»، در مدینه درگذشت. پیامبر در مرگ وی غمگین و درد مند بود و بی اختیار اشک از چشمان او سرازیر می شد. روز مرگ او، آفتاب گرفت. مردم، گرفتگی خورشید را نشانه بزرگی مصیبت پیامبر دانستند. پیامبر برای خشتی کردن این ادعا و جلوگیری از رسوخ خرافات به سنت، بالای منبر رفت و فرمود: «ایها الناس! ان الشمس و القمر آیتان من آیات الله لایکسفان لموت احد و لا لحياته^۱؛ مردم! آفتاب و ماه، دو نشانه بزرگ از نشانه های قدرت خدا هستند، و هرگز برای مرگ و زندگی کسی نمی گیرند».

آن گاه آنان را به خواندن نماز آیات برای گرفتگی ماه و خورشید راهنمایی کرد و بعد از منبر پایین آمد و با مردم، نماز آیات خواند.

رفتار و اخلاق

● پرسش ۵۴. سیره و رفتار شخصی و اخلاقی پیامبر ﷺ، چگونه بود؟

وقتی از همسر پیامبر ﷺ درباره اخلاق او پرسیدند، گفت: «كان خلقه القرآن^۲؛ اخلاقش قرآن بود».

او قرآن مجسم بود و اخلاق نیک او را قرآن می ستاید و می فرماید: ﴿إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقِي عَظِيمٌ﴾^۳.

ماه فروماند از جمال محمد ﷺ	سرو نباشد به اعتدال محمد ﷺ
قدر فلک را کمال و منزلتی نیست	در نظر قدر با کمال محمد ﷺ
سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی	عشق محمد بس است و آل محمد ^۴

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۸۷.

۲. المعرفه و التاريخ، ج ۳، ص ۳۶۱.

۳. قلم (۶۸)، آیه ۴.

۴. کلیات سعدی، به کوشش مظاهر مصفا. کانون معرفت، تهران، ص ۶۹۴.

به چند زاویه از ویژگی‌های رفتاری پیامبر خدا اشاره می‌کنیم:

الف) عبادت

نشست و برخاستش، همراه با ذکر خدا بود. با آن که «معصوم» بود، ولی آن قدر از خشیت خدا می‌گریست که سجده گاهش خیس می‌شد. «بندۀ خدا» بود و هنگام نیایش، همچون مسکینان نیازمند، دست‌ها را بالا می‌گرفت. نماز را نور چشم خود می‌دانست و «وقت» نماز را انتظار می‌کشید و هنگام نماز که می‌شد، می‌گفت: ای بلال! خوشحالم آن کن.

پاره‌ای از شب (گاهی نصف، گاهی ثلث و گاهی دو ثلث) را به عبادت می‌پرداخت. با این که تمام روز، خصوصاً در اوقات توقف در مدینه، در تلاش بود، از وقت عبادتش نمی‌کاست و آرامش کامل خویش را در عبادت و راز و نیاز با حق می‌یافت. عبادتش به منظور طمع بهشت و یا ترس از جهنم نبود؛ بلکه عاشقانه و سپاس‌گزارانه بود. روزی یکی از همسرانش گفت: تو دیگر چرا این قدر عبادت می‌کنی؟ تو که آمرزیده هستی! جواب داد: آیا یک بندۀ سپاس‌گزار نباشم؟

در حال تنهایی، عبادت را طول می‌داد و گاهی ساعت‌ها سرگرم تهجد بود؛ اما در جماعت، به اختصار می‌کوشید و رعایت حال ضعیف‌ترین افراد را لازم می‌شمرد و به آن توصیه می‌کرد.

بسیار روزه می‌گرفت؛ علاوه بر ماه رمضان و قسمتی از شعبان، یک روز در میان روزه می‌گرفت. در دهۀ آخر ماه رمضان، بسترش را به کلی جمع می‌کرد و در مسجد، معتکف می‌شد و یکسره به عبادت می‌پرداخت؛ ولی به دیگران می‌گفت: کافی است در هر ماه، سه روز روزه بگیرید.

بارهبانیت، انزوا، گوشه‌گیری و ترک اهل و عیال، مخالف بود. بعضی از اصحاب که چنین تصمیمی گرفته بودند، مورد ملامت وی قرار گرفتند و به آنها فرمود: بدن، زن، فرزند و یاران شما، همه حقوقی بر شما دارند که باید آنها را رعایت کنید^۱.

۱. بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۳۶۳، مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۱۵۰؛ سنن النبی، ص ۲۵۱.

ب) ادب ورزی

وقتی به در خانه کسی می‌رفت - چون خانه‌ها گاهی پرده‌ای نداشتند - برابر آستانه نمی‌ایستاد؛ طرف راست یا چپ آن می‌ایستاد و می‌فرمود: سلام بر شما؛ سلام بر شما.

چنان شرم داشت که به چهره کسی خیره نمی‌شد. شرم آن حضرت، چنان بود که اگر ناگزیر به انتقاد از کسی بود، به صراحت نمی‌گفت و مقصود خویش را با کنایه بیان می‌داشت.

سکوتش به درازا می‌کشید و بدون ضرورت، لب به سخن نمی‌گشود.^۱

ج) خوش خلقی

انس می‌گوید: ده سال خدمتش را کردم؛ نه هرگز دشنام داد و کتکم زد؛ نه مرا از خود راند و نه به رویم اخم کرد. وقتی در کاری که دستور فرموده بود، سستی می‌کردم، سرزنشم نمی‌کرد

جز برای آفریدگار، خشمگین نمی‌شد و [هرگاه خشمگین می‌شد] چیزی توان ایستادگی در برابر خشم وی را نداشت.

او می‌فرمود: بدانید که بهترین مردمان کسی است که دیر به خشم آید و آسان خشنود شود و بدترین انسان‌ها کسی است که زود به خشم آید و دیر خشنود شود. اگر مردی دیر به خشم آید و دیر خشنود شود یا زود به خشم آید و زود خشنود شود، آن هم چیزی است. همگان را به خوش اخلاقی توصیه می‌کرد و می‌فرمود: نزدیک‌ترین همنشین من در رستاخیز، خوش اخلاق‌ترین شماست و در ترازوی عمل کسی در روز قیامت، چیزی بهتر از خوش خلقی گذاشته نمی‌شود.

وی از همه خنده‌روتر بود؛ یارانش می‌گفتند: هیچ کس را ندیدیم که بیش از رسول خدا ﷺ بر لبانش تبسم باشد. تا وقتی قرآن نازل نمی‌شد یا در موقعیت

۱. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۱۹۵؛ فتح الباری، ج ۱۱، ص ۲۱.

موعظه نبود، اهل مزاح و شوخی بود. خنده‌هایش از حد تبسم فراتر نمی‌رفت و به قهقهه نمی‌رسید.

در خوراک و پوشاک، خویش را برتر از غلامان و خادمان خود قرار نمی‌داد. هرگز به کسی دشنام نداد و با کسی به درشتی و تندخویی صحبت نکرد. برای خدا خشمگین می‌شد؛ نه برای ارضای خویش. اهل انتقام گرفتن نبود؛ عفو می‌کرد و می‌گذشت.

عذرِ عذرخواهنده را می‌پذیرفت و می‌فرمود: آیا به شما خبر دهم که بدترینتان کدام است؟ گفتند: آری ای پیامبر خدا! فرمود: کسی که از اشتباه در نمی‌گذرد؛ پوزش را نمی‌پذیرد و از لغزش، چشم پوشی نمی‌کند.

او می‌فرمود: آدمی با بردباری، به مقام انسان روزه‌داری می‌رسد که شب‌ها را به عبادت می‌گذراند.

بر جفا و تندخویی دیگران، صبور و حلیم بود. می‌فرمود: خدا مرا به مدارا فرمان داده است؛ آن گونه که به نماز دستور داده است. مردم دار و خوش خلق بود و با یاران خود، حلقه‌وار می‌نشست.^۱

د) با خانواده

پیامبر در خانواده، مهربان بود. انس می‌گفت: کسی با زن و فرزندش مهربان‌تر از رسول گرامی نبود. او نسبت به همسران خود، هیچ‌گونه خشونت نمی‌کرد و این، بر خلاف خلق و خوی مکیان بود. بدزبانی برخی از همسران را تحمل می‌کرد؛ تا آن جا که دیگران از این همه تحمل، رنج می‌بردند. به حسن معاشرت با زنان توصیه می‌کرد و می‌گفت: همهٔ مردم دارای خصلت‌های نیک و بد هستند. مرد، نباید تنها جنبه‌های ناپسند همسر خویش را در نظر بگیرد و او را ترک کند؛ زیرا هرگاه از یک خصلت او

۱. طبقات الکبری، ج ۱، ص ۳۷۲؛ شرح اصول کافی ج ۱، ص ۲۴۰؛ سنن النبی، ص ۱۰۳؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۹؛ عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۱، ص ۴۱؛ وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۵۰۷؛ اصول کافی، ج ۲، ص ۹۹؛ بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۴۹.

ناراحت شود، خصلت دیگرش، مایهٔ خشنودی اوست و این دو را باید با هم به حساب آورد. در کارهای خانه، به خانواده کمک می‌کرد.

با فرزندان و فرزندزادگان خود، مهربان بود و به آنها محبت می‌کرد. آنها را روی دامن خویش می‌نشاند و بر دوش خویش سوار می‌کرد. آنها را می‌بوسید و اینها، همه برخلاف خلق و خوی رایج آن زمان بود. چون صبح می‌شد، بر سر فرزندان و نوه‌هایش دست می‌کشید. روزی در حضور یکی از اشراف، یکی از فرزندزادگان خویش، حضرت مجتبیٰ ﷺ را می‌بوسید. آن مرد گفت: من دو پسر دارم و هنوز حتی یک بار، هیچ کدام از آنها را نبوسیده‌ام. پیامبر ﷺ فرمود: «کسی که مهربانی نکند، رحمت خدا، شامل حالش نمی‌شود»^۱.

ه) آراستگی

به نضافت و بوی خوش، علاقهٔ زیادی داشت؛ هم خودش رعایت می‌کرد و هم به دیگران دستور می‌داد.

به یاران و پیروان خود تأکید می‌کرد که تن و خانهٔ خویش را پاکیزه و خوش‌بو نگه دارند؛ به خصوص روزهای جمعه و ادارشان می‌کرد که غسل کنند و خود را معطر سازند که بوی بد از آنها استشمام نشود و آن‌گاه، در نماز جمعه حضور یابند.

به آئینه یا آب می‌نگریست و موهایش را شانه می‌زد.

افزون بر آراستگی برای همسرانش، برای دوستانش نیز خود را می‌آراست. عایشه می‌گوید: دیدم در پیاله‌آبی که در خانه بود، خود را می‌نگرد و موهایش را مرتب می‌کند و می‌خواهد نزد دوستانش برود؛ به او گفتم: پدر و مادرم فدایت! تو پیامبر و بهترین آفریده‌ها هستی؛ به آب می‌نگری و خود را می‌آرایی؟ فرمود: خداوند دوست دارد هرگاه بنده‌ای نزد دوستانش می‌رود، خود را بیاراید.

۱. صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۱۴؛ مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲، ص ۲۵۴.

همواره لباسش پاکیزه بود و می فرمود: از عوامل ارجمندی مؤمن نزد خدای والا، پاکیزگی لباس اوست.

هنگامی که هیئتی بر او وارد می شدند، هم خود زیباترین لباسش را می پوشید و هم مهران اصحابش را به این کار دستور می داد. لباس خشنی از پنبه یا کتان می پوشید و بیشترین لباس هایش سفید بود و لباس مخصوصی برای نماز جمعه داشت^۱.

(و) معاشرت

در معاشرت با مردم، مهربان و گشاده رو بود. به هر کسی که می رسید، سلام می کرد. در سلام کردن، از همه، حتی کودکان و بردگان، پیشی می گرفت.

پای خود را جلوی هیچ کس دراز نمی کرد و در حضور کسی، تکیه نمی زد. غالباً دو زانو می نشست و در مجالس، دایره وار می نشست تا مجلس، بالا و پایینی نداشته باشد و همه، جایگاه مساوی داشته باشند.

از اصحابش، تفقد می کرد و اگر سه روز یکی از اصحاب را نمی دید، سراغش را می گرفت؛ اگر مریض بود، او را عیادت می کرد و اگر گرفتاری داشت، کمکش می کرد.

در مجالس، تنها به یک فرد نگاه نمی کرد و یک فرد را مخاطب قرار نمی داد؛ بلکه نگاه های خود را میان جمع تقسیم می کرد.

از این که بنشینند و دیگران خدمت کنند، تنفر داشت؛ از جابر می خاست و در کارها شرکت می کرد.

با هر مسلمانی که برخورد می کرد، مصافحه می کرد و دست خود را در دست او نگه می داشت تا طرف مقابل، دست خود را عقب بکشد.

هرگاه کسی نزد او می نشست و با او کار داشت، نمازش را سریع تمام می کرد و به کار او می رسید.

۱. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۳۲؛ بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۴۹؛ کنز العمال، ج ۷، ص ۱۲۲.

متواضع بود و در مجلس، هر جا که جا بود، می نشست و جای خاصی برای خود اختصاص نمی داد و دیگران را هم از این کار، نهی می کرد.

هر کسی را که به خدمتش می رسید، مورد اکرام و احترام قرار می داد. بزرگ هر قومی را احترام و او را به ریاست و سرپرستی آنان تعیین می کرد.

در پاسخ دوستان و غیر دوستان و هر کس که صدایش می کرد، می گفت: لبیک.

وقتی با دوستانش برخورد می کرد، دستانشان را می گرفت و می فشرد و می فرمود:

- سه چیزند که دوستی آدمی با برادر مسلمانش را زلال می سازند؛
۱. هنگام دیدار با چهره‌ای گشاده با دوستش رو به رو شود؛
۲. زمان نشستن در مجلس، برایش جا باز کند؛
۳. او را با محبوب‌ترین نامش بخواند^۱.

(ز) ساده زیستی

زهد و ساده زیستی، از اصول زندگی پیامبر ﷺ بود.

او ساده غذا می خورد؛ ساده لباس می پوشید و ساده حرکت می کرد.

زیراندازش، غالباً حصیر بود. بر روی زمین می نشست و عبايي داشت که هر جا می رفت، آن را «دولا» می کرد و زیر خود می انداخت.

با دست خود، از بز، شیر می دوشید و بر مرکب بی زین و پالان سوار می شد و از این که کسی در رکابش حرکت کند، به شدت جلوگیری می کرد.

قوت غالبش، نان جو و خرما بود.

کفش و جامه‌اش را با دست خویش وصله می کرد.

در عین سادگی، طرفدار فقر نبود و مال و ثروت را به سود جامعه و برای صرف در راه‌های مشروع، لازم می شمرد و می گفت: «چه نیکوست ثروتی که از راه

۱. مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۲۸۱؛ سنن النبی، ص ۱۲۳؛ بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۲۳؛ مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۵۵.

مشروع به دست آید؛ برای آدمی که شایسته داشتن ثروت باشد و بداند چگونه صرف کند» و نیز می‌فرمود: «مال و ثروت، کمک خوبی است برای تقوا»^۱.

امیرمؤمنان (علیه السلام) در وصفش می‌فرمود:

«پیامبر (صلی الله علیه و آله) از دنیا چندان نخورد که دهان را پر کند و به دنیا با گوشه چشم نگریست. دو پهلوی از تمام مردم، فرورفته تر و شکمش، از همه خالی تر بود. دنیا را به او نشان دادند؛ اما نپذیرفت و چون دانست که خدا چیزی را دشمن می‌دارد، آن را دشمن می‌داشت. چیزی را که خدا خوار می‌شمرد، خوار می‌انگاشت و چیزی را که خدا کوچک می‌شمرد، کوچک و ناچیز می‌دانست.

همان پیامبر (صلی الله علیه و آله)، بر روی زمین می‌نشست و غذا می‌خورد و چون برده، ساده می‌نشست و با دست خود، کفشش را وصله می‌زد. جامه خود را با دست خود می‌دوخت و بر الاغ برهنه می‌نشست و دیگری را پشت سر خود سوار می‌کرد.

وقتی پرده‌ای بر در خانه او آویخته شد که نقش و تصویر در آن بود، به یکی از همسرانش فرمود: «این پرده را از برابر چشمان من دور کن» و همواره دوست داشت تا جاذبه‌های دنیا از چشمانش پنهان بماند و از آن، لباس زیبایی تهیه نکند و آن را قرارگاه دائمی خود نداند و امید ماندن در دنیا نداشته باشد؛ پس یاد دنیا را از جان خود بیرون کرد و دل از دنیا برکند و چشم از دنیا پوشاند و کسی که چیزی را دشمن دارد، خوش ندارد که به آن بنگرد یا نام آن، نزد او بر زبان آورده شود.

در زندگانی رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، برای شما نشانه‌هایی است که شما را به زشتی‌ها و عیب‌های دنیا راهنمایی می‌کند؛ زیرا پیامبر، با نزدیکان خود، گرسنه به سر می‌برد و با آن که مقام و منزلت بزرگی داشت، زینت‌های دنیا از دیده او دور ماند؛ پس پیروی کننده، باید از پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیروی کند و به دنبال او راه رود و قدم بر جای قدم او بگذارد

۱. فیض کاشانی، محجة البیضاء، ج ۶، ص ۴۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۶؛ مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲، ص ۲۵۸.

وگرنه از هلاکت، ایمن نمی‌باشد. همانا خداوند، محمد ﷺ را نشانه قیامت و مژده دهنده بهشت و ترساننده از کیفر جهنم قرار داد. او با شکمی گرسنه از دنیا رفت و با سلامت جسم و جان، وارد آخرت شد؛ سنگی بر سنگی نگذاشت تا جهان را ترک کرد و دعوت پروردگارش را پذیرفت.

و! چه بزرگ است متی که خدا بایعت پیامبر ﷺ بر ما نهاد و چنین نعمت بزرگی به ما عطا فرمود؛ رهبر پیشتازی که باید او را پیروی کنیم و پیشوایی که باید راه او را تداوم بخشیم^۱.

ح) نظم و انضباط

پیامبر ﷺ کارهایش را منظم انجام می‌داد و نظم بر امور زندگی‌اش حاکم بود. او اوقات خویش را تقسیم می‌کرد و چنین توصیه می‌کرد:

برای رسیدگی به کارها، تقسیم وقت کن و همه تلاش خود را به کار گیر و کار هر روز را همان روز انجام بده و بهترین وقت‌هایت را برای رابطه خودت و پروردگارت اختصاص بده و چیزی را بر ادای واجبات، مقدم مشمار و بین خود و مراجعان، حجاب طولانی قرار مده که بدگمانی می‌آفریند و کارها را بر تو آشفتگی می‌سازد^۲.

ط) تشویق به علم

پیامبر ﷺ، مردم را به علم و سواد تشویق می‌کرد. کودکان اصحابش را وادار کرد تا سواد بیاموزند و به برخی از یارانش فرمان داد تا زبان سریانی بیاموزند. او می‌گفت: «طلب دانش، بر هر مسلمان، واجب است» و نیز فرمود: «حکمت را در هر کجا و در نزد هر کس (حتی مشرک یا منافق) یافتید، از او اقتباس کنید». همچنین فرمود: «علم را جست‌وجو کنید؛ حتی اگر لازم باشد که تا چین سفر کنید».

دانش را پیشوای خرد می‌دانست و مسلمانان را به پرسش‌گری تشویق می‌کرد

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰.

۲. دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۲۵۱: مجموعه آثار، ج ۲، ص ۲۵۸.

و می‌گفت: «دانش، گنجینه است و کلیدش، پرسش؛ خدایتان پیامرزد»،^۱ او می‌فرمود:

پرسید؛ (زیرا در پرسش و پاسخ‌های علمی)، چهار تن پاداش می‌برند؛
پرسش‌گر، پاسخ‌گو، شنونده و شیفته آنان^۲.

کلام آخر^۳ این که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود:

پس به پیامبر پاکیزه اقتدا کن که مایه فخر و بزرگی است؛ برای کسی که خواهان
بزرگواری است^۴.

جان گرامی، دریغ نیست ز عشقش جان من و صد چو من فدای محمد^۴

۱. تحف العقول، ص ۲۸؛ خصال، ص ۵۲۲؛ کنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۳۵.

۲. برای آشنایی بیشتر با ویژگی‌های رفتاری - اخلاقی پیامبر صلی الله علیه و آله به آثار ذیل مراجعه کنید:

الف) ستن النبی، علامه طباطبائی.

ب) وحی و نبوت، مرتضی مطهری.

ج) همنام گل‌های بهاری، حسین سیدی.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰.

۴. عبدالرحمن جنابی.

سنت پیامبر ﷺ

سنت و بدعت

● پرسش ۵۵. سنت پیامبر، چیست و چه ارتباطی با بدعت دارد؟

سنت عبارت است از قول (سخن)، فعل (رفتار) و تقریر پیامبر خدا ﷺ که به عنوان یکی از منابع مهم، مورد توجه همگان قرار دارد. بنابراین هرگاه حدیثی معتبر از پیامبر نقل شود، بدان عمل می شود و این کار را عمل به سنت می گویند. شیعه با تأسی به سنت پیامبر و در راستای عمل به سخنان آن حضرت، قول و فعل و تقریر معصومان را نیز سنت می شمارد.

در برابر، بدعت، نوعی تصرف در دین از طریق افزودن یا کاستن شریعت پیامبر ﷺ است. اساس بدعت در شرع آن است که چیزی را به عنوان یک امر شرعی که دین به آن فرمان داده، به کار برند؛ در حالی که برای مشروعیت آن، اصل یا ضابطه ای در شرع وجود نداشته باشد.^۱ از این رو، بدعت گذاری در دین، از گناهان کبیره و حرام است.

علامه مجلسی می نویسد: «بدعت در شرع، چیزی است که پس از رسول گرامی حادث شده و دلیل شرعی خاص یا عامی نیز بر جواز آن در کار نباشد».^۲

ابن حجر دانشمند سنی می نویسد: «بدعت چیزی است که (پس از پیامبر)

۱. منشور عقاید امامیه، ص ۲۲۰.

۲. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۰۲.

پدید آمده باشد و دلیلی حاکی از جواز آن، در شریعت یافت نشود و آن چیزی که اصل و ریشه‌ای در دین دارد، بدعت نخواهد بود»^۱.

بنابراین، از آن‌جا که امور عبادی و مقدمات آنها در اسلام، بسته به فرمان و اجازه شارع مقدس است، بدین معنا که هر چیزی در اسلام باید مستند به متنی خاص یا عام از قرآن و سنت پیامبر ﷺ باشد و در غیر این صورت، بدعتی است که باید دور افکنده شود و به بدعت‌گزار باز گردد، از این رو، کم و زیاد کردن در عبادات، بلکه در هر عمل دینی، با تمسک به تشخیص فردی، کاری نارواست. متأسفانه پس از رحلت پیامبر، فقه و احکام شرعی مسلمانان، مانند وضو، اذان، نماز و بسیاری از احکام دینی، دستخوش بدعت‌های بسیاری گردیدند و در مسیر خلاف سنت شکل گرفتند.

وضوی پیامبر ﷺ

● پرسش ۵۶. در صدر اسلام و دوران پیامبر ﷺ، چگونه وضو می‌گرفتند؛ نحوه استدلال به آیه وضو چگونه است؟

خداوند درباره وضو می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾^۲؛ «ای مؤمنان! هرگاه قصد نماز کردید، صورت‌هایتان و نیز دست‌ها را تا آرنج بشوید و سرها و پاهایتان را تا برآمدگی آن دو، مسح کنید».

این آیه شامل امور ذیل است:

الف) شستن صورت.

ب) شستن دو دست.

۱. فتح الباری، ج ۵، ص ۱۵۶.

۲. مائده (۵)، آیه ۶.

ج) مسح سر.

د) مسح دو پا.

درباره چگونگی تفسیر آیه وضو و نوع وضوی پیامبر ﷺ در «شستن دست‌ها» و «مسح سر و دو پا»، چند نکته زیر تقدیم می‌شود:

۱. درباره شستن دست‌ها از آرنج، برخی مفسران قرآن، واژه «الی» (تا) در آیه وضو را به «مع» (با) تفسیر کرده‌اند. دانشمند و فقیه سنی مذهب، وهبة الزحیلی می‌گوید: «در نزد تمامی دانشمندان و عالمان - از جمله امامان مذاهب چهارگانه اهل سنت - داخل نمودن دو آرنج در شستن واجب است؛ زیرا حرف «الی» که برای انتهای غایت است در این جا به معنای «مع» می‌باشد؛ مانند دو آیه ﴿وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ﴾ و ﴿لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَى أَمْوَالِكُمْ﴾^۱ که در این دو نیز «الی» به معنای «مع» (با) است.^۲

علامه طباطبایی «الی» را برای نشان دادن غایت دست می‌داند و نه غایت شستن؛ یعنی «الی» به همان معنای مشهور انتهای غایت (تا) است و می‌فرماید: «شستن از بالا به پایین، امری طبیعی و عادی است و از روایات معصومین ﷺ به دست می‌آید که باید همین‌گونه عمل شود و گرنه از آیه شریفه به دست نمی‌آید که تنها راه شستن دست، از آرنج است»^۳. به عنوان مثال، اگر شما به نقاش بگویید که دیوار را تا فلان نقطه رنگ بزن، این جمله، هیچ دلالتی بر این نکته ندارد که آیا باید از بالا به پایین رنگ زد یا از پایین به بالا و فقط انتهای غایت، یعنی حد نهایی آن مشخص می‌شود که همان بالای دیوار است و چگونگی سیر از این جمله، معلوم نمی‌شود.

۲. زراره می‌گوید: وقتی از کیفیت وضوی پیامبر ﷺ از امام باقر ﷺ پرسیدم، حضرت طشت آبی را درخواست کرد و پس از شستن صورت، مشتی آب از آن

۱. نساء (۴)، آیه ۲.

۲. وهب زحینی، الفقه الاسلامی وادلته، ج ۱، ص ۲۱۸.

۳. المیزان، ج ۵، ص ۲۲۴.

بر دست راست خود ریخت و آن را از آرنج تا سرانگشتان شست و هیچ گاه آب را به طرف آرنج برنگرداند.^۱

وهبة الزحیلی درباره نحوه وضو گرفتن پیامبر اکرم ﷺ چنین می گوید: «و دارقطنی (از دانشمندان حدیث اهل سنت) از جابر نقل کرده است که گفت: پیامبر ﷺ زمانی که وضو می گرفت، آب را بر دو آرنج می ریخت»^۲.

۳. در آیه وضو، خداوند امر به مسح سر و پاها نموده است؛ در حالی که اهل تسنن پاها را می شویند، ابن عباس از یاران پیامبر ﷺ می گفت: «وضو عبارت است از دو شستن و دو مسح کردن» یا دو شسته شده و دو مسح شده»^۳.

وی می گوید: «نزل فی القرآن بالمسح و ابی الناس الا الغسل»^۴؛ قرآن درباره پاها دستور مسح داده، ولی مردم جز شستن، به چیزی تن ندادند».

حمران می گوید: عثمان آبی خواست و وضو گرفت و سپس گفت: «رأیت رسول الله ﷺ توحاً کما توحات فتمضمض و استنشق و غسل وجهه ثلاثاً و یدیه ثلاثاً و مسح برأسه و ظهر قدمیه»^۵؛ رسول خدا ﷺ را دیدم وضو گرفت؛ آن چنان که من وضو گرفتم؛ او مضمه کرد و استنشاق نمود و صورت و دست ها را سه بار شست و بر سر و پست پا مسح کشید».

ابن عبد خیر می گوید: «دیدم علی ﷺ را که وضو گرفت و سپس روی دو پای خود را مسح نمود»^۶.

۴. برخی از منابع تاریخی حکایت از این دارد که وضوی همه مسلمانان تا خلافت عثمان، صورت واحدی داشته و مانند وضوی کنونی شیعه بوده است. این مسئله، با آیه

۱. شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۱، ص ۵۵.

۲. الفقه الاسلامی و ادله، ج ۱، ص ۲۹۸.

۳. زک: تفسیر فخر رازی، در تفسیر آیه وضو.

۴. تفسیر طبری، ج ۶، ص ۸۲.

۵. کنز العمال، ج ۲۶۸۶۳.

۶. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۲۴.

وضو تطبیق دارد و علت تغییر وضو این بود که عثمان در اواسط دوران خلافت خود نسبت به چگونگی وضوی پیامبر، رفتار تردید شد. سپس او وضوی پیامبر را به شکلی که اکنون در میان اهل سنت مرسوم است، اعلام کرد. این قضیه، مورد مخالفت بسیاری از اصحاب پیامبر واقع شد؛ اما حکومت اموی بنا به اغراض سیاسی، در نقاط مختلف دولت اسلامی، شیوه عثمان را تبلیغ کرد و جوّی به وجود آورد که برخی از اصحاب، جرأت مخالفت با روش دستگاه حاکم را نداشتند و در نتیجه، این گونه وضو گرفتن، رواج یافت.^۱

نمازهای پنج‌گانه

● پرسش ۵۷. آیا پیامبر ﷺ، نماز را در پنج وقت می‌خواند یا در سه وقت و چرا شیعیان،

نماز را در سه نوبت و به صورت جمع می‌خوانند؟

برای پاسخ، به چند نکته زیر دقت کنید:

۱. اهل تسنن، جواز جمع میان نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا را منکرند؛ اما در هنگام سفر یا خوف و یا زمانی که هوا بارانی است، جمع کردن میان آنها را در یک وقت، جایز می‌دانند و نمازها را مانند شیعیان اقامه می‌کنند؛ اما شیعیان معتقدند که می‌توان نمازهای ظهر و عصر را بعد از زوال خورشید و در یک وقت، با مراعات ترتیب اقامه کرد و لازم نیست که انسان، وقتی نماز ظهر را خواند، دنبال کار دیگری برود و وقتی سایه شاخص به اندازه خود شاخص شد یا به اندازه دو برابر آن گردید، (براساس اختلافی که میان آنها موجود است)، برای اقامه نماز عصر، آماده شود. از این رو، به نظر شیعه، گرچه نماز خواندن در پنج وقت مستحب می‌باشد، اما پشت سر هم خواندن ظهر و عصر و مغرب و عشا نیز اشکال ندارد.

۲. دلیل اهل تسنن این است که در روایت آمده که پیامبر ﷺ بین نماز ظهر و عصر

۱. ر. ک: علی الشہرستانی، وضوء النبی من خلال ملائسات التشریع؛ این کتاب توسط حسین صابری نیز ترجمه شده است.

فاصله می انداخته است؛ اما به نظر شیعه، این مطلب نمی تواند مرام آنها را در وجوب تفریق (فاصله انداختن) ثابت کند؛ به لحاظ این که سیره عملی، به معنای واجب بودن نیست؛ بلکه اعم از وجوب، استحباب و اباحه است و حمل آن بر وجوب، نیاز به دلیل جداگانه دارد. افزون بر این، ملتزم بودن پیامبر ﷺ به پنج وقت برای اقامه نماز جماعت، به جهت این بوده است که مردم بر زمان آمدن پیامبر ﷺ، اطلاع پیدا نکنند تا سؤالاتی که دارند، از محضرش پرسند و این در واقع، انگیزه‌ای برای اجتماع مردم در مسجد بوده است. بنابراین، شیوه فوق، هیچ وقت نمی تواند دلیل بر این باشد که جمع بین نمازهای مترتبه، جایز نیست.

۳. تشیع، گذشته از این که مدعای اهل سنت را قابل دفاع نمی داند، بر مدعای خود هم دلیل دارد و آن روایاتی است که بر جمع نماز ظهر و عصر از جانب پیامبر ﷺ - حتی در غیر مواقع سفر و خطر و کار تعجیلی - دلالت می کنند. یکی از آنها، روایتی است که در آن، از علت جمع بین دو نماز توسط پیامبر ﷺ سؤال کرد که ابن عباس در جواب گفت: به خاطر گشایش و تخفیف بر امت، پیامبر ﷺ این کار را کرد^۱. این روایات را مالک و احمد بن حنبل هم در کتاب هایشان روایت کرده، ولی فتوا داده اند که به علت اعراض و روی گردانی اصحاب از عمل به این روایات، نمی توان به آنها عمل کرد. افزون بر اینها، روایات زیادی از ائمه علیهم السلام در این باره وارد شده است. امام صادق علیه السلام فرمود: «وقتی آفتاب زوال پیدا کرد، وقت نماز ظهر و عصر داخل شده، جز این که نماز ظهر، قبل از نماز عصر است».

با توجه به این که ترتیب بین دو نماز ظهر و عصر، امر پذیرفته شده‌ای بین تمام مسلمین بود و به جهت روشن بودن آن، نیازی به بیان امام نداشت، معلوم می شود که مقصود امام، اشاره به جواز امکان جمع بین دو نماز ظهر و عصر بوده است.

۴. تردیدی نیست که پیامبر اسلام ﷺ، نمازها را گاهی در سه وقت می خواند

۱. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۵۲.

و به عبارت دیگر، ظهر و عصر و مغرب و عشا را پشت سر هم می‌خواند و می‌فرمود: چنین می‌کنم تا امتم راحت باشند. این گونه روایات، می‌رساند که پیامبر اسلام، راحتی امت را در نظر گرفته و جمع خوانده است. شیعیان در طول تاریخ، تلاش کرده‌اند تا سنت‌های پیامبر را زنده نگه‌دارند و این هم یکی از سنت‌های پیامبر است. برای نمونه، برخی از روایات را در زمینه جمع خواندن نمازهای ظهر و عصر و مغرب و عشا می‌آوریم:

(الف) برخی روایات شیعه عبارتند از:

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بدون این که عذری در کار باشد، ظهر و عصر و نیز مغرب و عشا را با یک اذان و دو اقامه خواند.^۱

در روایتی دیگر فرمود: پیامبر خدا، بدون این که عذری در کار باشد، ظهر و عصر را در یک جا خواند. عمر به آن حضرت گفت: آیا در نماز چیز تازه‌ای پیدا شده است؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفت: نه، چیز تازه‌ای درباره نماز نیامده، ولی خواستم بر امت خودم گشایشی بدهم.^۲

ابن عباس گفت: پیامبر خدا بدون این که خطر و سفری در بین باشد، ظهر و عصر را با هم خواند. ابن عباس گفت: پیامبر با این کارش، خواست تا امت را در آسایش قرار دهد و کسی از امت او به زحمت و مشقت نیفتد.^۳

(ب) برخی از روایات اهل سنت نیز بدین شرح می‌باشند:

ابن عباس گفته است: پیامبر اسلام هفت رکعت را با هم خواند و هشت رکعت را هم با هم خواند.^۴

وی همچنین گفت: پیامبر اسلام در مدینه، بین ظهر و عصر و بین مغرب و عشا را

۱. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۱۶۰.

۲. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۱۶۱.

۳. همان.

۴. صحیح بخاری، ص ۲۰۶، ج ۵۳۷.

جمع می‌کرد؛ بدون این که عذری در کار باشد^۱.

سعید بن جبیر از ابن عباس نقل می‌کند که گفت: پیامبر اسلام بدون این که خطر و یا سفری در کار باشد، ظهر و عصر و مغرب و عشا را با هم می‌خواند. او از ابن عباس، از حکمت جمع کردن پرسید و وی گفت: پیامبر خواست که امت خود را به مشقت و زحمت نیندازد^۲.

پیامبر ﷺ در مدینه، بدون این که خطری باشد و یا باران بیارد، ظهر و عصر و مغرب و عشا را با هم می‌خواند. از ابن عباس پرسیدند: چرا چنین کرد؟ ابن عباس گفت: تا امت در مشقت نباشد^۳.

۵. با دقت در روایات فوق، روشن می‌شود که پیامبر خدا علاوه بر آن که نمازها را در پنج وقت می‌خواند، نمازهای ظهر و عصر، مغرب و عشا را جمع نیز خوانده است. او می‌خواست که مردم جمع بخوانند تا راحت باشند. بنابراین، اگر کسی جمع خواند، عمل به سنت پیامبر کرده است.

سجده بر روی زمین

● پرسش ۵۸. آیا پیامبر ﷺ، برای سجده نماز، از مهر استفاده می‌کرد؟

رسول خدا ﷺ بر خاک و زمین سجده می‌کرد و در سجده، چیزی را بین پیشانی و زمین حائل قرار نمی‌داد^۴. او می‌فرمود: «جعلت لی الارض مسجد و طهورا^۵؛ زمین برای من سجده گاه و پاک کننده، قرار داده شده است». در این باره، علاوه بر سنت پیامبر، از شیوه اصحاب نیز می‌توان یاد کرد. به این موارد دقت کنید:

۱. پیامبر، مسلمانان را نیز بدین کار امر می‌کرد؛ روزی پیامبر یکی از اصحاب خود

۱. سنن نسائی، ج ۱، ص ۲۰۰، ح ۶۰۱.

۲. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۹۰، ح ۵۴.

۳. سنن نسائی، ج ۱، ص ۲۰۰، ح ۶۰۱.

۴. عایشه: «ما رأیت رسول الله ﷺ متفیا وجهه بشیء تعنی فی السجود»؛ کنز العمال، رقم ۲۲۲۴۱.

۵. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۹۱.

را دید که بر لایه عمامه اش سجده می کرد؛ با دست مبارکش به او اشاره کرد و فرمود: عمامه ات را بردار و به پیشانی اش اشاره نمود.^۱ همچنین وقتی دید که بلال حبشی بر گردی عمامه اش سجده کرد تا داغی زمین آزارش ندهد، پیامبر با دست خود عمامه بلال را از زیر پیشانی او بیرون کشید و فرمود: «بلال! پیشانی ات را بر خاک گذار»^۲ و به صهیب نیز فرمود: «ترب و جهک یا صهیب؛ پیشانی ات را بر خاک گذار»^۳ و به رباح نیز چنین فرمود.^۴

۲. سیره یاران پیامبر هم سجده بر روی زمین بود؛ جابر بن عبدالله انصاری می گوید: من نماز ظهر را با پیامبر می گزاردم؛ مشتی از سنگریزه در دست گرفته و آنها را دست به دست می کردم تا خنک شوند و به هنگام نماز، بر آنها سجده کنم.^۵

بیهقی یکی از دانشمندان اهل سنت، درباره تبیین این حدیث می نویسد: اگر سجده بر لباس متصل به بدن جایز بود، قطعاً این کار آسان تر از خنک کردن سنگریزه ها در کف دست و قرار دادن آنها برای سجده بود.^۶

خباب بن ارت می گوید: «به رسول خدا ﷺ از شدت حرارت زمین که پیشانی و دست ها را آزار می داد، شکایت کردیم. او به شکایت ما پاسخ نگفت»^۷.

۳. خاک باید پاک باشد و از همین روست که شیعیان تکه ای گِل خشک شده را برای اطمینان از پاکی آن، با خود برمی دارند و چه بسا که برای تبرک آن را از خاک مبارک کربلا که شهادت گاه امام حسین ﷺ است، بر می گیرند؛ همان گونه

۱. سنن کبری، ج ۲، ص ۱۰۵.

۲. الحقیقه ماهیه، ص ۲۱.

۳. ر. ک: کنز العمال، حدیث ۱۹۸۱۰.

۴. همان، حدیث ۱۹۷۷۷.

۵. مسند احمد، ج ۳، ص ۳۲۷.

۶. سنن کبری، ج ۲، ص ۱۰۶.

۷. سنن بیهقی، ج ۲، ص ۱۰۵.

که بعضی از اصحاب، از سنگ‌ریزه‌های مکه بر می‌داشتند تا در سفر، بر آنها سجده کنند.

۴. مهر، موضوعیت ندارد و در زمان پیامبر ﷺ تمام زمین مهر بوده است و پیشانی را روی زمین می‌گذاشتند. از این رو، براساس روایات معصومین، سجده باید بر زمین و رویدنی‌های زمین - غیر از خوردنی‌ها و پوشیدنی‌ها - باشد و از نظر عالمان شیعه نیز بر خاک زمین یا سنگ و امثال آن سجده کردن، کافی است. شیعیان بر خاک، زمین، سنگ‌ریزه، تخته سنگ و دیگر اجزای زمین و رویدنی‌های آن، مانند حصیر، سجده می‌کنند و نه بر فرش، پارچه، چیزهای خوردنی و زیتی و این، برگرفته از روایات بسیاری است که در کتاب‌های شیعه و سنی وارد شده‌اند.

۵. سنگ و خاک، «مسجود علیه» است و نه «مسجود له»؛ یعنی «بر» خاک و سنگ سجده می‌شود و «به» آن سجده نمی‌شود. دقت در این نکته، پاسخ به کسانی است که شبهه پرستش مهر توسط شیعه را بر زبان جاری می‌سازند!^۱

۶. سجده، آخر خضوع و فروتنی است و این با سجده کردن بر سجاده، فرش، پارچه و زیتی‌های گران قیمت، به دست نمی‌آید و تنها راه تحققش، این است که ارزشمندترین قسمت بدن را که پیشانی است، بر ارزان‌ترین چیز که خاک است، بگذاریم.

سجده بر خاک و یا قطعه‌ای از زمین، نشان از سجده برای خداست و این بر خاک ساییدن پیشانی، به نوعی خضوع در پیشگاه پروردگار تلقی می‌شود. این نهادن پیشانی بر زمین و سجده کردن بر خاک، مناسب‌ترین حالت سجده در برابر خداست و بیشترین فروتنی و تواضع در پیشگاه معبود را در خود دارد. این کار، انسان را به یاد ریشه و اصل او، یعنی خاک می‌اندازد. خدای تعالی می‌فرماید: ﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ

۱. منشور عقاید امامیه، ص ۲۷۱؛ الحقیقه ماهیه، ص ۳۸.

وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى^۱؛ «از آن [خاک] آفریدیمتان و بدان بازتان می‌گردانیم و بار دیگر، از آن بیرون می‌آوریمتان». هشام از امام صادق علیه السلام پرسید: مرا آگاه ساز بر چه سجده رواست و بر چه ناروا؟ حضرت فرمود: سجده تنها بر زمین و آن چه می‌روید، جایز است؛ جز آن چه که پوشیدنی و خوردنی است. باز پرسید: فدایت شوم! فلسفه آن چیست؟ وی فرمود: زیرا سجده خضوع در پیشگاه خداوند عزوجل است؛ پس شاید که بر پوشیدنی و خوردنی انجام گیرد؛ زیرا دنیاگرایان، بنده خوردنی‌ها و پوشیدنی‌هایند و سجده‌گر در سجده‌اش، خدای را پرستش‌گر است و ناچار نشاید که پیشانی خود بر معبود دنیاگرایان - که فریفته فریبایی‌ی آنند - بسایند.^۲

۱. طه (۲۰)، آیه ۵۵.

۲. وسائل الشیعه، ج ۳، باب ۱ از ابواب مایسجد علیه .

اهل بیت پیامبر ﷺ

آیه تطهیر

● پرسش ۵۹. چرا آیه تطهیر که در میان آیات مربوط به همسران پیامبر ﷺ آمده است، شامل آنها نمی‌شود؟

پیرامون آیه تطهیر ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۱، باید به چند نکته زیر توجه کرد:

الف) «اهل البیت» در تاریخ حیات پیامبر ﷺ، معنای خاصی داشته است و تنها به حضرت علی و زهرا و حسن و حسین علیهم‌السلام اطلاق می‌شده است. در کتاب‌های روایی شیعه و سنی آمده است که وقتی آیه ﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ﴾^۲ نازل شد، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شش ماه هنگام نماز صبح، به خانه فاطمه می‌آمد و آنها را فرمان به نماز داده، سپس آیه تطهیر - ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ...﴾^۳ - را می‌خواند تا همگان بدانند که «اهل پیامبر» چه کسانی‌اند.

ب) هیچ یک از همسران پیامبر، ادعا نکرد که من در زمره اهل بیت علیهم‌السلام هستم.

ج) آیه تطهیر، عصمت اهل بیت پیامبر را ثابت می‌کند و سیره عملی آنان، گواه عصمت ایشان نیز بود؛ اما درباره همسران پیامبر، برخی از آنان در عمل ثابت کردند که

۱. احزاب (۳۳)، آیه ۳۳.

۲. طه (۲۰)، آیه ۱۳۲.

۳. احزاب (۳۳)، آیه ۳۳.

از مقام عصمت برخوردار نیستند؛ مانند حرکت‌های عایشه در برابر حضرت علی علیه السلام.
برای بسط این پاسخ، دقت در موارد ذیل شایسته است:

۱. امام شافعی می‌گوید: از نظر معنی‌شناسی، زوجه را نمی‌توان اهل‌بیت علیهم السلام با شخص به حساب آورد؛ زیرا زوجیت، نوعی رابطه اعتباری است که با طلاق و مرگ، از بین می‌رود؛ ولی روابط نسبی، تکوینی و غیراختیاری است. از این رو، طلاق‌بردار نیست و نسبت آن پس از مرگ نیز محفوظ است.

۲. ضمایری که در قبل و بعد از آیه تطهیر آمده، به صورت جمع مؤنث است که برای مجموعه زنان به کار می‌روند و مقصود از آن ضمایر، زنان پیامبر اکرم است؛ مانند: لستن، ان اتقین، فلا تحضعن، فی بیوتکن، واذکرن، بیوتکن؛ در حالی که ضمایری که در آیه تطهیر به کار رفته، به صورت جمع مذکر است که برای مجموعه‌ای که همه یا اکثریت آنان مرد هستند، به کار می‌رود؛ مانند «عنکم، و یطهرکم» و نمی‌تواند مقصود از آنها، جماعت و گروه زنان باشد. اگر مقصود جماعت زنان بود، می‌بایست تعبیر «عنکن، و یطهرکن» به کار می‌رفت. این تغییر ضمایر مؤنث به مذکر در آیه، دلیل بر این است که مخاطبین در آیه تطهیر، غیر از مجموعه همسران پیامبر می‌باشند.

۳. دلیل بر این که اهل‌بیت شامل زنان نمی‌شود، پاسخ منفی پیامبر صلی الله علیه و آله به خواست همسر خویش، ام سلمه است؛ او وقتی از آن حضرت اذن دخول زیر کسا و همسانی با اهل‌بیت را نمود، پیامبر در پاسخ، ضمن خارج کردن او از اهل‌بیت، دوبار فرمود: «انک الی خیر^۱؛ تو زن خوبی هستی». این، نفی مؤدبانه و کریمانه موضوع است. از عایشه نیز این گونه نقل شده است:

«لقد رأیت علیا و فاطمه و حسنا و حسینا و جمع رسول الله بثوب علیهم ثم قال: اللهم هؤلاء اهل بیتی و حامتی، فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا، قالت: فقلت یا رسول الله انا

۱. این حجر. الصواعق المحرقة، ص ۱۴۱؛ زمخشری، الکشاف، ج ۱، ص ۱۹۳.

من اهلک قال تنحی فانک الی خیر^۱؛ با چشم خود، علی و فاطمه و حسن و حسین را دیدم که پیامبر اکرم آنان را زیر پوششی جمع کرده بود و فرمود: خداوند اینها خاندان و حامیان من هستند، پس رجس و پلیدی را از آنها ببرد و آنان را از آلودگی‌ها پاکشان فرما. من (عایشه) عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من هم از آنها (اهل بیت) هستم؟ پیامبر فرمود: دور شو؛ تو بر خیر و نیکی هستی اما جزء این جمع نمی‌باشی^۲.

۴. روایات متواتری در میان شیعه و سنی، نسبت به اختصاص اهل بیت به پنج تن علیه السلام، وارد شده و پیامبر صلی الله علیه و آله در موارد متعددی تصریح کرده که اهل بیت علیهم السلام چه کسانی هستند^۳. یکی از آنها، این روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله به مدت شش ماه^۴ (یا نه ماه^۵ یا ده ماه^۶) همه روزه، هنگامی که برای نماز صبح بیرون می‌آمد، در کنار خانه فاطمه علیها السلام می‌ایستاد و صدا می‌زد: «الصلوة یا اهل البیت، انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا» ای اهل بیت! هنگام نماز است؛ همانا خداوند می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور سازد و شما را پاک سازد^۷.

۵. با دقت در آیات دیگر قرآن، می‌توان به شناخت اهل بیت در قرآن پی برد. مفسران شیعه و سنی در تفسیر آیه مباهله، یعنی آیه «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَنِسَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَكُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»^۸ اتفاق دارند که منظور از «ابنائنا»، حسن و حسین علیهم السلام، و مقصود از «نسائنا»، فاطمه زهرا علیها السلام و هدف از «انفسنا»، امیرمؤمنان علیه السلام است و دایره اهل بیت، در این افراد خاص و معین، تعریف می‌شود و هیچ سخنی از همسران نیست^۹.

۱. حسان، شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۶۱.

۲. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۰-۹۲.

۳. سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۱؛ اسدالغابه، ج ۲، ص ۲۰.

۴. شبلنجی، نورالابصار، ص ۲۲۷؛ شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۰۷.

۵. تفسیر الطبری، ج ۵، ص ۲۲؛ الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۹۹.

۶. آل عمران (۳)، آیه ۶۱.

۷. ر. ک: زمخشری، تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۲۶۸؛ الشوکانی، فتح القدیر، ج ۱، ص ۳۱۶؛ مظفر، دلائل الصدق.

۶. اراده و خواست خدا در زدودن آلودگی و پاک قرار دادن اهل بیت، اراده‌ای تکوینی است و آیه، بر عصمت اهل بیت دلالت می‌کند. بعضی از عالمان اهل تسنن، بر وجود لغزش، در بعضی از زنان پیامبر، اذعان می‌کنند که این، هرگز با مقام عصمت آنان سازگار نیست؛ مانند مخالفت عملی عایشه با آیه «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ»^۱؛ «در خانه‌های خود بمانید» و مساعدت در ایجاد فتنه جنگ جمل که قیام بر ضد امام وقت بود و سبب خون‌ریزی و کشته شدن حدود هفده هزار نفر گردید؛ اما نسبت به چهارده معصوم، هیچ عالم، محدث و مورخی، حتی از اهل سنت - و حتی آنان که عصمت را قبول ندارند - اندک گناه و خطایی از آنان نقل ننموده‌اند.

۷. اگر آیه فوق شامل زنان پیامبر هم می‌شد، قطعاً همسران پیامبر به آن تمسک می‌کردند؛ به ویژه در نزاع‌هایی که با دیگران پیدا می‌کردند؛ در حالی که در هیچ یک از منابع شیعه و سنی نیامده که زنان پیامبر به آیه تطهیر، برای اثبات عصمت و فضیلت خود، تمسک کنند. با توجه به این که عایشه همسر پیامبر اسلام - به گواهی روایات فراوان - در بازگو کردن فضایل خود و ریزه کاری‌های ارتباطش با پیامبر اکرم، چیزی را فروگذار نمی‌کرد، اگر این آیه شامل وی می‌شد، قطعاً آن را به عنوان فضیلتی برای خود بازگو می‌کرد و در نزاع‌هایی مثل جنگ جمل، برای اثبات درستی عمل خویش، به آن تمسک می‌جست.

۸. در پاسخ به «علت قرار گرفتن آیه تطهیر در لابه‌لای آیات مربوط به وظایف همسران پیامبر اکرم ﷺ، به بیان علامه طباطبایی اشاره می‌کنیم که می‌نویسد: آیه تطهیر، به تنهایی نازل شده است و ما هیچ دلیلی نداریم که این آیه، در ضمن آیات مربوط به همسران پیامبر نازل شده باشد و حتی یک روایت در این زمینه وارد نشده است؛ حتی کسانی مانند «عکرمه» و «عروه» که این آیه را مخصوص همسران

➡ ج ۲، ص ۳۸۶.

۱. احزاب (۳۳)، آیه ۳۳.

پیامبر دانسته‌اند، نمی‌گویند که آیه تطهیر، همراه با آیات مربوط به همسران پیامبر نازل شده است. بنابراین، آیه تطهیر به حسب نزول، جزء آیات مربوط به همسران پیامبر نیست؛ بلکه جداگانه نازل گردیده است؛ اما هنگام جمع‌آوری آیات یا به دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یا بعد از رحلت وی، در کنار آیات فوق قرار داده شده است. موقعیت آیه تطهیر در میان آیات مربوط به همسران پیامبر، مانند موقعیت آیه «الْيَوْمَ يَنْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا»^۱، در میان آیه مربوط به خوردنی‌های حرام است.^۲

چگونه صلوات

● پرسش ۶۰. چرا در صلوات بر پیامبر، برخلاف اهل تسنن، بر آل او هم درود می‌فرستیم؟

گرچه فقیهان مذهب اهل بیت در باره صلوات بر پیامبر، ذکر «آل» را به خصوص در تشهد نماز واجب دانسته‌اند^۳ و دلیل آنان نیز روایات بسیاری است که درباره کیفیت صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله آمده، اما در این زمینه، روایات بسیاری را نیز در منابع معتبر اهل سنت می‌توان یافت که در آنها گفته شده که «آل محمد» را به هنگام صلوات بر «محمد»، اضافه کنید.

یکی از این احادیث، این حدیث مشهور که اهل سنت نیز بدان اشاره کرده‌اند: مردی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: «اما السلام عليكم فقد علمنا فكيف الصلاة عليك؟ سلام بر تو را ما می‌دانیم چگونه است؛ اما صلوات بر شما باید چگونه باشد؟» پیامبر فرمود بگو: «اللهم صل على محمد و علی آل محمد كما صليت على ابراهيم انك حميد مجيد»^۴.

۱. مانده (۵)، آیه ۳.

۲. المیزان، ج ۱۶، ص ۳۱۸.

۳. محمد حسین نجفی. جواهر الکلام، ج ۱۰، ص ۲۶۱؛ شیخ طوسی، الخلاف، ج ۱، ص ۳۶۹-۳۷۱.

۴. سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۵۹، ح ۳۲۲۰.

ابن حجر نقل می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود: «لا تصلُّوا علی الصلاة البتراء فقالوا و ما الصلاة البتراء؟ قال تقولون: اللهم صل علی محمد و تمسکون، بل قولوا اللهم صل علی محمد و آل محمد؛ هرگز بر من صلوات ناقص نفرستید. عرض کردند: صلوات ناقص چیست؟ فرمود: این که فقط بگویید: اللهم صل علی محمد و ادامه ندهید؛ بلکه بگویید: «اللهم صل علی محمد و آل محمد»^۱.

از این رو، شافعی، فقیه اهل سنت، صلوات بر پیامبر و آل او را در تشهد دوم واجب می‌داند و حنبلی‌ها هم آن را واجب می‌دانند^۲.

جمعی دیگر از فقیهان اهل سنت، همچون ابوحنیفه آن را واجب نشمرده‌اند^۳ و ابن حزم، چنین صلواتی را فقط یک بار در تمام عمر واجب و زائد بر آن را مستحب می‌شمارد که شافعی، چنین سخنی را ادعای بدون دلیل می‌داند^۴.

شافعی، واجب بودن صلوات بر محمد آل محمد را در شعر معروفش این چنین آورده است:

یا اهل بیت رسول الله حبکم	فرض من الله فی القرآن انزلہ
کفاکم من عظیم القدر انکم	من لم یصل علیکم لا صلاة له

ای اهل بیت رسول الله! محبت شما، از سوی خداوند در قرآن واجب شده است.

در عظمت مقام شما، همین بس که هر کس بر شما صلوات نفرستد، نمازش باطل است^۵.

۱. الصواعق المحرقة، ص ۲۲۵.

۲. الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۲۳۶ و ۳۶۷؛ ر. ک: ابن قدامة، المغنی، ج ۱، ص ۵۷۹.

۳. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۴۲۰؛ علامه حلی، تذکرة الفقهاء، ج ۱، ص ۱۲۶.

۴. المحلی، ج ۳، ص ۲۷۳.

۵. ر. ک: تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۴۲۰.

خاندان پیامبر ﷺ

علت تعدد همسران پیامبر

● پرسش ۶۱. فلسفه تعدد زوجات رسول اکرم ﷺ چیست؟ آیا پیامبر می‌توانست بین این همه همسر، عدالت برقرار کند و آیا مسئولیت رسالت، به وی این اجازه را می‌داد؟

درباره علت ازدواج‌های متعدد پیامبر اکرم ﷺ و فراوانی همسران وی که دستاویز تهمت‌های ناجوانمردانه مستشرقان نیز بوده‌اند^۱، به نکات ذیل اشاره می‌کنیم:

۱. یکی از ویژگی‌های اختصاصی رسول الله ﷺ، امکان ازدواج بیش از چهار همسر به صورت عقد دائم بود^۲ که دیگران در این ویژگی، شریک نبودند؛ البته این عدم محدودیت، بیش از ده سال دوام نیافت و پس از آن، ازدواج تازه برای آن حضرت تحریم شد^۳ که آیه ۵۲ سوره احزاب، بدان اشاره دارد. از این رو، آزادی ازدواج نامحدود در یک دوره ده ساله، همگان را به رمزگشایی این حکمت الهی سوق می‌دهد.

۲. تعدد زوجات و همسران در آن زمان، در منطقه عربستان، یک امر عادی و متداول بود و مختص به رسول خدا نبود و با مسائل هر زمان و مکان، باید با توجه به معیارها و استانداردهای همان زمان و مکان، نگاه کرد. رسول خدا ﷺ با بسیاری از رسوم زمان خود که در تضاد با اهداف و اصول تربیتی اسلام نبودند، مخالفتی نکرد؛

۱. محمد حسین هیکل، حیات محمد، ص ۳۱۵ و ۳۲۵.

۲. مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۶۴.

۳. سید محمد حسین طباطبایی، فرائد از اسلام، ص ۱۷۴.

بلکه با واقع گرایی با آنها روبه رو شد تا کم آنها را تصحیح کرد و یا از اساس، برطرف ساخت.

۳. حقوق زن در دوره تاریک جاهلی، دستخوش هوسرانی مرد قرار گرفته بود و این حقوق نابود شده، به دست پیغمبر، زنده شد و زن به مقام خویش نایل گردید؛ بدان حد که یکی از آخرین توصیه‌های پیامبر، رعایت جایگاه زن بود و فرمود: «الله الله فی النساء».

۴. پیامبر در سن ۲۵ سالگی با خدیجه کبری که ۲۸ سایه بود، ازدواج کرد و دوران جوانی و میان سالی را با او گذراند و تا ۵۰ سالگی، یعنی سال دهم بعثت، فقط با آن بانوی بزرگ زیست و تا هنگام درگذشت حضرت خدیجه، با کسی ازدواج نکرد. از این رو، اگر او شهوت ران بود، با زنی مسن تر از خود وصلت نمی‌کرد و ۲۵ سال آغازین زندگی زناشویی و شور جوانی را با او نمی‌گذرانید و یا همزمان با زنانی دیگر، پیوند زناشویی می‌بست.

۵. اگر سخنی در باره ازدواج‌های متعدد مطرح است، درباره مقطع پس از رحلت نخستین همسر پیامبر است؛ زیرا ازدواج‌های متعدد او در ۱۳ سال آخر عمر، یعنی در حد فاصل سنین ۵۰ تا ۶۳ سالگی رخ داد؛ دوره‌ای که سال‌های پایانی اقامت در مکه و دوران اقامت در مدینه را شامل می‌شود. به طور قطع، آن ازدواج‌ها، عوامل گوناگون دینی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی داشت و برای حل مشکلات جاری بود؛ زیرا سن ۵۰ سالگی، اقتضایی برای خوش‌گذرانی جنسی مرد ندارد. علاوه بر این، بسیاری از زنانی که پیامبر با آنان ازدواج کرد، بیوه بودند؛ جز یک نفر و اکثراً از جهت سنی بالا و حتی پیر بودند و برخی بارها با ناسازگاری‌ها و حسادت‌های زنانه، پیامبر ﷺ را می‌آزردند^۱. معلوم است که این روش و این نوع ازدواج، روش شهوت رانان نیست. با این محاسبه، یک انسان محقق دوراندیش، نمی‌تواند برای آن حضرت،

انگیزه‌های شهوانی در نظر بگیرد؛ چون ازدواج‌های متعدد، هنگامی ناپسند است که بر محور امیال جنسی استوار باشد که درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چنین برداشتی، ناصواب است. همچنین انسان‌های شهوات ران و تنوع طلب، معمولاً از ازدواج‌های دائم شانه خالی می‌کنند و به کامرانی‌های گذرا و آنی می‌پردازند؛ در حالی که در زندگی پیامبر، چنین امری مشاهده نشد.

۶. علت ازدواج‌های پیامبر صلی الله علیه و آله را در موارد ذیل، می‌توان تحلیل کرد:
الف) اجرای حکم الهی و زدودن افکار غلط جاهلی؛ مانند ازدواج با زینب دختر جحش.

ب) تقویت جایگاه اجتماعی زنان آسیب دیده، همچون زنان بیوه و اسیر و رفع تلقی منفی عصر جاهلی در کم ارزش بودن یا بی‌ارزش جلوه دادن آن زنان (در این دوره، همه زنان پیامبر جز عایشه بیوه بودند).

ج) دلجویی از زنان، به دلیل آسیب‌هایی که آنان به خاطر پذیرش اسلام، متحمل شدند؛ مانند ازدواج با ام حبیبه.

د) یک حرکت سیاسی و برقراری پیوند با قبایل و طوایف بزرگ عرب و جلب پشتیبانی آنان؛ چون پیوند با عایشه.

ه) محافظت و تأمین زندگی بیوه زنان در مانده و فقیر و یتیمان به جای مانده؛ مانند ازدواج با ام سلمه و زینب، دختر خزیمه.

و) نشان دادن عظمت، شکوه و قدرتمندی اسلام و مسلمین؛ مانند ازدواج با صفیه.
ز) حفظ آنان از خطرات جانی؛ مانند وصلت با سوده.

ح) آزادسازی اسیران و بردگان؛ مانند ازدواج با جویریة^۱.

۷. درباره پرسش شما که آیا پیامبر می‌توانست بین این همه همسر، عدالت برقرار کند، به این نکته اشاره می‌کنیم که با توجه به شرایط زندگی خانوادگی در آن زمان و نبود

۱. ر.ک: المیزان، ج ۴، ص ۱۹۵، علامه طباطبایی، بررسی‌های اسلامی، ص ۱۳۲-۱۳۹؛ مؤسسه در راه حق، نگارشی کوتاه به زندگی پیامبر اسلام، ص ۲۹؛ رسولی محلاتی، تاریخ انبیاء، ج ۳، ص ۴۷۵.

تجمل‌های امروزی و روحیه و اخلاق بسیار عظیم و با کرامت رسول خدا ﷺ، مسئله به راحتی قابل درک است. به گفته عایشه، رسول خدا ﷺ همواره در تقسیم (اوقات و حقوق همسرانش)، به عدالت رفتار می‌کرد.^۱ رسم پیامبر این بود که هیچ یک از ما را بر دیگری ترجیح نمی‌داد؛ با همه به عدالت و تساوی کامل رفتار می‌کرد و کمتر روزی اتفاق می‌افتاد که به همه زنان خود سر نزنند و احوال پرسى و تفقد نکنند.^۲

پیامبر اکرم ﷺ حتی در بیماری‌ای که منجر به رحلت وی شد و توانایی حرکت نداشت، عدالت را با کمال دقت اجرا می‌کرد. از این رو، هر روز بسترش را از اتاقی به اتاق دیگر منتقل می‌کرد تا آن که یک روز همه را جمع کرد و اجازه خواست در اتاق یکی از آنان باشد و همه اجازه دادند.^۳

۸ در پایان، با اذعان بر محوریت مستشرقان در نشر شبهات و اتهامات درباره تعداد زوجات پیامبر ﷺ، اقرار و اعتراف چهره‌های دیگری از مغرب زمین، در این باره شنیدنی است

(الف) جان دیون پورت انگلیسی می‌گوید: با این که در آن زمان، زیاد زن گرفتن کار بدی نبود، ولی با این حال، حضرت محمد ﷺ تا پنجاه سالگی با یک زن زندگی کرد و تا خدیجه زنده بود، زن دیگری نگرفت. آیا ممکن است کسی شهوت ران باشد و هیچ مانعی هم برای زن گرفتن در کار نباشد، با این حال، با یک زن زندگی کند؛ آن هم با زنی که سن بالایی داشته باشد؟^۴

(ب) توماس کارلایل می‌گوید: به رغم دشمنان، حضرت محمد ﷺ، هرگز شهوت پرست نبود و این تهمت، بی‌انصافی است.^۵

(ج) گیورگیو می‌گوید: محمد ﷺ در سال ۵۹۵ میلادی ازدواج کرد و زندگی

۱. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۳۳.

۲. سنن ابی داود، ج ۱، ص ۴۷۴.

۳. مرتضی مطهری، نظام حقوق زن در اسلام، ص ۳۵۰؛ المیزان، ج ۴، ص ۱۹۵.

۴. عقبی بخشایشی. همسران پیامبر، ص ۷۸.

۵. همان.

خانوادگی او، نمونه زهد، تقوا و پاکی بود. او همانند ابراهیم، نوح و یعقوب، در محیطی ساده و بی آرایش زندگی می کرد.^۱

همسران پیامبر

● پرسش ۶۲. چه اطلاعاتی درباره همسران پیامبر وجود دارد و علت ازدواج آنان با پیامبر اکرم ﷺ، چه بود؟

در پاسخ پرسش قبل، به نوعی به علت ازدواج همسران پیامبر ﷺ اشاره شد، در این جا به صورت مختصر، گذرا و تفکیک شده، زندگی همسران پیامبر ﷺ و علت ازدواج پیامبر با آنان را مرور می کنیم و به دلیل یادکرد حیات حضرت خدیجه رضی الله عنها در صفحات پیشین، از تکرار مطالب گذشته، اجتناب می ورزیم.

(الف) سوده بنت زمعه: او زنی مؤمن بود و به همراه شوی مسلمانش، سکران بن عمرو، به حبشه هجرت کرد. شوهرش پس از بازگشت، مُرد. بنی عامر قبیله سوده، همه مشرک و دشمن پیامبر بودند و با مرگ شوی سوده، خطر جانی و یا انحراف، او را تهدید می کرد. از این رو، برای حفظ آن زن مؤمن از این خطرات، پیامبر اسلام در سال دهم بعثت، با او ازدواج کرد. این ازدواج، در گرایش قبیله بنی عامر به اسلام نیز مؤثر بود.^۲ سوده، اولین زن پیامبر پس از درگذشت حضرت خدیجه بود و گویا پیامبر ﷺ پس از ازدواج با سوده، تا سه سال، با زن دیگری وصلت نکرد؛ هرچند که عایشه در این دوره به عقد پیامبر درآمد؛ اما در مدینه به خانه حضرت آمد.^۳

(ب) رمله (ام حبیبه): او دختر ابو سفیان و همسر عیدالله بن جحش بود. آن دو، صاحب دختری به نام حبیبه شدند. ام حبیبه و شوهرش پس از پذیرش اسلام، راهی حبشه شدند. عیدالله بن جحش، در حبشه از اسلام برگشت و مسیحی شد و در

۱. همان .

۲. الاستیعاب، ج ۴، ص ۴۲۱؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۲، ص ۴۲۷.

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۵۱۳.

همان جا درگذشت. ام حبیبه پس از فوت شویش در آن جا ماندگار شد؛ چون با وجود ابوسفیان در مکه، جرأت بازگشت نداشت. پیامبر برای رهایی این زن بزرگ زاده، فردی را به حبشه فرستاد و ام حبیبه را به عقد خود درآورد و او را به مدینه فراخواند.^۱

ج) عایشه: وی، دختر ابوبکر است و در اواخر سال دوم هجرت به خانه رسول الله ﷺ آمد؛ هرچند که در ماه‌های پایانی پیش از هجرت، به عقد درآمده بود.^۲ عایشه در میان همسران پیامبر ﷺ، برای بار نخست بود که ازدواج می‌کرد.^۳ دو مسئله‌ای که در بین مردم مشهور است، از نظر تاریخی ثابت نیست؛ یکی ۹ ساله بودن عایشه هنگام ازدواج و دیگری حسن جمال او! بسیاری از مورخان، سن عایشه را در هنگام ازدواج، ۱۷ یا ۱۸ سال ثبت کرده‌اند و از نظر کمالات و زیبایی نیز او را ضعیف شمرده‌اند.

ازدواج با عایشه، یک حرکت سیاسی محسوب می‌شد؛ چون پیامبر پس از درگذشت ابوطالب و خدیجه، زیر فشار فراوان از طرف دشمنانی سرسخت چون ابولهب و ابو جهل بود و به شدت به حمایت قبایل مختلف دیگر نیاز داشت. ابوبکر نیز نفوذ قبیله‌ای بسیاری داشت و نیز خودش از پیامبر تقاضای ازدواج با عایشه کرد؛ از این رو، رد تقاضای او به مصلحت نبود؛ زیرا محکم‌ترین رابطه در میان عرب جاهلی، رابطه خویشاوندی بود و پیامبر، برای شکستن اتحاد دشمنان و جلب حمایت قبایل، به این کار اقدام نمود.

تفاوت سن میان مرد و زنی که با هم ازدواج می‌کنند، در جوامع بدوی، قابل قبول بوده، هیچ قباحیت و زشتی نداشته است و آن را یک عمل غیر اخلاقی نمی‌دانستند.

۱. الاستیعاب، ج ۴، ص ۴۸۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۸۵-۴۸۷.

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۳۵.

۳. برخی از بزرگان اهل سنت مدعی‌اند که عایشه پیش از ازدواج با پیامبر، به همسری فردی به نام جبیر درآمد که ابوبکر او را طلاق داد؛ طبقات الکبری، ج ۸، ص ۵۹.

به طور کلی، رسوم و قواعد اجتماعات قبیله‌ای آن دوران را نباید با جوامع مدنی و پیشرفته امروز مقایسه کرد.

د) ام‌سلمه: نامش هند و دختر ابی امیه بود. او همسر عبدالله بن عبدالاسد (ابو سلمه) بود و چهار فرزند از او داشت. وی به همراه شویش، به حبشه مهاجرت کرد و نخستین زنی بود که به مدینه آمد. همسرش در جنگ احد مجروح شد و در سال سوم هجرت، بر اثر جراحت درگذشت.^۱ ام‌سلمه در سال چهارم هجرت با رسول خدا ﷺ ازدواج کرد.^۲ غریبی و سرپرستی چهار یتیم، از انگیزه‌های ازدواج پیامبر ﷺ با این زن بود.

ه) زینب بنت خزیمه: وی از زنان مؤمن بود. شوهرش در جنگ احد کشته شد. او از یک طرف بی‌سرپرست گردید و از سوی دیگر، دچار فقر شد؛ در حالی که زن بخشنده‌ای بود و به ام‌المساکین (مادر یتیم‌ها) معروف بود. رسول خدا ﷺ برای رسیدگی و حفظ شهرت او، با وی ازدواج کرد و چند ماه پس از ازدواج با پیامبر ﷺ نیز درگذشت.^۳

و) حفصه: او دختر عمر و همسر خنیس بن حذافه بود. شویش در احد زخمی شد و بر اثر جراحت درگذشت. عمر، پس از بیوه شدن دخترش، به هرکس از جمله ابوبکر و عثمان می‌رسید، پیشنهاد ازدواج با حفصه را می‌داد و آنها امتناع می‌کردند. امتناع آنان، شاید بر اثر عدم برخورداری حفصه از زیبایی بود. پس از آن، عمر نزد رسول خدا ﷺ آمد و با اصرار از پیامبر خواست تا حفصه را بگیرد و پیامبر ﷺ هم قبول کرد.^۴

ز) زینب بنت جحش: او دختر جحش بن ریاب و دختر عمه پیامبر بود و با

۱. الاستیعاب، ج ۳، ص ۲۴۴.

۲. الاستیعاب، ج ۴، ص ۴۹۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۷۴.

۳. الاستیعاب، ج ۳، ص ۴۰۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۸۴.

۴. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۹۱.

راهنمایی پیامبر ﷺ، با زید بن حارثه، پسر خوانده رسول الله ﷺ، ازدواج کرد. این پیوند، به جدایی انجامید^۱. پیامبر به امر خداوند و به جهت برداشتن سنت جاهلی ممنوعیت ازدواج با همسر پسر خوانده، با زینب وصلت کرد؛ زیرا مردم، همسر پسر خوانده را مانند همسر پسر خود، عروس تلقی می کردند و ازدواج با او را ممنوع می دانستند! این ازدواج، در سال سوم یا پنجم هجرت انجام شد^۲. منافقان چون از این ازدواج اطلاع یافتند، به تخریب پیامبر پرداخته، گفتند که پیامبر با زن فرزند خود ازدواج کرد که آیه «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ»^۳، برای خشی کردن این توطئه، نازل شد و خداوند دستور داد که فرزند خواندگان، به پدرانشان منسوب شوند^۴ و از آن پس، او به جای زید بن محمد، زید بن حارثه خطاب شد^۵.

ج) ماریه بنت شمعون قبطی: مقوقس، پادشاه اسکندریه، او را برای پیامبر ﷺ فرستاد و حضرت نیز با او ازدواج کرد. او مادر ابراهیم، آخرین فرزند پیامبر ﷺ بود که در سال هشتم هجرت، در مدینه منوره به دنیا آمد و پس از یک سال و شش ماه و چند روز مرد^۶.

ط) جویره بنت حارث: او دختر حارث بن ابی ضرار، رئیس طایفه بنی مصطلق بود و در سال پنجم، در غزوه مریسیع، به همراه پدر و تعداد زیادی از افراد قبیله اش، اسیر شدند. پیامبر جویریه را آزاد کرد و به همسری انتخاب کرد و مسلمانان گفتند: حال که این طایفه، فامیل پیامبر ما شدند، ما همه شان را آزاد می کنیم و بنی مصطلق هم که چنین دیدند، همه مسلمان شدند^۷. به گفته عایشه، هیچ زنی را نمی شناسم که

۱. احزاب (۳۳)، آیه ۳۷.

۲. الاستیعاب، ج ۴، ص ۴۰۶.

۳. احزاب (۳۳)، آیه ۴۱.

۴. احزاب (۳۳)، آیه ۵.

۵. الاستیعاب، ج ۴، ص ۴۰۶.

۶. اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۷۵. بنابر روایتی. ابراهیم پس از یک سال و ده ماه و هشت روز از دنیا رفت:

بخارالانوار، ج ۲۲، ص ۱۵۲ و ص ۱۶۶.

۷. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۵۱۱.

بیش از او، برکت از طرف وی به قومش رسیده باشد^۱.

ی) صفیه؛ او دختر رئیس قبیله بنی‌نضیر، حُیی بن اخطب یهودی بود که پدرش در بنی‌قریظه کشته شد و شوهرش، کَنانه بن ربیع نیز در جنگ خیبر مرد و خودش هم اسیر شد. پیامبر خدا پس از آزادی، در سال هفتم هجری، وی را به ازدواج خویش درآورد^۲ و به این ترتیب، دختر رئیس یهود را از ذلت رها کرد.

ک) میمونه؛ او دختر حارث بن حزن، بود و همسرش هم مرده بود. پیامبر در سال هفتم هجری، در بازگشت از عمره قضا، با او ازدواج کرد و در سَرَف، برای او سرپناهی ساخت^۳.

مادران مؤمنان

● پوش ۶۳. آیه «أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ»^۴، در مقام بیان چه چیزی است و چرا درباره حضرت فاطمه علیها السلام، تعبیر به «ام» نشده است؟

۱. آیه «وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ»^۵، در مقام بیان این معناست که همان طور که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میان شما مسلمانان از احترام فوق‌العاده‌ای برخوردار است، باید همسران آن جناب نیز در بین شما حرمت خاصی داشته باشند؛ زیرا زنان آن حضرت، به سان مادران روحانی شمایند؛ بنابراین، همان گونه که بر هر مسلمانی احترام مادر، واجب است و ازدواج با او حرام است، احترام همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز واجب و ازدواج با آنان - حتی پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - حرام است. تشبیه همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مادران، تشبیه در بعضی آثار مادری است؛ نه همه آثار؛ زیرا مادری، غیر از وجوب احترام و حرمت نکاح، آثار دیگری نیز دارد؛ مانند

۱. الاستیعاب، ج ۴، ص ۳۶۷.

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۹۶.

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۹۷.

۴. احزاب (۳۳)، آیه ۶.

ارث بردن فرزند و مادر از یکدیگر، جواز نظر به وی و پدید آمدن روابط نسبی با اقارب مادر^۱ که در رابطه با همسران پیامبر، تنها حرمت ازدواج مطرح است.

به اعتقاد برخی از مفسران، این نسبت مادری میان مسلمانان و همسران پیامبر، یک نسبت حقیقی نیست و مادامی که خودشان با خروج از اطاعت پیامبر و امام زمان خود، حرمت خود نشکنند، احترام آنان واجب است. بنابراین، اگر زنی از زنان پیامبر ﷺ، در برابر امام معصوم زمان خود بایستد، به جهت هتک حرمت خویش، لزوم حفظ حرمت او هم سلب می‌گردد؛ گرچه حرمت نکاح او باقی است.^۲

در سخنان معصومین ﷺ نیز به این مطلب اشاره شده است. حضرت علی ﷺ می‌فرماید: «زنان پیامبر ﷺ، به منزله مادران، در حرمت ازدواج، ابدی‌اند و مستحق تعظیمند؛ مادامی که طاعت خدا را بکنند».^۳

فیض کاشانی در این باره، از قائم آل محمد ﷺ، حدیثی را نقل می‌کند؛ «از آن حضرت، از معنای طلاق که حکم آن را پیامبر ﷺ به علی ﷺ واگذار فرموده بود، سؤال شد و حضرت در پاسخ فرمود: وقتی خداوند شأن زنان پیامبر را عظیم شمرد و آنان را به مقام امهات اختصاص داد، پیامبر ﷺ به علی ﷺ فرمود: این شرافت، مادامی که بر طاعتند، باقی است؛ پس هر کدام از، آنان که بعد از وفات من، از راه خروج بر تو، معصیت خدا را نمودند، او را از میان ازواج برهان و از تشرف امهات و از شرف مادری مؤمنان، ساقط گردان».^۴

۲. درباره حضرت زهرا ﷺ، تعبیر بالاتری آمده است؛ مثل «سیده نساء العالمین»، «سیده نساء هذه الامة» و «ام ابیها» که نشان می‌دهند هیچ یک از زنان عالم، نمی‌توانند در جایگاه رفیع حضرت زهرا ﷺ قرار بگیرند. نیاوردن تعبیر «ام» برای آن حضرت،

۱. المیزان، ج ۱۶، ص ۳۹۲.

۲. محمد تقی تهرانی، تفسیر روان جاوید، ج ۴، ص ۳۰۴.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۱۸.

۴. فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۲، ص ۳۳۲.

از آن روست که اگر این تعبیر در حق وی به کار برده می‌شد، حضرت علی (ع) نمی‌توانست وی را به همسری برگزیند. از این رو، در زمان پیامبر (ص)، این واژه تنها به زنان آن حضرت اختصاص داشت. از طرف دیگر، در قرآن مجید و در آیه مباحله، آن حضرت مصداق «نسائنا» قرار گرفته و از شأن و مرتبت والایی برخوردار شده است که در میان همه زنان، تنها آن حضرت، به چنین لفظی، خوانده شده است؛ البته آیات دیگری نیز در شأن آن حضرت، نازل گردیده است.

ممنوعیت ازدواج دوباره

● پرسش ۶۴. چرا زنان پیامبر اسلام (ص)، بعد از وفات پیامبر (ص)، نمی‌توانستند ازدواج کنند؟

همسران پیامبر (ص)، افتخار عظیمی از طریق ازدواجشان با پیامبر (ص) کسب کردند و به همین دلیل، آنان بعد از او، در میان امت اسلامی، بسیار محترم می‌زیستند و از جایگاه و موقعیت ممتاز خود بسیار راضی و خشنود بودند و اما درباره محرومیت آنان از ازدواج، پس از وفات پیامبر (ص)، به چند نکته زیر، می‌توان اشاره کرد:

۱. خداوند متعال، به جهت گرمی داشت رسول خدا (ص)، حرمت نهادن به زنان آن حضرت را نیز ضروری دانسته است و آنان را «امهات المؤمنین»، یعنی مادران مؤمنین، قلمداد کرده است.^۱ واضح است که آنها حقیقتاً مادران واقعی مؤمنین نیستند؛ بلکه مراد خداوند متعال، ارج نهادن به آنان، بسان احترام به مادران خود می‌باشد و ناگفته پیداست که کسی با مادر خود ازدواج نمی‌کند.^۲

۲. خداوند حتی برای خود همسران پیامبر نیز به دلیل انتساب به مقام نبوت، محدودیت‌هایی قرار داده است که برای سایر بانوان، منظور نکرده است.^۳

۱. «الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجَهُنَّ أُمَّهَاتُهُمْ» : احزاب (۳۳). آیه ۶.

۲. «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخْوَانُكُمْ» : نساء (۴)، آیه ۲۳.

۳. احزاب (۳۳)، آیات ۲۹-۳۴.

۳. قرآن از دواج با زنان پیامبر ﷺ را جسارت و بی ادبی نسبت به ساحت مقدس حضرت می داند و می فرماید: «وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكَ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا»^۱؛ «شما حق ندارید رسول خدا را اذیت و آزار رسانید و هرگز حق ندارید بعد از آن حضرت، با همسران وی، ازدواج کنید. این کار، نزد خداوند متعال، بسیار بزرگ است».

گویا بعضی به عنوان انتقام جویی و توهین به ساحت مقدس پیامبر ﷺ، چنین تصمیمی را گرفته بودند و از این راه، خواستند ضربه ای بر حیثیت آن حضرت وارد کنند. در شأن نزول آیه فوق، به بعضی از مخالفان رسول الله ﷺ اشاره شده که سوگند یاد کرده بوده بودند که هرگاه او چشم از جهان ببوشد، با همسران او ازدواج کنند.^۲

۴. اگر ازدواج با همسران پیامبر ﷺ مجاز می بود، جمعی افراد ماجراجو و خودخواه، به عنوان این که همسر پیامبر ﷺ را بعد از او در اختیار خود گرفته اند، ممکن بود این کار را وسیله سوء استفاده قرار دهند و به این بهانه، موقعیت اجتماعی مهمی برای خویش دست و پا کنند و یا به عنوان این که آگاهی خاص از درون خانه پیامبر ﷺ و تعلیمات و مکتب او دارند، به تحریف اسلام بپردازند و یا منافقین، مطالبی را از این طریق، در میان مردم نشر دهند که مخالف مقام پیامبر باشد. این خطر، هنگامی ملموس تر می شود که بدانیم گروهی خود را برای این کار آماده ساخته بودند و بعضی آن را به زبان آورده، بعضی شاید تنها در دل داشتند. از جمله کسانی را که بعضی از مفسران اهل سنت در این جا نام برده اند، طلحه است.^۳ خداوندی که بر اسرار نهان و آشکار، آگاه است، برای برهم زدن این توطئه زشت، یک حکم قاطع صادر کرد و جلو این امور را به کلی گرفت.^۴

۱. احزاب (۳۳)، آیه ۵۳.

۲. مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۶۶.

۳. تفسیر قرطبی، ج ۸، ص ۵۳۱۰.

۴. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۴۰۵.

۵. اسلام، عنایت خاصی داشته که زنان پیغمبر، چه در زمان حیات آن حضرت و چه بعد از وفات وی، در خانه‌های خود بمانند. قرآن کریم، صریحاً به زنان پیغمبر می‌گوید: ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾^۱؛ «در خانه‌های خود بمانید». اسلام خواسته است تا «امهات المؤمنین» که خواه ناخواه، احترام زیادی در میان مسلمانان داشتند، از احترام خود سوء استفاده نکنند^۲. متأسفانه، تاریخ، از ماجرای عایشه و تخلف او از این دستورالعمل و سوء استفاده از عنوان «ام المؤمنین» که دست‌آویزی برای فتنه‌ها و حرکت‌های سیاسی ناگوار شد، به تلخی یاد می‌کند.

فرزندان پیامبر

● **پرسش ۶۵.** در مورد فرزندان پیامبر ﷺ، به جز حضرت فاطمه علیها السلام، توضیح دهید.

رسول خدا ﷺ، سه پسر و چهار دختر داشت و در میان همسران او، تنها دو نفر صاحب فرزند شدند؛ از خدیجه شش فرزند و از ماریه یک پسر^۳.

آخرین فرزند پیامبر ﷺ، ابراهیم بود که در سال هشتم هجری در مدینه منوره از ماریه قبطیه به دنیا آمد و پس از یک سال و شش ماه و چند روز مرد^۴.

درباره فرزندان حضرت خدیجه، به نکات ذیل توجه کنید:

۱. غالب مورخان و محدثان اذعان دارند که حضرت خدیجه بعد از ازدواج با پیامبر اسلام ﷺ، صاحب شش فرزند شد؛ قاسم، عبدالله، ام‌کلثوم، رقیه، زینب و فاطمه زهرا علیها السلام^۵. پیامبر اسلام ﷺ در جواب انتقاد عایشه از خدیجه فرمود: او برای من، قاسم، عبدالله، فاطمه، رقیه، ام‌کلثوم و زینب را به دنیا آورد^۶.

۱. احزاب (۳۳)، آیه ۳۳.

۲. مرتضی مطهری، حجاب، تهران، ص ۸۰.

۳. بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۱۵۱.

۴. اعلام العری، ج ۱، ص ۲۷۵.

۵. همان؛ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۱۵۱.

۶. بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۳.

۲. برخی به اشتباه مدعی اند که پیامبر ﷺ، از خدیجه به جز چهار دختر، چهار پسر به نام‌های قاسم، عبدالله، طیب و طاهر داشت و حال آن‌که پیامبر از خدیجه دو پسر به نام‌های قاسم و عبدالله بیشتر نداشت و طیب و طاهر القاب عبدالله هستند^۱.

۳. شش فرزند پیامبر از خدیجه، عبارتند از:

الف) قاسم؛ او اولین فرزند پیامبر ﷺ بود و رسول خدا ﷺ به نام وی، «ابوالقاسم» کنیه گرفت^۲. وقتی وی به دنیا آمد، بیش از هفت شب نماند و از دنیا رفت^۳ و بر پایه روایت دیگر، قاسم یک ساله بود که چشم از جهان فرو بست^۴.

ب) عبدالله؛ وی پس از بعثت به دنیا آمد و در کودکی از دنیا رفت^۵. پس از وفات او، عاص بن وائل سهمی، رسول خدا ﷺ را ابتر خواند و سوره کوثر، در پاسخ وی نازل گردید^۶.

ج) زینب؛ او بزرگ‌ترین دختر پیامبر است که بعد از قاسم، در سی سالگی رسول خدا ﷺ متولد شد و پسر خاله او، ابوالعاص (فرزند هاله) او را در عصر جاهلی به همسری گرفت. امامه، حاصل این پیوند است. زینب در سال هفتم هجری، در مدینه درگذشت و در بقیع، به خاک سپرده شد^۷.

د) رقیه؛ وی پیش از اسلام با عتبه فرزند ابولهب ازدواج کرد. عتبه پس از بعثت، او را بسیار آزار داد و پس از نزول سوره «مسد»، به دستور پدر و مادرش، او را طلاق داد^۸. او سپس به همسری عثمان بن عفان درآمد و سرانجام در سال دوم هجری و بعد از پیکار بدر، وفات یافت و در کنار بقیع دفن شد^۹.

۱. اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۷۵.

۲. تاریخ پیامبر اسلام، ص ۷۶.

۳. بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۱۵۲ و ۱۶۶.

۴. همان، ص ۱۶۶.

۵. همان، ص ۱۵۲.

۶. الدر المنثور، ج ۶، ص ۱۹۷.

۷. اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۷۶؛ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۱۵۱؛ تاریخ پیامبر اسلام، ص ۷۶.

۸. الدر المنثور، ج ۶، ص ۴۰۸؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۷۶؛ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۱۵۲.

۹. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۳۹؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۷۶.

ها) ام‌کلثوم؛ او نیز پیش از اسلام به عقد عتیبه، فرزند دیگر ابولهب درآمد و از او جدا شد و پس از درگذشت خواهرش رقیه، به همسری عثمان درآمد و در زمان کوتاهی درگذشت و در بقیع، دفن شد.^۱

و) فاطمه زهرا علیها السلام؛ وی، کوچک‌ترین فرزند و یگانه بازمانده پیامبر است که به همسری حضرت علی علیه السلام درآمد.^۲

۴. به ادعای برخی از دانشمندان معاصر^۳، برخی از فرزندان پیامبر از حضرت خدیجه، ممکن است فرزند واقعی پیامبر نباشد؛ بلکه فرزند خوانده آن حضرت بوده‌اند و عرب فرزند خوانده یا ربیبه را هم فرزند می‌نامد. درباره زینب، رقیه و ام‌کلثوم، این احتمال داده شده است که این دختران، دختر خوانده‌های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بوده‌اند. به عنوان مثال، برخی می‌گویند که رقیه و زینب، دختران هاله، خواهر خدیجه بودند و بعضی نیز مدعی‌اند که رقیه و زینب، متعلق به جحش بودند و فرزند خوانده پیامبر اسلام گردیدند. این گفته، بر خلاف نظر اکثر مورخان و دانشمندان پیشین و مشهور است.

۱. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۶۶.

۲. همان، ص ۱۵۱.

۳. ر. ک: الصحيح فی سيرة النبی الاعظم صلی الله علیه و آله، ج ۱، ص ۱۲۱-۱۳۱.

پی از پیامبر ﷺ

جانشینی پیامبر

● پرسش ۶۶. نظر و دیدگاه علی (ع)، درباره جانشین پیامبر (ص) چه بوده است؟

دیدگاه امام علی (ع) را درباره جانشینی پیامبر و زمامداری مسلمانان، می توان به سه بخش زیر تقسیم کرد:

۱. معرفی جانشین از جانب پیامبر (ص)

از دیدگاه علی (ع)، گزینش جانشین و خلیفه، سنت و روش پیامبران پیشین بوده است؛ چنان که پیامبر اسلام (ص) نیز به آن عمل کرده و هرگز مردم را سرگردان رها نکرده است. وی می فرماید: «رسول گرامی اسلام (ص) در میان شما مردم جانشینی برگزید؛ همچنان که تمام پیامبران گذشته برای امت های خود برگزیدند؛ زیرا آنها هرگز انسان ها را سرگردان رها نکردند و بدون معرفی راهی روشن و گذاشتن نشانه هایی استوار، از میان مردم نرفتند»^۱.

این بیان گهربار امیر مؤمنان (ع)، مبین این واقعیت است که انتخاب جانشین، سنت و شیوه پیامبران گذشته بوده است و آنان با تعیین راه روشن و نشانه های استوار، مردم را به حال خود وانگذاشته اند. بر همین مبنا، پیامبر اکرم (ص) نیز جانشینان خویش را برگزیده است.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱.

۲. ویژگی‌های جانشینان پیامبر ﷺ

امام علی علیه السلام، شرایط و ویژگی‌های بسیاری را برای خلیفه مسلمانان و جانشین پیامبر برمی‌شمرد که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

الف) توانایی اداره جامعه و آگاهی از فرمان‌ها و احکام الهی: امیرمؤمنان علی علیه السلام در این خصوص می‌فرماید: «ای مردم! سزاوار به خلافت، کسی است که بدان توانا تر باشد و در آگاهی از فرمان خدا، داناتر؛ تا اگر آشوب‌گری به فتنه‌انگیزی برخیزد، به حق بازگردانده شود و اگر سر باز زند، با او مبارزه شود»^۱.

ب) صداقت با مردم و آخرت‌نگری: آن حضرت درباره این ویژگی می‌فرماید: «پس باید امام و راهنمای مردم، به مردم راست بگوید و راه خرد پیوید و از فرزندان آخرت باشد و به یقین بداند که از آن جا آمده و به آن جا خواهد رفت»^۲.

ج) برخورداری از سجایای اخلاقی و منش‌های نیکو: امام علی علیه السلام خصلت‌هایی چون بخیل نبودن، دانایی و عدالت را برای خلیفه مسلمانان، ضروری و لازم می‌داند. آن حضرت می‌فرماید:

«و همانا دانستید که سزاوار نیست بخیل بر ناموس و جان مردم و بر غنیمت‌ها و احکام مسلمانان، ولایت یابد و امامت آنان را عهده‌دار شود تا در مال‌های آنها حریص گردد و نادان نیز لیاقت رهبری ندارد؛ چون با نادانی خود، مسلمانان را به گمراهی می‌کشاند. ستمکار نیز نمی‌تواند زمامدار باشد؛ چون با ستم خویش، حق مردم را غصب می‌کند. و در تقسیم اموال، عدالت را رعایت نمی‌کند؛ زیرا گروهی را از حق خود محروم می‌سازد. و نه آن که رشوه‌گیر است؛ زیرا او نیز حقوق مردم را پایمال می‌کند و نه آن که سنت پیامبر را ضایع می‌کند؛ زیرا که امت اسلامی را به هلاکت می‌کشاند»^۳.

۱. همان، خطبه ۱۷۳.

۲. همان، خطبه ۱۵۴.

۳. همان، خطبه ۱۳۱.

۳. جانشینان واقعی پیامبر

پس از بیان ضرورت گزینش جانشین از ناحیه پیامبر اکرم ﷺ و اوصافی که باید خلیفه از آن برخوردار باشد، می‌توان جمع این دو ویژگی را در گروهی خاص که همانا اهل بیت پیامبر ﷺ می‌باشند، مشاهده کرد و به امامت و جانشینی آنان، یقین کرد. امام علی ﷺ این واقعیت را با عبارات گوناگون بیان فرمود. وی می‌فرماید:

«مردم! به کجا می‌روید و کی باز می‌گردید؟ علامت‌های حق بریاست و نشانه‌های آن هویداست؛ گمراهی تا کجا؟ سرگشتگی تا کجا و چرا؟ خاندان پیامبرتان میان شما هستند که زمامداران حق و یقینند و پیشوایان دینند و با ذکر جمیل و گفتار راست، قرینند؛ پس حرمت آنان را همچون قرآن، نیک بدارید و چون تشنگانی که به آب‌شخور روند، روی به آنان آرید»^۱.

امام ﷺ، در جای دیگر می‌فرماید:

«خاندان پیامبر، مایه حیات دانش و نابودکننده نادانی‌اند. بردباری‌شان، شما را از دانش آنها خبر می‌دهد و ظاهرشان، از صفای باطنشان و سکوتشان، از حکمت‌های گفتارشان. هرگز با حق مخالفت نکردند و در آن اختلاف نمودند. آنان ستون‌های دینند و پناهگاه مردم. به وسیله آنان، حق، به جایگاه خود باز می‌گردد و باطل، از جای خود رانده و از بن کنده می‌شود. [آنان] دین را چنان که باید، دانستند و فراگرفتند و به کار بستند»^۲.

با توجه به آن چه گفته شد، از دیدگاه امام علی ﷺ، جانشینان پیامبر، برگزیده خداوند، به واسطه پیامبر هستند و این اقدام پیامبر، سستی رایج در میان انبیا بوده است. ایشان، اهل بیت پیامبرند و به صفات و خصایص والایی، بر مردم برتری یافته‌اند؛ چنان که حاکم اسلامی باید ویژگی‌های خاصی داشته باشد. باری،

۱. همان، خطبه ۸۷.

۲. همان، خطبه ۲۳۹.

این منصب، هر کسی را نشاید و آن، کسی را سزااست که بر انجام آن، تواناست و در راستی و عدالت و بی‌رغبتی به دنیا، پابرجاست^۱.

فراموشی غدیر

● **پوشش ۶۷.** اگر ماجرای غدیر خم از نظر تاریخی واقعیت دارد، چرا پس از ماجرای سقیفه، شرکت کنندگان در آن محفل و نیز مردم مدینه، سخنی که نشانه یادآوری این ماجرا باشد، بر زبان نیاوردند؟

برای پاسخ، به نکات زیر توجه کنید:

الف) شیعه با بهره‌گیری از منابع معتبر خود و اهل سنت، به اثبات اصل ماجرای غدیر می‌پردازد؛ منابعی که در آنها، نام صدها صحابی و تابعی شناخته شده، ذکر شده است^۲.

ب) شیعه با دلیل‌های متقن و شواهد مستحکم لغوی، قرآنی، سنتی و تاریخی، واژه ولایت موجود در روایت غدیر را به معنای سرپرستی و به دست گرفتن امور جامعه مسلمانان می‌داند؛ نه به معنای دوستی^۳.

ج) شیعه اثبات می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ در این ماجرا، بر اساس دستور خداوند، در پی تعیین جانشین بود و نه معرفی کاندیدای خلافت^۴.

با این همه، در گزارش‌های تاریخی - جز چند منبع که در اعتبار آنها سخن فراوان است^۵ - از واکنش شدید مردم و یادآوری ماجرای غدیر خم، کمتر سخن به میان آمده است. با آن‌که قطعاً بیشتر مردم مدینه در ماجرای غدیر حضور داشتند،

۱. ر.ک: رجیبی و مرسوی کاشمیری، روابط امام علی و خلفا، ص ۸۳-۱۴۱.

۲. امینی، الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ج ۱، ص ۱۴-۷۳؛ از این حدیث را از یکصد و ده صحابی و هشتاد و چهار تابعی نقل می‌کند.

۳. همان، ص ۳۶۲-۳۷۰.

۴. همان، ص ۳۷۰-۳۷۸.

۵. مانند کتاب سلیم بن قیس و الاحتجاج، احمد بن علی طبرسی.

چگونه پس از حدود ۷۰ یا ۸۴ روز^۱ از این ماجرا، آن را فراموش کردند؟ گرچه احتمال اعتراض عده‌ای از مردم و یاد کرد ماجرای غدیر به وسیله آنان و مخفی ماندن این واکنش، به سبب سیاست ممنوعیت نقل و تدوین حدیث، وجود دارد، ولی در عدم گستردگی این اعتراض‌ها، تردیدی نیست.

با توجه به ماجرای غدیر و تأکید پیامبر اکرم ﷺ بر تعیین جانشین، انتظار اعتراض گسترده، نامعقول نمی‌نماید. بنابراین، واکنشی چنین محدود، چگونه توجیه می‌شود؟ برای یافتن سرنخ‌های تاریخی این مشکل، باید موقعیت زمانی این قطعه از تاریخ و نیز سیر جریان‌های سیاسی و اجتماعی - از زمان واقعه تا وفات پیامبر اکرم ﷺ - به دقت، مورد بررسی قرار گیرد. بر این اساس، پی‌گیری بحث در محورهای زیر، ضرورت دارد:

۱. قبل از تشکیل دولت مدینه به دست پیامبر اکرم ﷺ، مردم شهرهای بزرگ حجاز و بادیه‌ها، تحت نظام قبیله‌ای به سر می‌بردند. در این نظام، سرآمد بودن در صفاتی چون سن، سخاوت، شجاعت، بردباری و شرافت، از معیارهای گزینش رهبر به شمار می‌آمدند و رهبر قبیله، حق نداشت که از میان فرزندان و خویشانش، جانشین برگزیند.
۲. پیامبر اکرم ﷺ، نخستین کسی بود که در این سرزمین، نهادی به نام دولت پدید آورد و ارزش‌های فرا قبیله‌ای ارائه کرد.

آن حضرت ﷺ توانست قبایل مختلف شهرها و بادیه‌های منطقه را تحت یک نظام واحد متمرکز سازد. مردم که وی را پیامبری آسمانی می‌دانستند، تشکیل دولت از سوی او را امری الهی به شمار آوردند و در برابر آن، مقاومتی قابل توجه نشان ندادند.

۳. پیش از فتح مکه، اسلام به گونه‌ای روز افزون در میان مردم شهرها و بادیه‌ها گسترش یافت تا جایی که سال بعد (سال نهم هجرت) عام الوفود (سال هیئت‌ها)

۱. ماجرای غدیر ختم در روز ۱۸ ذی حجه واقع شد و وفات پیامبر اکرم ﷺ و ماجرای سقیفه، در ۲۸ صفر یا ۱۲ ربیع الاول روی داد.

نام گرفت؛ یعنی سالی که مردم دسته دسته در قالب هیئت‌های مختلف، نزد پیامبر اکرم ﷺ می‌شتافتند و اسلام خویش را آشکار می‌ساختند. ناگفته پیداست که انگیزه همه این هیئت‌ها معنوی نبود و همه تازه مسلمانان، ایمان قلبی نداشتند.

۴. یکی از آموزه‌های اسلامی که پذیرش آن برای مردم دشوار بود، مسئله تعیین جانشین بود. دلایل این امر، عبارتند از:

الف) مردم فقط پیامبر ﷺ را دارای بُعد الهی می‌دانستند و حکومت فراقبیله‌ای‌اش را می‌پذیرفتند و در نگاه آنان، جانشین پیامبر، از چنین ویژگی‌ای برخوردار نبود.^۱

ب) هنوز بسیاری از مردم خود را به اطاعت محض از دستورهای دنیوی آن حضرت مقید نمی‌دانستند؛ چنان که در مواردی چون صلح حدیبیه^۲ و تقسیم غنایم حنین^۳، واکنش اعتراض‌آمیز نشان دادند.

ج) بسیاری از مردم، اطاعت از فرمان‌های دنیوی مربوط به بعد از زندگانی رسول خدا را نمی‌پذیرفتند؛ زیرا هنوز از آموزه‌های جاهلی که به رئیس قبیله، اجازه تعیین جانشین نمی‌دهد، دل‌نبریده بودند و طبعی بود که مسئله ریاست دولت را از ریاست یک قبیله مهم‌تر بدانند.

د) هنوز بعضی از قریشیان تازه مسلمان چنان می‌پنداشتند که حضرت ﷺ در راستای رقابت قبیله‌ای، مسئله نبوت را مطرح کرده است. این گروه، با توجه به اقبال عمومی مردم به آن حضرت ﷺ، جرأت مخالفت نداشتند؛ ولی با تعیین جانشین، به ویژه از تیره بنی‌هاشم، لب به اعتراض گشودند و با بهره‌گیری از پشتوانه فرهنگ قبیله‌ای مردم، اعتراض خویش را روشن‌تر بیان کردند.

۱. ر.ک: رسول جعفریان، تاریخ تحول دولت و خلافت از برآمدن اسلام تا برافتادن سفیانیان، ص ۲۷.

۲. المغازی، ج ۱، ص ۶۰۶ و ۶۰۷؛ در این کتاب، پس از نقل اعتراض عُمر از وی، چنین نقل شده است: «من [عمر] چنان در شک افتادم که از آغاز اسلام خود تا آن هنگام، در چنین شکّی فرو نرفته بودم».

۳. الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۶۳۱.

ها) در زمان جاهلیت، تنها اشرافی به مجلس مشورتی قریش (دارالندوه) راه می‌یافتند که به چهل سالگی رسیده باشند^۱. بر این بنیاد، پذیرش جانشین رسول خدا، به ویژه اگر آن فرد داماد پیامبر ﷺ بود و کمتر از چهل سال داشت^۲، بسیار دشوار می‌شد.

۵. دو نکته دیگر، پذیرش جانشینی امام علی ﷺ را دشوار می‌ساخت؛
اول. حضرت علی ﷺ نزد قریشیان، به سبب دلاوری‌هایش در جنگ‌هایی مانند بدر و اُحُد و به خاک و خون کشیدن بزرگان قریش، چهره‌ای غیر قابل قبول داشت. این پدیده سبب شد تا آنان به تبلیغات گسترده روی آورند و چهره علی ﷺ را نزد همه اعراب، زشت جلوه دهند^۳.

دوم. مردم قبایل مختلف، این نکته را درک کرده بودند که با توجه به لیاقت‌ها و استعداد های تیره بنی‌هاشم، اگر مسئله جانشینی در میان آنان تثبیت شود، هرگز از آن خاندان، برون نخواهد رفت.

۶. نگاه پیامبر اکرم ﷺ به جانشینی حضرت علی ﷺ، الهی و هرگز به علت روابط قبیله‌ای و خویشاوندی نبود؛ زیرا آن حضرت ﷺ، معصوم بود و جز اجرای خواسته‌ها و اوامر الهی، هدف دیگری نداشت و نیز به حفظ آیین وحی می‌اندیشید و طبیعی بود که آشنا ترین فرد به کتاب و سنت و شجاع‌ترین و کوشا ترین فرد در راه گسترش اسلام را برگزیند. پیامبر اکرم ﷺ، با وضعیت جامعه آشنا بود و به همین دلیل، از آغاز رسالت، در موقعیت‌های گوناگون و به بهانه‌های مختلف و با بیان‌های متفاوت، ویژگی‌های حضرت علی ﷺ را یاد آور می‌شد و از جانشینی‌اش سخن به میان می‌آورد^۴. آن بزرگوار، سرانجام از سوی خداوند، مأمور شد تا در بزرگ‌ترین اجتماع مسلمانان

۱. سیره رسول خدا ﷺ، ص ۹۸.

۲. حضرت علی ﷺ در آن هنگام، طبق قول مشهور، ۳۳ سال داشت.

۳. عمر در این باره می‌گوید: «قوم شما (قریش)، به شما، مانند نگاه گاو به کشته‌اش می‌نگرند»؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۹.

۴. ر.ک: موسوعة الامام علی بن ابی طالب فی الکتاب و السنة و التاریخ، ج ۲.

که برخی شمار جمعیت آن را بیش از یکصد هزار تن دانسته‌اند، آشکارا این مسئله را اعلام کند^۱ و دغدغه مخالفت جامعه را نادیده بگیرد. فرازی از آیه ۶۷ سوره مائده که از این دغدغه پیامبر پرده برمی‌دارد و به وی ایمنی می‌بخشد، چنین است: ﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾؛ «خداوند تو را از [شر] مردم نگاه می‌دارد».

۷. تاریخ درباره بسیاری از حوادثِ مقطع زمانی بین غدیر و وفات پیامبر اکرم ﷺ ساکت مانده است؛ اما کالبد شکافی دو پدیده مهم آن عصر، ما را به شدت اهتمام پیامبر اکرم ﷺ بر گزینش جانشین و گستره تلاش‌های مخالفان آن حضرت، آشنا می‌سازد. این پدیده‌ها عبارتند از: سپاه اسامه و مخالفت با نگارش وصیت مهم رسول خدا.

تاریخ درباره جلوگیری از نگارش وصیت پیامبر ﷺ، تنها از یک تن نام می‌برد^۲؛ اما آشکار است که تنها یک نفر بی‌آن‌که جریانی نیرومند پشتیبانش باشد، نمی‌تواند با رسول خدا ﷺ مقابله کند. از این رو، بعضی از نصوص، گوینده این عبارت را جمع دانسته، از کلمه «قالوا» استفاده کرده‌اند^۳.

۸. نخستین تشکیل دهندگان این جلسه که با هدف تعیین خلیفه‌ای جز حضرت علی ﷺ در سقیفه گرد آمدند، انصار بودند؛ آن‌هم انصاری که در همه جا به پیروی محض از پیامبر اکرم ﷺ زبانزد بودند و دوستی‌شان با خاندان آن حضرت ﷺ و به ویژه حضرت علی ﷺ، بر همگان ثابت شده است.

راستی چرا انصار و چرا با این عجله؛ آن‌هم در حالی که هنوز بدن پیامبر اکرم ﷺ غسل داده نشده بود؟ شواهد تاریخی، نشان می‌دهد که انصار، هرگز از جانشینی شخصیتی مانند حضرت علی ﷺ هراسناک نبودند و او را ادامه دهنده راه پیامبر اکرم ﷺ می‌دانستند.

۱. الغدير، ج ۱، ص ۲۱۴.

۲. من حياة الخليفة عمر بن الخطاب، ص ۱۰۱-۱۰۷.

۳. همان، ص ۱۰۴.

اقدام عجولانه آنان در درک نکته‌ای حیاتی ریشه دارد؛ زیرا آنان با تیزی بی‌دریافته بودند که شانس برای به قدرت رسیدن حضرت علی علیه السلام وجود ندارد. مخالفت یاران بزرگ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با اعزام سپاه اسامه و نیز مخالفت آنان با نگارش وصیت از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حوادث دیگری که تاریخ ما را از آنهایی خبر گذاشته است، انصار را به این نتیجه رسانده بود که مهاجران، اندیشه به دست گرفتن حکومت را در سر می‌پرورانند و احتمال دارد قریشیانی که سرانشان در نبرد با نیروهای انصار حامی پیامبر به قتل رسیدند، با بهره‌گیری از پیوند نزدیک قریش و مهاجران، در پی انتقام بر آیند. بنابراین، به سقیفه شتافتند تا طرفداران غصب حق علی علیه السلام را دست کم از به دست گرفتن کامل قدرت باز دارند و به منظور حفظ جامعه انصار از توطئه‌های آتی، سهمی از قدرت را به دست آورند.

پس انصار و مردم مدینه، همگان حادثه غدیر را به یاد داشتند و دلالت آن بر تعیین جانشین را مسلم می‌دانستند؛ اما مشاهده تلاش‌های کسانی که در جهت مخالفت علنی با غدیر گام برمی‌داشتند و حرکت طرفداران آن واقعه آسمانی را به شدیدترین روش ممکن سرکوب می‌کردند، آنان را از هرگونه تلاش در جهت احیای یاد غدیر باز می‌داشت.

بنابراین، طبیعی بود که در این زمان، شاهد اعتراض مردم مؤمن و استدلال آنان به این حادثه مهم تاریخی نباشیم. آنها، با توجه به زمینه‌های قبلی، تلاش و استدلال خود را آب در هاون کوفتن می‌دیدند.

خلافت ابوبکر

- **برشی ۶۸.** شما چگونه ثابت می‌کنید که ابوبکر، خلیفه بلافصل رسول الله صلی الله علیه و آله نیست؟ شیعه معتقد است که همان طوری که ارسال رسول برای هدایت مردم، باید از طرف خداوند متعال باشد، خلیفه و جانشین او نیز باید از طرف خداوند عالم منصوب شود.

بنابراین کسانی که مدعی اند ابوبکر خلیفه بلافضل رسول خداست، باید استدلال کنند که او به چه صورت این خلافت را به دست آورده است. از این رو، مکتب شیعی، پیرو نظریه نص و انتصاب الهی است و معتقد است که جانشین پیامبر ﷺ، باید از طرف خداوند متعال و خود آن حضرت تعیین و اعلام شود. این اعلام، به دو گونه زیر می باشد:

الف) بیان اوصاف، شرایط و ویژگی هایی که انسان با ملاحظه آنها یقین پیدامی کند که مصداق انحصاری این اوصاف، خلیفه و امام مسلمانان بعد از رسول خداست؛ مثل آن چه در آیه ذیل آمده است:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُعِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ»^۱؛ «ولی شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند؛ همان کسانی که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع، زکات می دهند».

این اوصاف، در هر کس باشد، او جانشین رسول خدا ﷺ می باشد. زمخشری، دانشمند سنی، در تفسیر آیه فوق، اذعان می کند که این آیه، درباره امیر مؤمنان ﷺ نازل شده است.^۲

ب) از سوی رسول خدا ﷺ به اسم امیر مؤمنان ﷺ، به عنوان جانشین بلافضل خود تصریح شده است. بنابراین، شیعه معتقد است که به دلیل نام بردن او از سوی پیامبر ﷺ، او خلیفه بلافضل رسول خدا ﷺ می باشد. به دو نمونه ذیل که یکی در آغاز و دیگری در فرجام رسالت، صورت پذیرفت، دقت کنید:

۱. ماجرای یوم الدار؛ پیامبر اسلام ﷺ در آغاز دعوت علنی که با دعوت از خویشاوندانش شروع شد، به فرمان خداوند، اقوام و بستگان نزدیک خود را جمع و رسالت خویش را به آنان ابلاغ کرد و در همان مجلس اعلام کرد که هر کس از شما در پذیرفتن دعوت من سبقت جوید، او پس از من، جانشینم خواهد بود که

۱. مائده (۵)، آیه ۵۵.

۲. الکشاف، ج ۱، ص ۶۴۹.

از میان آنان، فقط حضرت علی علیه السلام جواب مثبت داد و دعوت آن حضرت را پذیرفت و بعد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «انت اخي و وصيي و وزيري و وارثي و خليفتي من بعدی^۱؛ تو، برادر، وصی، وزیر، وارث و جانشین بعد از من هستی».

۲. روز غدیر: در بازگشت از حجه الوداع، خداوند بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چنین وحی فرستاد: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ^۲؛ «ای پیامبر! آن چه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن» و پیامبر نیز در غدیر خم دستور خدا را ابلاغ کرد و در میان جمعیت انبوه مسلمان، دست علی را گرفت و به مردم نشان داد و فرمود: «من كنت مولاه فهذا وليه^۳. آن گاه، خداوند به پیامبرش، چنین بشارت داد: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا^۴؛ «امروز، دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما (به عنوان) آیینی برگزیدم».

امیر مؤمنان علیه السلام، دارای فضایل فراوانی است که مخصوص اوست و روایاتی از زبان مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره حضرت نقل شده است که همه می توانند امر جانشینی را روشن کنند. حضرت رسول صلی الله علیه و آله می فرمود:

۱. «أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا^۵؛ من سرای حکمت و علم هستم و علی علیه السلام، دروازه آن».

۲. «وَأَقْضَاهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ^۶؛ آگاه ترین شخص به قضاوت، حضرت علی علیه السلام است».

۳. «إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ وَ هُوَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي^۷؛ علی از من است و من از او و او بعد از من، ولی هر مؤمنی است».

۱. الارشاد، ج ۱، ص ۷.

۲. مانده (۵)، آیه ۶۷.

۳. سنن الترمذی، ج ۵، ص ۵۹۱.

۴. مانده (۵)، آیه ۶۷.

۵. علامه حلی، نهج الحق، ص ۲۳۶.

۶. بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۹۳.

۷. سنن الترمذی، ج ۵، ص ۵۹۱.

بنابراین، شیعه معتقد است که خلافت، یک منصب الهی است و تعیین آن هم از جانب خداست؛ زیرا علم به این که چه کسی شایستگی این مقام را دارد، از قدرت غیر خداوند و فرستادگانش خارج است. از این رو، ابوبکر نمی تواند خلیفه منصوب پیامبر خدا ﷺ باشد؛ زیرا خلافت او، نه با شورا بود و نه با اجماع مسلمانان صورت گرفت. جمعی از علمای اهل سنت، همانند ابویعلیٰ حنبلی^۱، غزالی^۲ و محی الدین عربی^۳، وجود هر گونه اجماعی را برای خلیفه اول اساساً انکار کرده، بلکه آن را غیر لازم دانسته اند! از این رو، می توان مدعی شد که خلافت ابوبکر، یک انتصاب است؛ البته نه از سوی خدا و رسولش؛ بلکه فقط با اشاره و رأی یک نفر و آن هم عمر بن الخطاب.

ماجرای فدک

● پرسش ۶۹. فدک کجاست؛ چگونه به پیامبر رسید؛ به چه دلیل، به حضرت فاطمه علیها السلام به ارث رسید و سرانجام آن چه شد؟

درباره فدک و ماجراهای پیرامون آن، به چند نکته زیر دقت کنید:

۱. فدک، یکی از دهکده های آباد و حاصل خیز نزدیک شرق خیبر است و تاملدینه، ۱۶۵ کیلومتر فاصله دارد.^۴

۲. در سال هفتم هجری، قلعه های خیبر، یکی پس از دیگری فتح شدند و قدرت مرکزی یهود در هم شکست. ساکنان فدک تسلیم شدند و در برابر پیامبر متعهد شدند که نیمی از زمین ها و باغ های خود را به آن حضرت واگذار کنند و نیمی دیگر را برای خود نگه دارند. افزون بر این، آنها کشاورزی سهم پیامبر را هم بر عهده گرفتند؛ تا در برابرش مزدی دریافت کنند.

۱. ر. ک: ماوردی، الاحکام السلطانیة، ص ۳۳.

۲. الارشاد فی الکلام، ص ۴۲۴.

۳. شرح سنن الترمذی، ج ۱۳، ص ۲۲۹.

۴. حموی، معجم البلدان، ج ۵، ص ۴۱۷.

۳. سرزمین‌هایی که بدون هجوم نظامی و با صلح به دست مسلمانان می‌افتد، به شخص رسول خدا ﷺ تعلق دارد و مسلمانان در آن هیچ حقی ندارند. فدک نیز این گونه به دست مسلمانان افتاد و به گفته مورخ بزرگ، طبری، «فدک ملک خالص پیامبر خدا ﷺ بود؛ زیرا مسلمانان آن را با سواره نظام و پیاده نظام نگشودند»^۱.

۴. وقتی آیه ﴿وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ...﴾^۲؛ «حق خویشان خود را بپرداز»، نازل شد، پیامبر اسلام، دخترش فاطمه علیها السلام را خواست و فدک را به او بخشید^۳.

۵. پس از پیامبر اسلام و در روزهای نخست خلافت ابوبکر، در راستای غصب خلافت و به منظور محدود سازی اهل بیت، حضرت فاطمه علیها السلام از فدک محروم گردید. آن حضرت برای پس گرفتن فدک، کوشید؛ ولی دستگاه خلافت، از این کار سرباز زد. ابن ابی الحدید می‌نویسد: «فاطمه علیها السلام نزد ابوبکر رفت و به او فرمود: پدرم فدک را به من بخشید و علی و ام‌ایمن بر این مطلب گواهند. ابوبکر گفت: تو جز حق و راستی، چیزی به پدرت نسبت نمی‌دهی؛ من آن را به تو بخشیدم و بعد تکه‌ای از پوست طلبید و سند فدک را برای حضرت زهرا نوشت. حضرت از نزد او خارج شد و در بین راه به عمر رسید. عمر پرسید: ای فاطمه! از کجا می‌آیی؟ گفت: از نزد ابوبکر می‌آیم و به او گفتم که رسول خدا، فدک را به من بخشید و علی و ام‌ایمن نیز بر این مطلب گواهند. وی نیز فدک را به من برگرداند و این نوشته را به من داد. عمر نوشته را از آن حضرت گرفت و نزد ابوبکر آمده، گفت: تو فدک را به فاطمه داده‌ای و سندش را نوشته‌ای؟ گفت: آری. عمر گفت: علی به سود خود گواهی می‌دهد و ام‌ایمن، یک زن است و بعد آب دهان بر روی آن سند انداخته، نوشته را پاک و سند را پاره کرد^۴.

۱. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۰۲.

۲. اسراء (۱۷)، آیه ۲۶.

۳. مجمع البیان، ج ۳، ص ۴۱۱.

۴. روایت شده که ابوبکر پس از گواهی امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد فدک را به حضرت زهرا بدهند. عمر بر این حکم ابوبکر اعتراض کرده، نوشته را پاره کرد؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۷۴.

۶. حضرت زهرا علیها السلام تمام فدک را شرعاً از آن خود می‌دانست و چون ادعای بخشش از سوی او را نپذیرفتند، از حکومت خواست میراث پدرش را که فدک از جمله آن است، به او بدهند.^۱ وی در پاسخ ادعای ابوبکر که مدعی بود انبیا از خود ارث باقی نمی‌گذارند، فرمود: چگونه است که هرگاه تو درگذشتی، فرزندان از تو ارث می‌برند؛ اما ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله ارث نمی‌بریم؟^۲ بعد به آیاتی از قرآن که در آنها از ارث پیامبران یاد شده، اشاره کرد^۳ و ادعای او را مخالف با آیات صریح قرآن دانست. متأسفانه اهل سنت با تکیه بر این سخن ابوبکر، بر عدم ارث بردن فاطمه پای می‌فشرند؛ اما ادعای عایشه را در ارث بردن اموال شخصی پیامبر صلی الله علیه و آله و حجره آن حضرت، محق می‌دانند!^۴

۷. از عایشه نقل شده است که حضرت فاطمه علیها السلام پس از امتناع خلیفه از بازگرداندن فدک، با او قهر کرد و تا هنگام وفاتش، حتی یک کلمه با ابوبکر سخن نگفت.^۵

۸. مصادره فدک، آن روی سکه غصب خلافت از سوی حاکمان وقت بود و تلاشی برای در تنگنا قرار دادن امیرمؤمنان علیه السلام و اهل بیت تفسیر می‌شود. در نهج البلاغه، درباره فدک، چنین آمده است: «از میان آن چه آسمان بر آن سایه افکنده، تنها فدک در دست ما بود که گروهی بر آن بخل ورزیدند و گروهی هم از آن چشم پوشیدند و خداوند، بهترین داور است»^۶.

شخصی از امام کاظم علیه السلام پرسید: چرا علی علیه السلام فدک را پس نگرفت؟ امام در جواب فرمود: ما خاندانی هستیم که ولیمان خداست؛ حق ما را تنها او می‌گیرد

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۱۷.

۲. سیره حلبی، ج ۳، ص ۳۶۱؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۱۸.

۳. مریم (۱۹)، آیه ۶؛ نمل (۲۷)، آیه ۱۶.

۴. محمد باقر صدر، فدک فی التاريخ، ص ۱۴۹.

۵. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۸۰.

۶. نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، نامه ۴۵.

و ما اولیای مردم هستیم و حقوق آنان را از ستم‌گران باز پس می‌گیریم؛ ولی برای خودمان باز پس نمی‌گیریم.^۱

۹. پس از آن‌که معاویه به قدرت رسید، فدک را میان مروان، عمرو بن عثمان و پسرش یزید، تقسیم کرد. در دوران خلافت مروان، همه فدک در اختیار وی قرار گرفت و او آن را به پسرش عبدالعزیز داد. عبدالعزیز نیز فدک را به پسرش عمر داد. عمر بن عبدالعزیز، فدک را به فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام برگردانید. فدک، مسئله‌ای سیاسی به شمار می‌آمد؛ نه انتفاعی و اقتصادی و برای همین وقتی عمر بن عبدالعزیز فدک را به فرزندان فاطمه علیها السلام بازگرداند، بنی‌امیه او را سرزنش کردند و گفتند: تو باین کار، ابوبکر و عمر بن خطاب را تخطئه کردی.^۲

پس از درگذشت عمر بن عبدالعزیز، فدک در اختیار خلفای بعدی قرار گرفت و تا روزی که حکومت امویان ادامه داشت، در اختیار آنان ماند. وقتی حکومت به بنی‌عباس رسید، سفاح آن را به عبدالله بن حسن برگرداند. پس از سفاح، منصور دوانقی فدک را از فرزندان زهرا علیها السلام گرفت. فرزند منصور (مهدی) فدک را به فرزندان زهرا علیها السلام بازگردانید. پس از مهدی، موسی و هارون دوباره فدک را از فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام پس گرفتند. وقتی خلافت به مأمون عباسی رسید، به طور رسمی، فدک را به فرزندان حضرت زهرا علیها السلام بازگردانید و پس از مأمون نیز وضعیت فدک چنین بود که گاهی برمی‌گرداندند و گاهی پس می‌گرفتند.

سرانجام در دوران متوکل عباسی، فدک از فاطمیان پس گرفته شد؛ درختانش به دستور شخصی به نام «عبدالله بن عمر بازیار»، قطع گردید و روسیاهی آن برای بدخواهان باقی ماند.^۳

۱. بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۳۹۵.

۲. جعفر سبحانی، فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۶۶۹.

۳. ر.ک: محمدباقر انصاری و سید حسین رجائی، اسرار فدک.

صحابه پیامبر ﷺ

همه چیز درباره اصحاب

● پرسش ۷۰. نظر شیعه نسبت به اصحاب پیامبر ﷺ چیست؟

اصحاب، یعنی مردان و زنان پیرامون رسول خدا ﷺ، از محضر وی بهره برده، اسلام را یاری کردند و در راه گسترش و تثبیت آن، از جان و مال خویش گذشتند. شیعه بر این عقیده است که بر مسلمانان است که حرمت اصحاب را نگاه دارند و خدماتشان را ارج بنهند؛ چه آنان که در جنگ‌هایی چون بدر، احد و احزاب به شهادت رسیدند و چه آنان که پس از پیامبر، در قید حیات بودند؛ اما این بدان معنا نیست که همه آنها به طور مطلق، عادل، پرهیزگار و پیراسته از گناه بودند و هیچ کس حق نقد آنان را ندارد؛ زیرا کسانی که به دیدار و مصاحبت پیامبر ﷺ تشریف حاصل نموده‌اند، به چند گروه تقسیم می‌شوند و باید ضمن طبقه‌بندی آنان و تجلیل و تکریم بسیاری از آنان که صالح و مصلح بوده‌اند، موضع‌گیری‌های برخی از ایشان را به محک نقد سنجید و ارزیابی کرد. اصحاب همچون دیگر انسان‌ها، گاهی به خطا می‌رفتند و گاهی راه صواب می‌پیمودند؛ چون دیدن و همراهی پیامبر ﷺ، برای هیچ کس، مصمونیّت از گناه را نمی‌آورد. قرآن، سخنان پیامبر و تاریخ، گواهند که بعضی از ایشان، حتی در زمان رسول خدا ﷺ، از راه حق، منحرف شده بودند. برای تبیین دیدگاه شیعه درباره اصحاب، نکات زیر لازم به ذکر است:

۱. تعریف‌های گوناگونی پیرامون اصحاب پیامبر وجود دارد و متأسفانه، حدود و مرزهای لازم و معتبری، برای شناخت این پرسش که چه افرادی از اصحاب پیامبر شمرده می‌شوند، وجود ندارد! گوناگونی تعریف را در دیدگاه‌های بزرگان اهل سنت، ملاحظه کنید:

(الف) محمد بن اسماعیل بخاری، چنین آورده است: هر کس از مسلمانان با پیامبر مصاحبت داشته و یا او را دیده است، از اصحاب آن حضرت است.^۱

(ب) احمد بن حنبل می‌نویسد: هر کس یک ماه و یا یک روز و یا یک ساعت، با پیامبر مصاحبت داشته و یا آن حضرت را دیده، جزء اصحاب است.^۲

(ج) یحیی بن عثمان بن صالح می‌گوید: صحابی کسی است که هم عصر با پیامبر ﷺ باشد.^۳

۲. با توجه به آشفتگی‌هایی که در تعاریف فوق هست، می‌توان صحابی را از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم‌السلام، این‌گونه تعریف کرد: صحابی کسی است که پیامبر ﷺ را ملاقات نموده، به او ایمان آورده و مسلمان از دنیا رفته باشد.^۴

۳. در میان عالمان اهل سنت، عدالت اصحاب، به عنوان یک اصل مسلم، پذیرفته شده است؛ به این معنا که هر کس مصاحب پیامبر بوده است، عادل است و هر نقدی به اصحاب را تحریم کرده، آن را مساوی با کفر می‌دانند؛ در حالی که نقد بدون تعصب و منصفانه اعمال بعضی از اصحاب، کفر محسوب نمی‌شود؛ زیرا ملاک کفر و ایمان و محور آن دو، مشخص است و آن، اثبات یا نفی توحید و رسالت و یا یکی از ضروریات و امور بدیهی دین، مانند نماز، روزه، حج، حرام بودن شراب و قمار و... آن می‌باشد.^۵

۱. فتح الباری، ج ۷، ص ۳.

۲. فراء حنبلی. العدة فی اصول الفقه، ج ۳، ص ۹۸۸.

۳. تیسیر التحرير، ج ۳، ص ۶۷.

۴. زین الدین عاملی، الدرایه، ص ۱۲۰.

۵. جعفر انهادی، الحقیقه ماهیه، ص ۲۲.

۴. شکی نیست که مصاحبت با پیامبر گرامی، افتخار بزرگی بود که نصیب گروهی گردید و شیعه پیوسته با دیده احترام به اصحاب نگریسته است؛ زیرا آنان، پیشتازان آیین اسلام بودند که برای نخستین بار، پرچم شوکت و عزت اسلام را به اهتزاز درآوردند. قرآن کریم نیز به تمجید از آن پرچمداران پیشگام می‌پردازد و می‌فرماید: «لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتِلٌ أُولَئِكَ أَكْثَرُ دَرَجَةٍ مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتِلُوا»^۱؛ «آنان که پیش از فتح (مکه)، بخشش و مبارزه نمودند، نسبت به کسانی که پس از آن، انفاق و جهاد کردند، مساوی نیستند؛ بلکه در درجه‌ای بالاتر قرار دارند».

تاریخ، نام و نشان بیش از دوازده هزار تن را به عنوان اصحاب پیامبر ﷺ ضبط کرده است که در میان آنان، چهره‌های گوناگونی وجود دارند؛ در عین حال باید اعتراف کرد که مصاحبت با پیامبر خدا، کیمیایی نبوده است که ماهیت انسان‌ها را دگرگون سازد و همه آنان را تا پایان عمر، بیمه کند و در جرگه دادگران قرار دهد. برای روشن شدن مسئله، می‌توان از قرآن، آن کتاب مقدس آسمانی، مدد جست.

۵. اصحاب در منطق وحی، انسان‌هایی هستند که به محضر پیامبر گرامی شرفیاب شده، با آن حضرت مصاحب بوده‌اند که اینان دو دسته‌اند؛

دسته نخست، کسانی هستند که آیات جاودانه قرآن، به مدح و ستایش آنان می‌پردازد و از آنان به عنوان پایه‌گذاران عظمت و شوکت اسلام، یاد می‌کند. در این جا، برخی از فرازهای کتاب الهی را پیرامون این دسته از اصحاب، یادآور می‌شویم:

(الف) «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ عَنِ اللَّهِ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»^۲؛ «پشتازان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی از آنان پیروی

۱. حدید (۵۷)، آیه ۱۰.

۲. توبه (۹)، آیه ۱۰۰.

نمودند، خدا از آنان خوشنود و آنان نیز از خدا خوشنودند و خداوند، بهشت‌هایی را که در آنها نهرها جاری است، برای آنان مهیا فرموده و این به حقیقت، رستگاری بزرگی است».

ب) ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾^۱؛ «خداوند، از مؤمنانی که در زیر درخت، با تو بیعت کردند، خوشنود گردید و آن چه را در دل‌های آنان می‌گذشت، دانست؛ پس آرامش را بر آنان فرو فرستاد و پیروزی نزدیک را به آنان پاداش داد».

ج) ﴿لِلْقُرْآنِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾^۲؛ «برای مستمندان مهاجری که از دیار و دارایی خود رانده و دور شدند، در جستجوی فضل و خوشنودی خدا هستند و خدا و پیامبر را یاری می‌کنند؛ آنان، راست‌گویان هستند».

د) ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ﴾^۳؛ «محمد، فرستاده خداست و یاران و همراهانش، بر کافران، سخت‌دل و با یکدیگر، مهربانند. آنان را در حال رکوع و سجود می‌بینی که در جستجوی فضل و خوشنودی خدا هستند و بر رخسار آنان، آثار سجده پدیدار است».

دسته دوم، مردمانی دو چهره یا بیمار دل بودند که قرآن کریم، به افشاگری آنان پرداخته، پیامبر را از وجود آنان بیم می‌داد. قرآن کریم، در شماری از سوره‌ها و آیات خود، مانند سوره منافقون، احزاب، حجرات، تحریم، فتح، محمد و توبه، بدین مطلب تصریح کرده است. در این جا چند نمونه از این گروه را نیز یادآور می‌شویم:

الف) ﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ

۱. فتح (۴۸)، آیه ۱۸.

۲. حشر (۵۹)، آیه ۸.

۳. فتح (۴۸)، آیه ۲۹.

يَشْهَدُ إِنَّ الْمُتَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ^۱؛ «ای پیامبرا (آن‌گاه که منافقان نزد تو آمدند و گفتند: ما گواهی می‌دهیم که تو پیامبر خدایی، خدا می‌داند که تو رسول او هستی و هم او گواهی می‌دهد که منافقان دروغ‌گویانند».

ب) ﴿وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ^۲؛ «برخی از بادیه‌نشینان که در اطراف شما هستند، منافقانند و برخی از اهل مدینه، در نفاق فرو رفته‌اند؛ تو آنها را نمی‌شناسی؛ ما می‌شناسیم».

ج) ﴿وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا^۳؛ «هنگامی که منافقان و بیماردلان گفتند: وعده خدا و پیامبر، فریبی بیش نبوده است».

۶. وضعیت دسته دوم که شامل برخی از اصحاب منافق و بیماردل می‌باشند، روشن است؛ اما دسته نخست که مشمول ستایش الهی قرار گرفته‌اند، شکی نیست که این ستایش، دلالت بر تضمین رستگاری آنان تا پایان عمر ندارد؛ از این رو، اگر افرادی از آنان، بعداً راه خلاف در پیش گرفتند، طبیعی است که رضایت پیشین الهی، گواهی بر صلاح ابدی آنان نخواهد بود؛ زیرا شأن دسته نخست که مورد ستایش و رضایت خدا قرار گرفته‌اند، بالاتر از پیامبر نیست که خداوند، درباره او می‌فرماید: ﴿لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ^۴؛ «اگر به خدا شرک بورزی، قطعاً عمل تو باطل شده و از زیانکاران خواهی بود».

بنابراین، انحراف افرادی از اصحاب را نمی‌توان با استناد به این گونه ستایش‌ها، نادیده گرفت؛ زیرا قرآن، از برخی اصحاب، به عنوان فاسق یاد کرده و می‌فرماید: ﴿إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا^۵. این فرد که به گواه تاریخ، ولید بن عقبه، از اصحاب و

۱. منافقون (۶۳)، آیه ۱.

۲. توبه (۹)، آیه ۱۰۱.

۳. احزاب (۳۳)، آیه ۱۲.

۴. زمر (۳۹)، آیه ۶۵.

۵. حجرات (۴۹)، آیه ۶.

از مهاجران بوده است، اعتبار خود را حفظ نکرد و با جعل دروغ درباره طایفه بنی مصطلق، از وی به عنوان فاسق یاد شد^۱.

۷. روایات فراوانی، از سوی پیامبر گرامی اسلام ﷺ در مذمت برخی از اصحاب رسیده است که چند نمونه آنها را یادآور می‌شویم:

الف) ابو حازم از سهل بن سعد روایت می‌کند که گفت: پیامبر گرامی ﷺ فرمود: «انا فرطکم علی الحوض من ورد شرب و من شرب لم یظما ابدا و لیردن علی اقوام اعرفهم و یعرفونی ثم یحال بینی و بینهم؛ من شما را به سوی حوض، می‌فرستم؛ هر کس بر آن وارد شود، از آن می‌نوشد و هر کس بنوشد، تا ابد تشنه نمی‌شود و گروه‌هایی بر من وارد شوند که من آنان را می‌شناسم و آنان نیز مرا می‌شناسند؛ سپس بین من و آنان، جدایی می‌افتد». ابو حازم گفته است که در حالی که من این حدیث را می‌خواندم، نعمان بن ابی عیاش شنید؛ پس گفت: این چنین از سهل شنیدی؟ گفتم: آری. گفت: گواهی می‌دهم که ابوسعید خدری نیز بر این حدیث چنین اضافه کرد که پیامبر فرمود: «انهم منی فیقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول سحقا سحقا لمن بدل بعدی»؛ «آنان از من هستند؛ پس گفته می‌شود تو نمی‌دانی که آنان بعد از تو چه کردند؛ پس من گویم دور باد از رحمت خدا آن که پس از من (احکام را) دگرگون ساخت». از این جمله که من آنها را می‌شناسم و آنان مرا شناسند و جمله دیگر که فرمود: «پس از من، دگرگون ساخت، معلوم می‌شود که مراد از آنان، اصحاب آن حضرت هستند که مدتی با وی همراه بودند»^۲.

ب) بخاری و مسلم از پیامبر ﷺ، چنین روایت کرده‌اند که فرمود: «یرد علی یوم القیامه رهط من اصحابی - او قال من امتی - فیحلون عن الحوض فاقول یا رب اصحابی فیقول انه لا علم لک بما احدثوا بعدک انهم ارتدوا علی ادبارهم القهقری؛ در روز رستاخیز، گروهی از اصحاب من - یا فرمود از اتمم - بر من وارد می‌شوند؛ پس از حوض (کوثر)

۱. جعفر سبحانی، منشور عقاید امامیه، ص ۲۴۳.

۲. این حدیث را بخاری و مسلم نیز، روایت نموده‌اند.

دور می‌گردند (از ورود و نزدیک شدن آنان به حوض کوثر، جلوگیری می‌شود)؛ پس من می‌گویم: خدایا! اینها اصحاب من هستند. خدایم فرماید: تو به آن چه آنان پس از تو انجام دادند، آگاه نیستی؛ آنان به همان حال سابق (دوران جاهلیت) بازگشتند.

ج) در صحیح بخاری آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: «و ان اناسا من اصحابی یؤخذ بهم ذات الشمال فأقول اصحابی، اصحابی، فیقال انهم لم یزالو مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم^۱؛ گروهی از اصحابم را به طرف شمال (یعنی جهنم) می‌برند؛ می‌گویم: اصحابم! اصحابم! به من گفته می‌شود که اینان از روزی که از آنان جدا شدی، مرتد شدند».

د) در صحیح مسلم، از پیامبر اکرم، این چنین نقل شده است: «فی أصحابی إثناعشر منافقاً، فیهم ثمانية لا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سمّ الخیاط^۲؛ در میان اصحاب من، دوازده نفر منافق وجود دارند که هشت نفر از آنان هرگز وارد بهشت نمی‌شوند؛ مگر آن‌که شتر از سوراخ سوزن خیاطی عبور کند».

۸. با مطالعه دقیق تاریخ عصر رسالت و صدر اسلام و بر تکیه به متون حدیثی و تاریخی معتبر اهل سنت، می‌توان از چهره واقعی برخی از اصحاب، رمزگشایی کرد. به نکات زیر دقت کنید:

الف) بعضی از اصحاب پیامبر، جزء منافقان بودند و این امر، برای بسیاری از اصحاب، پذیرفته شده بود. حذیمه یمانی، راز دار پیامبر، از نام آنان آگاه بود. ابن ابی ملیکه می‌گوید: پانصد نفر از اصحاب پیامبر اکرم را درک کرده - دیدم - که تمامی آنان از این‌که مبدا منافق باشند، در هراس و نگرانی بودند؛ چون نمی‌دانستند که عاقبت آنان، چگونه خواهد بود^۳.

۱. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۴۲.

۲. صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۲۲؛ البدایة والنہایة، ج ۵، ص ۲۰.

۳. بغدادی، اصول الدین، ج ۳، ص ۲۵۳؛ بخاری، ج ۱، ص ۱۸ (کتاب الایمان).

ب) عده‌ای از اصحاب، جزء خوارج بوده‌اند و طبق حدیث پیامبر، آنان کافرند.^۱
نام این افراد از اصحاب، به قرار ذیل است:

- عمران بن حطّان که عبد الرحمن بن ملجم را مدح می‌کرد.^۲

- ابو وائل شقیق بن سلمة.^۳

- ذو الخویصره؛

- حرقوص بن زهیر سعدی.^۴

- عبدالله بن وهب راسبی.^۵

- ذوالثدیة که در نهروان کشته شد.^۶

ج) در لیلۃ العقبة، هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ از تبوک می‌بازگشت و قصد عبور از گردنه را داشت، دوازده نفر از اصحاب، قصد کشتن او را داشتند. آنان، در حالی که صورت‌های خود را بسته بودند، به حضرت حمله‌ور شدند. تاریخ، نام برخی از آنان ثبت کرده است!^۷

د) برخی از اصحاب مرتکب گناهان کبیره و زشت شده بودند که به برخی اشاره می‌کنیم:

به گفته بلاذری، معاویه شراب می‌خورد و شراب وارد شام کرد^۸؛ در حالی که پیامبر ﷺ می‌فرمود: خداوند، شراب‌خوار را لعنت کند.^۹

می‌گویند که ابوهریره، از اموال بیت‌المال مبالغ کلانی را اختلاس کرد

۱. ابن‌ماجه، المقدمة، ب ۱۲.

۲. الاصابة، ج ۳، ص ۱۷۹.

۳. اسد الغابة، ج ۳، ص ۳.

۴. شرح نهج البلاغة، ج ۴، ص ۹۹.

۵. الاصابة، ج ۵، ص ۹۶.

۶. الاصابة، ج ۲، ص ۱۷۴.

۷. ر. ک: ابن حزم، المحلى، ج ۱۱، ص ۲۲۴. هر چند، ابن حزم راوی این حدیث، یعنی ولید بن جمیع را ضعیف می‌داند، ولی عالمان رجالی ما اهل سنت، همانند ابو نعیم و ابوزرعه و یحیی بن معین و احمد بن حنبل، و ابن حبان و عجلو و ابن سعد و دیگران، او را موثق می‌دانند؛ التفات، ص ۴۶۵؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۵.

۸. انساب الاشراف، ج ۵، ص ۱۳۷.

۹. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۸۳.

و عمر بن الخطاب به او می گفت: «یا عدو الله وعدو كتابه سرقت مال الله^۱؛ ای دشمن خدا و قرآن! اموال خدا را به سرقت بردی». از این رو، ابوحنیفه مدعی است که تمامی اصحاب عادل هستند؛ مگر ابوهریره و انس بن مالک و...^۲. مغیره بن شعبه، مرتکب زنا شد و خلیفه دوم، او را نفرین کرد^۳. خالد بن ولید، مالک بن نویره را کشت و سپس به همسرش تجاوز کرد و جمعی از طایفه مالک را زنده زنده آتش زد^۴.

ه) در جنگ اُحد، هنگامی که کار بر مسلمانان سخت گردید، دو تن از اصحاب سرشناس رسول خدا ﷺ، تصمیم گرفتند که فرار کرده، به یهود و نصاری پناهنده شوند. خداوند، این آیه را نازل گردانید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ﴾^۵. که برخی از مفسران، به آن اشاره کرده اند^۶ آیا باز هم می توان این سخن را که اصحاب همه عادل بودند، پذیرفت؟

۹. از آیات قرآن و سنت پیامبر، روشن می شود که اصحاب و افرادی که به مصاحبت و همراهی پیامبر اکرم ﷺ نائل شده اند، همه در یک سطح نبودند؛ بلکه گروهی از آنان، انسان هایی پیراسته و در اوج شایستگی بودند که خدمات ارزنده آنها، سبب بارور شدن نهال نوپای اسلام گردید و دسته دیگر، از همان آغاز، افرادی دو چهره و منافق، بیمار دل و یا گناهکار بودند و یا بعد از رحلت پیامبر ﷺ، بر اعتبار نیک خود پشت پا زده، مسیری ناصواب را انتخاب کردند. از این رو، دیدگاه شیعه را مبنی بر این که همه اصحاب پیامبر را نمی توان عادل شمرد، دیدگاهی متکی بر کتاب خدا و سنت است.

۱. الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۳۳۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۱۲.

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۶۹.

۳. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۸.

۴. عبدالرزاق، المصنف، ج ۵، ص ۲۱۳.

۵. مائده (۵)، آیه ۵۱.

۶. ک: تفسیر أبی الفداء، ج ۲، ص ۶۸.

لعن و نفرین

● پرسش ۷۱. دلیل این‌که برخی اصحاب مورد لعن قرار می‌گیرند، چیست؟

لعن به معنای دور بودن از رحمت الهی است^۱. این واژه، بارها در قرآن آمده است و کفار، مشرکان، منافقان، تحریف‌کنندگان حق و جهنمیان، از جمله لعن‌شدگان بوده‌اند^۲. یکی از آیاتی که در آن به لعن دشمنان الهی تصریح شده است، این آیه است: «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا»^۳؛ «کسانی که خدا و رسولش را اذیت کنند، خدا در دنیا و آخرت، آنها را نفرین می‌کند و عذابی با ذلت، آنها را در می‌یابد».

تفسیر این آیه، می‌تواند پاسخی به علت لعن برخی اصحاب باشد. برای روشن شدن موضوع، به نکات زیر توجه کنید:

۱. در این آیه، اذیت و آزار پیامبر اکرم ﷺ، در دایره لعن قرار گرفته است؛ یعنی هرکاری که موجب آزار پیامبر اکرم ﷺ شود، همچون شرک، الحاد، تهمت‌های ناروا، مخالفت با دستورات وی، ایجاد مزاحمت برای وی و همچنین اذیت اهل بیت او، از مصادیق اذیت - در این آیه - می‌باشند^۴ و کننده و فاعل آن، مشمول نفرین الهی و عذاب است و ما به پیروی از حضرت حق، موظفیم چنین کسانی را لعن کنیم. در این باره، به برخی روایات، از منابع اهل سنت، می‌توان اشاره کرد:

الف) پیامبر اکرم ﷺ در اواخر عمر، پس از اعزام سپاه اسامه برای نبرد با رومیان و تخلف برخی از اصحاب، فرمود: «لعن الله من تخلف عن جيش اسامه؛ نفرین خدا

۱. قاموس قرآن، ج ۶، ص ۶۰.

۲. عمل لعنت هم به خداوند متعال و هم به فرشتگان و هم به انبیاء و هم به مردم نسبت داده شده است. برای نمونه، می‌توانید به نقره (۲)، آیات ۸۸، ۸۹، ۱۵۹ و ۱۶۱؛ آل عمران (۳)، آیه ۸۷؛ نساء (۴)، آیات ۴۶، ۴۷، ۵۱، ۹۴ و ۱۱۸؛ مائده (۵)، آیات ۱۳، ۶۰، ۶۴ و ۷۸؛ اعراف (۷)، آیات ۱۳۸ و ۱۴۴ و... اشاره کرد.

۳. احزاب (۳۳)، آیه ۵۷.

۴. المیزان، ج ۱۷، ص ۴۲۱ و ۴۲۲.

بر کسی که از لشکر اسامه سر پیچی کند»^۱. بدون شک، این لعن، همه کسانی را که از دستور پیامبر تخلف کردند و با سپاه مذکور به جبهه اعزام نشدند، شامل می شود.

ب) پیامبر اکرم ﷺ اذیت امام علی ﷺ را مساوی با اذیت خود می دانست. پیامبر اکرم ﷺ خطاب به عمرو بن شاس الاسلامی فرمود: «یا عمرو اما و الله لقد آذیتنی. فقلت: اعوذ بالله ان اوذیک یا رسول الله. قال: بلی من آذی علیاً فقد آذانی؛ عمرو! به خدا قسم! مرا آزرده ای. عمرو می گوید: عرض کردم: ای پیامبر خدا! به خدا پناه می برم از این که شما را بیازارم. پیامبر فرمود: بله، آن که علی را بیازارد، همانا مرا آزرده است»^۲.

ج) پیامبر، آزار فاطمه ﷺ را آزار خود می دانست و می فرمود: «اما فاطمة بضعة منی یوذینی ما آذاها؛ فاطمه، پاره تن من است؛ آن که او را آزرده کند، مرا آزرده است»^۳.
د) پیامبر ﷺ، آزار حسن و حسین ﷺ را نیز اذیت خود می شمرد. انس بن مالک می خواست امام حسن ﷺ را در حالی که کودک بود و بر سینه پیامبر نشسته بود، از وی جدا کند؛ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «ویحک یا انس دع ابني و ثمرة فوادي فانه من آذی هذا فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله»^۴؛ وای بر تو ای انس! پسر من و میوه دلم را آزار ده؛ هر کس او را آزار دهد، مرا آزرده و هر کس مرا آزار نماید، خدا را آزرده است».

۲. اصحاب پیامبر ﷺ، یکدیگر را لعن می کردند؛ چنان که عمار، عثمان را سب کرد.^۵

۱. شهرستانی، الملل والنحل، ج ۱، ص ۲۹.

۲. مسند احمد، ج ۳، ص ۴۸۳؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۴۲۲.

۳. مسند احمد، ج ۴، ص ۵؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۴۱؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۶۰؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۹.

۴. مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۲۸۴.

۵. سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۴۲۵.

۳. لعن برخی اصحاب، از ویژگی‌های شیعه نیست؛ بلکه اهل سنت نیز برخی از اصحاب را لعن می‌کنند؛ آنان، قاتلان عثمان را نفرین می‌کنند ابن حزم درباره اصحابی که به قتل عثمان مبادرت کردند، می‌گوید: «لعن الله من قتله^۱؛ لعن خداوند بر قاتلان او باد».

مسلم نیشابوری در کتاب خود، بابی را با عنوان «افرادی که پیامبر آنان را لعن و نفرین کرده»، ذکر کرده است.^۲

۴. اسلام، اگرچه لعن و نفرین را تجویز کرده است و آن را امری پسندیده می‌شمارد، اما از سب و دشنام، نهی کرده است و تفاوت این دو نیز روشن است؛ خداوند می‌فرماید:

«وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ»^۳؛ «و شما مؤمنان بر آنان که غیر خدا را می‌خوانند، دشنام ندهید؛ تا مبادا آنها هم از روی دشمنی و جهالت؛ خدا را دشنام دهند».

هر چند ممکن است که مراد این آیه، سب کردن در صورت روبه رو شدن با دشمنان خدا باشد.

«وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين»

۱. الفضل، ج ۳، ص ۷۴ و ۷۷.

۲. صحیح مسلم، ج ۵، کتاب البر و الصلة، باب ۲۵، ج ۸۸-۹۷.

۳. انعام (۶)، آیه ۱۰۸.

کلید واژه‌ها

۱۷..... ولادت و رشد	۵۰..... سه اعجاز مهم
۱۷..... تبار محمد ﷺ	۵۳..... کیفیت معراج
۱۸..... ذبیح عبدالله ..	۶۰..... معراج و دیدن خدا
۱۹..... حوادث هنگام ولادت	۶۳..... دو کمان
۲۰..... دوران یتیمی	۶۵..... زمینه‌های هجرت
۲۳..... نوجوانی و جوانی	۶۶..... تصمیمی برای قتل
۲۳..... آیین محمد	۶۷..... شبی بجای پیامبر
۲۶..... شغل	۶۹..... هجرت و دوران مدینه
۲۷..... «امی» بودن	۶۹..... ورود پیامبر
۳۴..... همسری خدیجه	۷۰..... حملات پیشگیرانه
۳۷..... زندگی خدیجه	۷۲..... پیکار بدر
۳۹..... بعثت و دوران مکه	۷۴..... جلوه‌های رهبری و فرماندهی
۳۹..... دعوت پنهانی	۷۷..... اخراج بنی نضیر
۳۹..... نخستین‌ها	۷۸..... فرجام خیانت بنی قریظه
۴۳..... ایمان ابوطالب	۸۱..... فتح خیبر
۴۷..... فراگیری دعوت	۸۵..... دولت پیامبر ﷺ

ولایت و زعامت پیامی ۸۵	مبارزه با خرافات ۱۵۵
رای مردم در دولت پیامبر ۹۳	رفتار و اخلاق ۱۵۶
حکومتی با ساختار منظم ۱۰۲	سنت پیامبر ﷺ ۱۶۷
تشکیلات اداری ۱۱۰	سنت و بدعت ۱۶۷
دوران فتح و گسترش ۱۲۱	وضوی پیامبر ۱۶۸
فتح مبین ۱۲۱	نمازهای پنج گانه ۱۷۱
دعوت جهانی ۱۲۳	سجده بر روی زمین ۱۷۴
فتح مکه ۱۲۴	اهل بیت پیامبر ۱۷۹
روزهای پایانی حیات ۱۲۷	آیه تطهیر ۱۷۹
نگرانی های پیامبر ۱۲۷	چگونگی صلوات ۱۸۳
دغدغه در غدیر ۱۲۹	خاندان پیامبر ۱۸۵
سپاه اسامه و تثبیت جانشینی ۱۳۱	چرایی تعدد همسران ۱۸۵
نماز ابوبکر ۱۳۳	همسران پیامبر ۱۸۹
ماجرای روز پنج شنبه ۱۳۴	مادران مؤمنان ۱۹۳
شخصیت و رفتار پیامبر ﷺ ۱۳۷	ممنوعیت ازدواج دوباره ۱۹۵
برتری پیامبر ۱۳۷	فرزندان پیامبر ۱۹۷
ختم نبوت ۱۳۸	پس از پیامبر ۲۰۱
بازخواست پیامبر ﷺ ۱۳۹	جانشینی پیامبر ۲۰۱
استغفار پیامبر ﷺ ۱۴۰	فراموشی غدیر ۲۰۴
پیامبر و سوره هود ۱۴۳	خلافت ابوبکر ۲۱۰
شب زنده داری ۱۴۴	ماجرای فدک ۲۱۲
مقام محمود ۱۴۵	صحابه پیامبر ﷺ ۲۱۷
عدم اطلاع پیامبر ﷺ ۱۴۶	همه چیز درباره صحابه ۲۱۷
معنای تحریم ۱۴۷	لعن و نفرین ۲۲۶
ذنب پیامبر! ۱۴۸	
سلام بر پیامبر ﷺ ۱۵۱	

کتابنامه

۱. قرآن مجید، ترجمه استاد محمد مهدی فولادوند.
۲. مرکز آموزش مدیریت دولتی، آشنایی با برنامه‌های آموزش کوتاه‌مدت مدیریت.
۳. غزالی، احیاء العلوم، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۸۱.
۴. ابن اثیر، اسد الغابه فی معرفة الصحابه، مصر: دار الشعب.
۵. محمدباقر انصاری و سید حسین رجائی، اسرار فدک، تهران: دلیل ما، ۱۳۸۳.
۶. نصرالله نیک بین، اسلام از دیدگاه اندیشمندان غرب، دورود: انتشارات سیمان و فارسیت.
۷. بغدادی، اصول الدین، بی‌جا، بی‌نا.
۸. محمد بن ابراهیم کلینی، اصول کافی، به تصحیح علی‌اکبر غفاری، دار الکتب الاسلامیه، تهران: ۱۳۵۰ ش.
۹. مصطفی صادق رافعی، اعجاز القرآن، بیروت: دارالکتب العربی.
۱۰. طبرسی، اعلام الوری باعلام الهدی، تحقیق مؤسسه آل البيت، قم: مطبعه ستاره، ۱۴۱۷.
۱۱. احمد بن علی طبرسی، الاحتجاج، تحقیق محمد باقر الخراسان، دار النعمان.
۱۲. ابوالحسن الماوردی، الاحکام السلطانیة، قم: مکتبه الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۶ هـ.ق.
۱۳. مفید، محمدبن نعمان العکبری، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۹ ق.
۱۴. ابن عبدالبر قرطبی، الاستیعاب، دار الکتب العلمیه.
۱۵. عادل ظاهر، الاسس الفلسفیه للعلمانیة، بیروت: دارالساقی، ۱۹۹۳ م.
۱۶. سمیع عاطف الزین، الاسلام نظام، دار المورخ العربی.
۱۷. عبدالرزاق، علی، الاسلام و اصول الحکم، المؤسسة العربیة للدراسات و النشر.

۱۸. ابن حجر، عسقلانی، **الاصابة فی تمييز الصحابة**، بیروت: دار الکتب الاسلامیة، ۱۴۱۵هـ).
۱۹. الحافظ ابی الفداء اسماعیل بن کثیر الدمشقی، **البداية والنهاية**، تحقیق علی شیرى، دار احیاء التراث العربی.
۲۰. مطهر بن طاهر المقدسى، **البدء و التاریخ**، الثقافة الأدينية.
۲۱. ابن ادريس کثانی، **التراتيب الاداريه**، دار الکتب العلمیه.
۲۲. فخر رازى، **التفسير الكبير**، بیروت: دار الافاق العربیه.
۲۳. صدوق، ابی جعفر، **التوحيد**، تصحیح و تعليق سيد هاشم حسینی طهرانی، قم: منشورات جامعة المدرسين فی الحوزة العلمیه.
۲۴. البستنی، **الثقات**، بیروت: دار الفکر.
۲۵. جعفر الهادی، **الحقیقه ماهیه**، دار الهادی.
۲۶. ابی جعفر محمد بن حسن طوسی، **الخلاف**، تحقیق سیدعلی خراسانی، قم انتشارات اسلامی.
۲۷. عبدالرحمن سیوطی، **الدرا المنثور**، قم: کتابخانه مرعشی.
۲۸. زین الدین عاملی، **الدرايه**، بیروت: دار الارشاد.
۲۹. محمد غزالی، **الدعوة الاسلامیه**، مكتبة الشروق الدولیه.
۳۰. محمد رضا مظفر، **السقيفه**، قم: انصاریان، ۱۳۷۳.
۳۱. علی بن برهان الدین الحلبي، **السيرة الحلبيه**، دار المعرفه، ۱۴۱۷.
۳۲. ابوالفضل عیاض علی بن برهان الدین الحلبي، **السيرة الحلبيه المعروف بانسان العيون**، مصر: مكتبة التجاریة الكبرى.
۳۳. ابن هشام، **السيرة النبويه هشام**، بیروت: دار ابن کثیر.
۳۴. قاضی عیاض یحصبی، **الشفای بتعريف حقوق المصطفى**، بیروت: دار الفکر.
۳۵. جعفر مرتضی عاملی، **الصحيح من سيرة النبی الاعظم ﷺ**، بیروت: دار الهادی.
۳۶. هیتمی ابن حجر، **الصواعق المحرقة فی الرد علی اهل البدع والزندقه**، المكتبة العصرية.
۳۷. محمد ابن سعد بصری، **الطبقات الكبرى**، بیروت: دار الاحیاء التراث العربی.
۳۸. فراء حنبلی، **العدة فی اصول الفقه**.
۳۹. الامینی النجفی، عبدالحسین احمد، **الغدير فی الکتاب و السنة و الادب**، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴.
۴۰. ابن حزم، **الفصل فی الملل والاهواء والنحل**.

۴۱. وحب زخیلی، *الفقه الاسلامی و ادلته*، قم: مدین، ۱۳۷۱.
۴۲. عبد الرحمن جزیری، *الفقه على المذاهب الاربعه*، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۶ قمری.
۴۳. ابن اثیر، ابوالحسن علی بن عبدالواحد، *الکامل فی التاریخ*، ترجمه: محمد حسین روحانی، تهران، اساطیر، ۱۳۸۰.
۴۴. احمد بن محمد بن خالد البرقی، *المحاسن*، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۴۵. ابن حزم، *المحلی*، مؤسسه التاریخ العربی.
۴۶. حاکم نیشابوری، *المستدرک على الصحيحین*، بیروت: دارالمعرفه.
۴۷. عبدالرزاق الصنعانی، *المصنف*، دار الکتب العلمیه.
۴۸. محمد بن عمر واقدی، *المغازی*، تحقیق مارسدن جونس، قم: حوزه علمیه قم، ۱۳۷۶.
۴۹. ابن قدامه، *المغنی فی تصریف الادخال*، مکتبه جریر.
۵۰. علامه ابرنسی، *المقدمه القرطیبه*، نشر ابن حزم.
۵۱. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، *الملل و النحل*، تصحیح شیخ احمد فهمی محمد.
۵۲. ابن شهر آشوب، *المناقب و آل ابی طالب*، نجف: مطبعه حیدریه.
۵۳. طباطبایی، سید محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات.
۵۴. المحامی احمد حسین یعقوب، *النظام السیاسی فی الاسلام*، بیروت: دار الفکر.
۵۵. محمد بن عبدوس جهشایری، *الوزراء و الکتاب*، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، تهران، ۱۳۶۸.
۵۶. ابن جوزی، *الوفاء فی فضائل المصطفی*.
۵۷. جعفر سبحانی، *الهیات و معارف اسلامی*، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۵۸. مطهری، مرتضی، *امامت و رهبری*، قم: صدرا.
۵۹. احمد رحمانی همدانی، *امام علی*، ترجمه حسین استاد ولی، تهران: منیر، ۱۳۷۶.
۶۰. مقریزی، *امتاع الاسماع*، قاهره: دار الانصار، ۱۴۱۰ق.
۶۱. محمود فردوس بلاذری، *انساب الاشراف*، سوریه: دار القلم العربیه.
۶۲. محمدباقر مجلسی، *بحار الانوار*، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۶۳. علامه طباطبایی، *بررسی های اسلامی*، قم: هجرت.
۶۴. بدرالدین محمد بن عبدالله الزرکشی *برهان فی علوم القرآن*، تحقیق، محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره: دار احیاء الکتب العربیه.

۶۵. جعفر مرتضی عاملی، بنات النبی ﷺ ام ربائیه، قم: حوزه علمیه قم، ۱۳۷۵.
۶۶. مهدی بازرگان، پادشاهی خدا، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۷.
۶۷. ناصر مکارم شیرازی و همکاران، پیام قرآن، قم: مدرسه امیرالمؤمنین.
۶۸. سید محمد مرتضی حسینی زبیدی، تاج العروس بیروت: دار الهدایة.
۶۹. مهدی پیشوایی، تاریخ اسلام، انتشارات اسلامی.
۷۰. ابن جریر طبری، تاریخ الامم والملوک (تاریخ طبری)، تحقیق نخبة من العلماء الاجلاء، مؤسسه اعلمی بیروت.
۷۱. هاشم رسولی محلاتی، تاریخ انبیاء، قم: بوستان کتاب.
۷۲. محمد ابراهیم آیتی، تاریخ پیامبر اسلام، تهران: سمت.
۷۳. سید جعفر شهیدی، تاریخ تحلیلی اسلام، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۷۴. رسول جعفریان، تاریخ تحول دولت و خلافت از برآمدن اسلام تا برافتادن سفیانیان، قم: بوستان کتاب.
۷۵. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ترجمه: صارمی، ابوطالب و دیگران، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی ویراست دوم، چاپ چهارم، ۱۳۷۳.
۷۶. گوستاو لوبون، تاریخ تمدن اسلام و عرب، تهران: دنیای کتاب.
۷۷. حسن ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده.
۷۸. احمد بن ابی یعقوب ابی واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، بیروت: دارصادر.
۷۹. علی اصغر فیض پور، تاکتیک های جنگی رسول خدا ﷺ، قم: مدین.
۸۰. ابی جعفر محمد بن حسن شیخ طوسی، تبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق احمد حبیب نصیر العاملی، مکتب الاعلام الاسلامی.
۸۱. حسن بن شعبه الحرانی، تحف العقول، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ ه.ق.
۸۲. افشین اعلاء بروجردی، تذکرة الاولیاء، نشر پیدایش.
۸۳. سبط ابن الجوزی، تذکرة الخواص، دارالعلوم.
۸۴. حسن بن یوسف حلّی، تذکرة الفقهاء، انتشارات اسلامی.
۸۵. الزمخشری، محمد، تفسیر الکشاف، دار الکتب العربی، بیروت: چاپ سوم، ۱۴۰۷ ق.
۸۶. محمد ثقفی تهرانی، تفسیر روان جاوید، تهران: برهان، ۱۳۷۶.
۸۷. محسن فیض کاشانی، تفسیر صافی، الهادی.

۸۸. محمدبن احمد الانصاری، تفسیر قرطبی (الجامع لاحکام القرآن)، تحقیق احمد عبدالعلیم ابردونی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۸۹. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی قرآن کریم، قم: اسراء، چاپ اول، ۱۳۷۶ ش.
۹۰. مکارم شیرازی، ناصر، و...، تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴.
۹۱. محمد هادی، معرفت، تنزیه انبیا، قم: نبوغ، چاپ اول، ۱۳۷۴.
۹۲. شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، بیروت: دار احیاء تراث العربی.
۹۳. محمد بن جریر طبری، جامع البیان، تحقیق صدقی جمیل العطار، بیروت: دار الفکر ۱۴۱۵.
۹۴. محمد حسین نجفی، جواهرالکلام، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۹۵. محمد جواد باهنر و اکبر هاشمی رفسنجانی، جهان در عصر بعثت، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۳.
۹۶. مرتضی مطهری، حجاب، تهران: صدرا.
۹۷. مهدی حائری یزدی، حکمت و حکومت، لندن، ۱۹۹۵ م.
۹۸. شاکرین، حمید رضا، حکومت دینی، قم: نشر معارف، ۱۳۸۴.
۹۹. ابونعیم اصفهانی، حلیۃ الاولیاء، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۳۷۸ ق.
۱۰۰. محمد حسین هیکل، حیاة محمد، قاهره: مکتبة النهضة.
۱۰۱. مطهری، مرتضی، خاتمیت، تهران: صدرا، ۱۳۷۴.
۱۰۲. مرتضی مطهری، خدمات متقابل ایران و اسلام، تهران: صدرا.
۱۰۳. ابی جعفر صدوق، خصال، تحقیق علی اکبر غفاری، انتشارات اسلامی.
۱۰۴. نعمان بن محمد التمیمی المغربی، دعائم الاسلام، تحقیق آصف بن علی اصغر فیضی، بیروت: دارالمعارف.
۱۰۵. محمد رضا مظفر، دلائل الصدق، قم: مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، ۱۳۸۱.
۱۰۶. ابوالفضل بیهقی، دلائل النبوه، ترجمه محمود مهدوی دامغانی.
۱۰۷. صالح احمد العلی، دولت رسول خدا ﷺ، ترجمه هادی انصاری، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۱.
۱۰۸. محسن الموسوی، دولة الرسول، بیروت، دارالبیان العربی.
۱۰۹. سروش، محمد، دین و دولت در اندیشه اسلامی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، زمستان ۱۳۷۸.

۱۱۰. دیوان حافظ شیرازی.
۱۱۱. شیخ جواد تبریزی، رساله فی امامة الائمه الاثني عشر، نشر معاصر.
۱۱۲. حسین بن علی ابوالفتح رازی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، تهران: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
۱۱۳. سید محمد ثقفی، ساختار اجتماعی و سیاسی نخستین حکومت اسلامی در مدینه، قم: انتشارات هجرت، ۱۳۷۶.
۱۱۴. سید صمصام‌الدین قوامی، ساختار حکومت پیامبر ﷺ، قم: دبیرخانه مجلس خبرگان.
۱۱۵. علی محمد اقتداری، سازمان و مدیریت، تهران: مولی، ۱۳۷۰.
۱۱۶. محمد بن یوسف الصالحی الشامی، سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیر العباد، تحقیق الدكتور مصطفى عبدالواحد قاهر، ۱۳۹۲.
۱۱۷. حمید رضا شاکرین، سکولاریسم، تهران: کانون اندیشه جوان، ۱۳۸۴.
۱۱۸. ابو عبدالله محمد بن یزید قزوینی ابن ماجه، سنن ابن ماجه، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۱۹. ابی داود سجستانی، سنن ابی داود، بیروت: دار الفکر.
۱۲۰. ابو عیسی محمد الترمذی، سنن الترمذی، بیروت: دار الحیاء التراث العربی.
۱۲۱. ابوبکر احمد بن حسین البیهقی، سنن الکبری، بیروت: دار المعرفه.
۱۲۲. سید محمد حسین طباطبائی، سنن النبی، ترجمه لطیف راشدی، قم: همگرا.
۱۲۳. محمد بن حسین خطیب، سنن بیهقی، تهران: نشر مرکز.
۱۲۴. احمد بن شعیب بن علی النسائی، سنن نسائی، بیروت: دار الفکر.
۱۲۵. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، دارالافاق العربیه.
۱۲۶. ابن اسحاق، سیره ابن اسحاق، مکتبه شروق الدولیه.
۱۲۷. رسول جعفریان، سیره رسول خدا ﷺ، قم: الهادی، چاپ دوم، ۱۳۷۸.
۱۲۸. صدرالمآلهین، شرح اصول کافی، انتشارات اسلامی.
۱۲۹. رجا مصطفی، شرح سنن الترمذی، بیروت: دار الکتب العلمیه.
۱۳۰. عبدالحمید ابن ابی الحدید، شرح نهج‌البلاغه، تحقیق ابوالفضل ابراهیم، دار احیاء الکتب العربیه.
۱۳۱. میرزا ابوالفضل طهرانی، شفاء الصدور فی شرح زیاره العاشورا.

۱۳۲. حاکم حسکانی، *شواهد التنزیل*، بیروت: دار المعرفه.
۱۳۳. ابو عبدالله محمد بن اسماعیل البخاری، *صحیح بخاری*، بیروت: دار المعرفه.
۱۳۴. القشیری نیشابوری، مسلم بن حجاج، *صحیح مسلم*، بیروت: دار الکتب العربی.
۱۳۵. سید روح الله موسوی خمینی، *صحیفه امام*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام علیه السلام، ۱۳۷۸.
۱۳۶. محمد بن سعد کاتب واقدی، *طبقات الکبری*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی.
۱۳۷. دیون پورت، جان، *عذر تقصیر به پیشگاه محمد صلی الله علیه و آله و قرآن*، ترجمه غلامرضا سعیدی، قم: دار التبلیغ اسلامی، بی تا.
۱۳۸. ابن عبد ربه، *عقد الفرید*، بیروت: دار الکتب العربی.
۱۳۹. صدوق، ابی جعفر، *عیون اخبار الرضا*، انتشارات اسلامی.
۱۴۰. ابن حجر العسقلانی، *فتح الباری*، شرح صحیح البخاری، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۴۱. الشوکانی، *فتح القدیر* (تفسیر الشوکانی)، دار الکتب العلمیه.
۱۴۲. محمد باقر صدر، *فدک فی التاریخ*، دار الفدیر.
۱۴۳. سید محمد حسین طباطبایی، *فرازهایی از اسلام*، قم: انتشارات جهان آرا.
۱۴۴. جعفر سبحانی، *فرازهایی از تاریخ پیامبر*، تهران: مشعر.
۱۴۵. سبحانی، جعفر، *فروغ ابدیت*، هدف، ۱۳۶۰.
۱۴۶. علی آقابخشی و مینو افشاری، *فرهنگ علوم سیاسی*، تهران: چاپار، ۱۳۸۳.
۱۴۷. ماکس پلانک، *فلسفه فیزیک*، ترجمه محمد عترتی خسروشاهی.
۱۴۸. جی. اچ. جینز، *فیزیک و فلسفه*، ترجمه علیقلی بیانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.
۱۴۹. آلبرت انیشتاین، *فیزیک و واقعیت*، ترجمه محمد رضا خواجه پور.
۱۵۰. سید محمدحسین طباطبایی، *قرآن در اسلام*، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴.
۱۵۱. میرزای قمی، *قوانین الاصول* (چاپ رحلی سنگی قدیمی)، دار الکتب الاسلامیه.
۱۵۲. علی بن عیسی اربلی، *کشف القمه فی معرفه الائمه*، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۱۵۳. علامه حلی، *کشف المراد*، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۱۵۴. مصلح الدین سعدی، *کلیات سعدی*، به کوشش مصفا، کانون معرفت، تهران.
۱۵۵. ابوالفتح محمد بن علی کراچکی، *کنزالفوائد*، مجمع ذخائر الاسلامیه.

۱۵۶. المتقى الهندى، علاء الدين على، كنز العمال، تحقيق شيخ بکرى حياى، بيروت: مؤسسه الرساله.
۱۵۷. فياض لاهيجى، گوهر مراد، تصحيح زين العابدين قربانى.
۱۵۸. ابن منظور الافريقى مصرى، ابى فضل جمال الدين، لسان العرب، بيروت: دار الاحياء التراث العربى، مجلدات ۱۵.
۱۵۹. جعفر سبحانى، مباني حكومت اسلامى، مؤسسه امام صادق.
۱۶۰. سيدابوالقاسم حسيني، مباني هنرى قصه‌هاى قرآن.
۱۶۱. مولوى، جلال الدين محمد، مثنوى معنوى، به همت رينولد البين نيكلسون، انتشارات مولا، تهران ۱۳۶۰.
۱۶۲. طريحي، فخرالدين، مجمع البحرين، تحقيق سيد احمد حسيني، الثقافة الاسلاميه، مجلدات ۴، چاپ دوم ۱۴۰۸.
۱۶۳. الطبرسى، الفضل بن الحسن، مجمع البيان، بى تا، تهران: چاپ دوم، بى تا.
۱۶۴. هيئى، مجمع الزوائد، بيروت: دار الكتاب العربى، ۱۴۰۲.
۱۶۵. مطهرى، مرتضى، مجموعه آثار، تهران: صدرا، ۱۳۷۷.
۱۶۶. محمد حميد الله، مجموعه الوثائق السياسيه للعهد النبوى، بيروت: دار الارشاد، ۱۹۶۹.
۱۶۷. محسن فيض كاشانى، محجة البيضاء، بيروت: اعلمى.
۱۶۸. سيدصمصام الدين قوامى، مديريت از منظر كتاب و سنت، قم: دبیرخانه مجلس خبرگان، ۱۳۸۳.
۱۶۹. اسماعيل منصورى لاريجاني، مديريت اسلامى، تهران: مجتمع شهيد مطهرى، ۱۳۷۰.
۱۷۰. نورى طبرسى، حسين، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم: آل البيت، ۱۴۰۸ هـ.ق.
۱۷۱. يعقوب جعفرى، مسلمانان در بستر تاريخ، تهران: دفتر نشر فرهنگى اسلامى، ۱۳۸۱.
۱۷۲. احمد بن حنبل، مسند احمد، بيروت: دار صادر.
۱۷۳. محمدبن محسن بن مرتضى كاشانى، معادن الحكمه، قم: انتشارات جامعه مدرسين.
۱۷۴. محمد تقى مصباح يزدى، معارف قرآن، قم: مؤسسه آموزشى پژوهشى امام خمينى، ۱۳۷۸.
۱۷۵. سيد مرتضى عسكرى، معالم المدرستين، تهران: بنياد بعثت، ۱۴۱۲.
۱۷۶. ياقوت حموى، معجم البلدان، بيروت: دار الفكر.
۱۷۷. سيد عبدالحسين دستغيب، معراج.

۱۷۸. محسن ادیب بهروز، معراج از دیدگاه قرآن و روایات.
۱۷۹. ابوعلی سینا، معراج نامه.
۱۸۰. قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان.
۱۸۱. علی احمدی میانجی، مکاتیب الرسول ﷺ، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۱۸۲. فضل بن حسن طبرسی، مکارم الاخلاق، تهران: فراهانی.
۱۸۳. البکری، عبدالرحمن احمد، من حياة الخليفة عمر بن الخطاب، تعليق سيد مرتضى رضوى.
۱۸۴. جعفر سبحانی، منشور جاوید، قم: مدرسه امام صادق.
۱۸۵. جعفر سبحانی، منشور عقاید امامیه، قم: مدرسه امام صادق.
۱۸۶. محمدرضا طبسی، منیه الراغب فی ایمان ابی طالب، بیروت: دار الرافدین.
۱۸۷. کریس، موسوعة الاستخبارات الامن، مؤسسه التاريخ العربی.
۱۸۸. محمدی ری شهری و همکاران، موسوعة الامام علی بن ابی طالب فی الكتاب و السنة و التاريخ.
۱۸۹. عائشه عبدالرحمن بنت الشاطی، نساء النبی ﷺ، بیروت: دار الکتب العربی.
۱۹۰. تقی الدین النبهانی، نظام الحكم فی الاسلام، دارالامة للطباعة والنشر والتوزيع.
۱۹۱. محمد یوسف موسی، نظام الحكم فی الاسلام، قاهره: دارالمعرفة، ۱۹۶۴.
۱۹۲. شمس الدین، نظام الحكم و الادارة فی الاسلام، بیروت: المؤسسة الدولية للدراسة والنشر، ۱۴۱۲.
۱۹۳. مرتضی مطهری، نظام حقوق زن در اسلام، تهران: صدرا.
۱۹۴. الیاس بن یوسف نظامی نظامی گنجوی، نشر ایران سخن.
۱۹۵. دانشگاه پیام نور، نظریه جدید سازمان مدیریت و علم مدیریت.
۱۹۶. محسن کدیور، نظریه های دولت در فقه شیعه، تهران: نشر نی، ۱۳۷۷.
۱۹۷. عبدالرحمن جامی، نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص، دار الکتب العلمیه.
۱۹۸. سیدرضا تقوی دامغانی، نگرشی بر مدیریت اسلامی، تهران: شرکت چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۷۹.
۱۹۹. مؤسسه در راه حق، نگرشی کوتاه به زندگی پیامبر اسلام، قم: نشر در راه حق، ۱۳۷۴.
۲۰۰. مؤمن شیلنجی، نورالابصار، دار الافاق العربیه.
۲۰۱. حسن بن یوسف علامه حلی، نهج الحق، دار احیاء التراث العربی.

۲۰۲. العروس الحویزی، عبد علی بن جمعه، **نور الثقلین**، تحقیق سید هاشم الرسولی محلاتی، قم: اسماعیلیان، ۱۴۱۲ هـ.ق.
۲۰۳. مرتضی مطهری، **وحی و نبوت**، تهران: صدرا.
۲۰۴. حر العاملی، محمد بن حسن، **وسائل الشیعه**، قم: مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۱۴.
۲۰۵. علی الشهرستانی، **وضوء النبی من خلال ملابسات التشریع**، عروج اندیشه.
۲۰۶. سمهودی، **وفاء الوفاء**.
۲۰۷. محمدهادی معرفت، **ولایت فقیه**، قم: التمهید، ۱۳۷۷.
۲۰۸. مرتضی مطهری، **ولاءها و ولایتها**، تهران: صدرا.
۲۰۹. عقیقی بخشایشی، **همسران پیامبر**، قم.
۲۱۰. حسین سیدی، **همنام گل‌های بهاری**، قم: نسیم اندیشه، ۱۳۸۵.

مجلات

۲۱۱. نشریه کیان، ش ۲۸، آخرت و خدا هدف بعثت انبیا.
۲۱۲. کیهان اندیشه، شماره ۶۲، بیعت از منظر فقه تطبیقی، محمد مهدی آصفی، ص ۷۷.
۲۱۳. فصلنامه حکومت اسلامی، سال چهارم، ش اول، **ساختار حکومت اسلامی، دیدگاه‌ها و نظریه‌ها**، سیدصمصام الدین قوامی.
۲۱۴. فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۳۰، سازمان اداری و مالی در زمان رسول خدا ﷺ، پرویز سعیدی.
۲۱۵. نشریه گلستان قرآن، مهر ۱۳۸۰، شماره ۱۲۸، سندی با ارزش از سال‌های اولیه رسالت حضرت محمد ﷺ، اولین قانون اساسی جهان، اکبرزاده، صص ۲۴-۲۶.
۲۱۶. نقد و نظر، سال هفتم، ش ۲۷ و ۲۸، رویکرد شیعی، (تابستان و پاییز ۱۳۸۰).
۲۱۷. فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۲۳ و ۲۴.
۲۱۸. مجله آینه پژوهش، شماره ۳۱، مقاله کتابشناسی حضرت ابوطالب، ناصرالدین انصاری.
۲۱۹. مجله رساله الثقلین، ش ۱۲، سید کاظم حائری، مقاله «مغزی البیعه مع المعصومین».
۲۲۰. فصلنامه حکومت اسلامی، مهر ۱۳۷۵، کاظم قاضی زاده، منشأ مشروعیت ولایت معصومین.